



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10880 Wilshire Blvd, Suite 1101

Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880

Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfflegal.com & zfcpa.com

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاه‌های نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پرونده‌های فدرال

- * اتهامات تروریستی و OFAC
- * تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- * اتهامات دزدی از فروشگاهها
- * رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- * حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- * تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- * تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- * ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

PERM, H-1B, EB-5 Visas *

Citizenship و معافیت از امتحان *

تمدید و تعویض هرگونه ویزا *

پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals *

جلوگیری از اخراج در سطح فدرال *

تصادفات

صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل *

حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی *

خسارات وارد بر اموال شخصی *

دفاع از شکایات *

347 Fifth Avenue, Suite 908

New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM

WWW.IRANILAW.COM

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فوراً

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود. 33 Central Ave., Midland Park, N.J.

RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

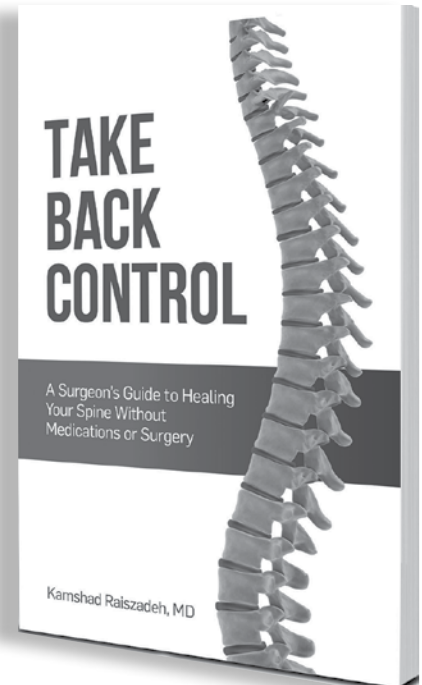
Yes, You *Can* Heal Your Back Without Surgery or Addictive Drugs.

Back pain sufferers know better than anyone: Our healthcare system is broken. Surgeons, physical therapists, and physicians offer conflicting advice. Surgery is costly and often ineffective. Health insurance severely limits treatment options. Out of desperation, doctors prescribe opioids that cycle patients towards dependence. Meanwhile, Americans lead high-stress, sedentary lives that perpetuate back pain.

The good news is that America is shifting toward prevention and more natural healing methods and spine surgeon Kamshad Raiszadeh, MD is leading the way. In *Take Back Control*, he makes a compelling case that, for many back and neck pain sufferers, medically supervised therapeutic exercise is much more effective than current treatments.

Based on what's worked for thousands of patients in his California-based SpineZone Medical Fitness clinics, Dr. Raiszadeh outlines the science-based principles you can use to get stronger without surgery or meds. You'll learn:

- Why our fragmented, expensive, and inefficient healthcare system so often fails at treating back pain
- How to ensure you get the right care at the right time, for effective pain relief
- Why strengthening is the #1 secret for long-term back health...and the surprising reasons that so many people fail to do it right
- How even the most debilitated patients can substitute their own body's endorphins for addictive prescription drugs
- Insider tips for developing the positive habits and support you need to succeed.



Sprinkled with practical tips and real life stories that illustrate Dr. Raiszadeh's lessons, *Take Back Control* is the perfect read for those who are ready to take responsibility for their own health—and reclaim a more joyful, active life.



Kamshad Raiszadeh, MD has an unusual perspective for a spine surgeon. Early in his career he realized that for most chronic back and neck pain patients, surgery is not the best solution. He and his team set about designing, developing, and perfecting a program to prevent unnecessary procedures and medications. Infused with an emphasis on strengthening, education, and self-empowerment, SpineZone has helped close to 7,000 patients enjoy full and lasting recoveries.

SAVE 25% OFF SPINEZONE ONLINE TO RETURN TO A PAIN-FREE LIFE.

We want to share our success with you, by offering our personalized, coach-led 6 weeks program at a discount.

Get started at <https://online.spinezone.com> and use code **PersianHeritage** to save 25%

To book Dr. Raiszadeh for a speaking engagement, visit: www.takebackcontrol.com,

call: **619 229 5344**

or email: info@takebackcontrol.com

- ۶ سخن با خوانندگان شاهرخ احکامی
۷ شعری برای محمدرضا شجریان م.ر. شفیعی کدکنی
۸ نامه به سردبیر

خبرها

- ۱۰ درگذشت منصور اوجی
۱۳ روز «زنان در ریاضیات» در بزرگداشت مریم میرزاخانی
۱۳ درگذشت زبان شناس، نویسنده و مترجم برجسته ایران

معرفی کتاب‌ها توسط شاهرخ احکامی

- ۱۴ تبعیض نژادی و تحولات اجتماعی فرهنگ مصور رحمانی
۱۵ قدیمی‌ترین کتاب فروشی تهران
۱۶ تجربه دولت بختیار ح. اکبری و آذرخ. اکبری

برخورد آرا

- ۱۸ تمدن وارداتی یا صادراتی نیست بهار باستانی
۱۹ نظری درباره یک معرفی کتاب سردبیر رحیم سالاری
۲۰ ایمان یا خشکه مقدسی دینی- مذهب پیروز آزادی
۲۲ دریای مازندران، دریای ایران و شوروی ک. هومان

فرهنگ و هنر

- ۲۳ خاموشی بزرگ مرد هنر آواز ایران
۲۴ درگذشت اسماعیل خویی
۲۵ باربارا پراوی، خواننده ایرانی تبار نغد دوم «یورو ویژن»
۲۶ جایگاه روح اله خالقی در موسیقی ایران احمد کاظمی موسوی
۳۰ از خون جوانان وطن لاله دمیده عارف قزوینی
۳۱ جایگاه استثنایی شجریان در موسیقی ایران
۳۲ نخل و خرما و رطب در شعر نظامی بهرام گرامی
۳۴ ویکتور هوگو و ادبیات ایران رادیو فرانسه
۳۵ نخستین عکاس حرفه‌ای ایران
۳۶ دیو شتیج، بهرام گور و امیرحسنک خسرو ناظری
۳۷ فردوسی قصیده سرا، غزل گوی... ناصر کنعانی
۴۱ مرد آن است که وقتی... احمد قائمی
۴۲ رنجبر امیری، حافظه تاریخ و فرهنگ
۴۳ فردوسی در گفتار شاعران دیگر رسول سرخابی
۴۵ به یاد سیامک فرح بخشیان شاهرخ احکامی



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue
Passaic, NJ 07055

E-mail: Mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: 973 471 8534

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس زاده، دکتر طلعت بصاری،
محمد هادی حکمی، دکتر کامشاد
رئیس زاده، فرهنگ صادق پور، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی، و
محمد علی دولت‌شاهی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو
طرح آرم میراث ایران: هما پیروز
خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیر سیاسی و غیر مذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حکم و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

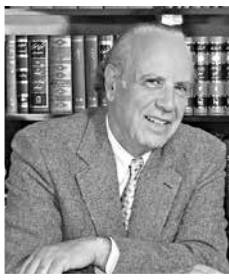
نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلعه

سخنی با خوانندگان



شدند و مانند ۲۵ سال گذشته با دلگرمی و پشتکار برای انتشار مجدد آن و هدیه به علاقمندان و دوستداران بار دیگر به راه افتادند.

این روزها وقتی به گذشته و این ۱۴ ماه می‌نگرم، از اینکه این ویروس بی‌رحم و مهاجم تاکنون جان شیرین چه انسان‌های خوب و نازنینی، چه در ایران و چه در آمریکا و چه سایر نقاط دنیا را گرفته است، جداً تأسف می‌خورم. من در زندگی عادت ندارم در گذشته زندگی کنم. زندگی و کارم را در حال حاضر و امروز پایه گذاشته‌ام و از گذشته تنها با مرور ساده‌ی اشتباهاتم برای درس گرفتن می‌گذرم و از تجارب و خاطرات خوبم برای لحظاتی لذت می‌برم و نیروی خود را برای زندگی امروز و فردا صرف می‌کنم. برای آینده و فردای خود هم هیچگاه برنامه‌انجانی نداشته‌ام و هنگام قدم برداشتن از امروز به فردا برای روبرو شدن با حوادث و کارها و برنامه‌ها تصمیم می‌گیرم.

اما اکنون با نگاه به این ۱۴ ماه، و یادآوری همه آن خاطرات، روال همیشگی نگاه من به زندگی را درهم ریخت و بسیار آزارم داد. هر روز که به آمارها و گزارش‌های مرگ و میر در ایران و آمریکا نگاه می‌کردم، نمی‌توانستم خود را از این تراژدی و اتفاق باورنکردنی جدا کنم.

این روزها هم وقتی می‌بینم از ۸۰ میلیون مردم کشور زادگاهم، هنوز تنها حدود ۲-۳ میلیون واکسن زده‌اند، بسیار آزرده خاطر می‌شوم. آزرده خاطر از اینکه به مردم بی‌گناه و بی‌پناه ایران شاید تا یک دو سال دیگر هم، به خاطر بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی و در عین حال دزدی و طمع کارگردانان مسؤول، واکسن نرسد. آزرده خاطر از اینکه چگونه، به گفته مسؤولان چند میلیون واکسن به خاطر کمبود برق بایستی به دور ریخته شود؛ یا اینکه به شرکت‌های خصوصی مجوز برای وارد کردن واکسن داده شود تا به آنهایی که قدرت خرید دارند بفروشند. این یعنی، بجز ۳۰ درصد بالایی جمعیت ایران، جان شیرین بقیه مردم از جمله کارگران و زحمتکشان، که اکثریت زیر خط فقر هستند، برای حاکمان ایران اهمیتی ندارد و آنها با دست خالی در معرض خطر هستند...

در این روزها هنوز ملایان بی‌شرمی هستند که پیروان متدین خود را به حضور در روضه و دعاخوانی در مساجد و حرم‌های گوناگون دعوت می‌کنند و باعث شیوع بیشتر بیماری می‌شوند. از این رومیان مرگ و میر بالاتر و بالاتر می‌رود. و این آمارها حتی با ارقام سانسور شده گفته می‌شود حداقل یک چهارم میزان واقعی مرگ و میر است. هنوز با کشور بیش از یک میلیاردی جمعیت هندوستان و مرگ و میر بیماران کرونایی در آنجا، که این همه در دنیا سرو صدا راه انداخته است، اگر نسبت به جمعیت برآورد شود، بیشتر از هندوستان خواهد بود. ولی هم دنیا و هم حکومت ایران درباره این فاجعه سکوت اختیار کرده‌اند انگار که این آمار، خبر از مرگ انسان‌های بی‌پناهی می‌دهد که دوا و درمان درستی در اختیارشان قرار نگیرد. اگر به خاطر داشته باشیم، ماه گذشته عکس‌شاعر بیچاره و مظلوم خوزستانی را دیدیم که با پای خود برای درمان کرونا به بیمارستان رفته بود. اما پزشکان و مسؤولان بیمارستان بی‌رحمانه و یا از سر نادانی، این انسان شریف را با همان لباس و پوشش بیماران از بیمارستان بیرون کردند و این انسان بزرگوار با شیشه‌آبی کنار پیاده‌رو نشست و مرد. بدین ترتیب عاقبت زندگی یک انسان فدای بی‌شرمی و دزدی و

برای ۲۵ سال، «میراث ایران» به همت همکاران دلسوز و دل‌سبز خود، برای حراست و حفظ فرهنگ ایران؛ شناساندن فرهنگ، آداب و رسوم و خلیات خوب ایرانیان به مردمان کشورهای میزبان خود، فرزندان، نوادگان و نسل دوم و سومی که موطن و زادگاه پدران و مادران و اجداد خود را ندیده‌اند، بدون وقفه در حال انتشار بوده است، به استثنای شماره تابستانی سال ۲۰۲۰. تابستانی که به خاطر ترس و وحشت و هراسی که بیماری کرونا در جهانیان ایجاد کرده بود، «میراث ایران» با حسرت و درد زیادی منتشر نشد. به یاد دارم چند هفته به نوروز سال ۲۰۲۰ مانده بود. طبق عادت همیشه با ذوق و شوق همیشگی روزهای شنبه از نیویورک با گرفتن مترو و اتوبوس به نیوجرسی بازمی‌گشتم. مثل همیشه آخرین شنبه هم کار به روال معمول را به پایان رساندم، اما ناگهان دو روز بعد، در روز دوشنبه اعلام شد که اتوبوس و مترو به خاطر جمعیت زیاد پرخطر هستند و برای کاهش امکان ابتلا به این بیماری باید از استفاده آنها خودداری کرد. هنوز سروصداها زیاد نبود و مردم از کوچه و بازار به خانه‌هایشان پناهنده نشده بودند. در آن هفته هنگامی که برای آخرین بار سوار مترو و اتوبوس بودم، ناگهان شنیدم که یکی از کارمندان که همیشه مرا در اطاق‌های معاینه بیماران همراهی می‌کند، به مرض کرونا مبتلا شده است. ترس و وحشت بیشتر شد و بالاخره یک هفته گذشته بود که دستور بستن مطب‌ها و محل کارهای عمومی صادر شد و به ناچار خانه‌نشین و نگران از اوضاع، فقط در مواقع فوریت و اورژانس به درمان بیماران در بیمارستان مشغول بودم. در زمان آماده شدن برای شماره تابستانی ۲۰۲۰، مشکلات مالی، ترس و نگرانی از فردای نامعلوم ما را وادار کرد تا با حسرت و غم زیاد انتشار آن شماره را متوقف کنیم. احساس این شکست در من و همکاران وفادارم مانند وخیم شدن بیماری فرزند دل‌بندی برایمان بود. به هر حال در آن روزها یأس و نومیدی نه تنها در کارکنان «میراث ایران»، بلکه بخشی از حالات روحی و روانی طبیعی اکثر مردم و انسان‌های خوبی بود که من با آنها آشنایی داشتم. خانواده‌ها، کهنسالان و یاران و دوستان همه از ترس ابتلا و یا مبتلا کردن عزیزان از هم فاصله می‌گرفتند. دوری و دوستی شد شعار و روش زندگی جدید انسان‌ها... ما چرا پس از تعطیل شماره تابستانی یکی دو ماهی ادامه داشت تا بالاخره به خود آمدیم و با نهیبی از درون از آن درد و فشار روحی و فکری زیاد خود را بیرون کشیدیم و به این نتیجه رسیدیم که باید زندگی را ادامه داد و رویه جلو قدم برداشت. هر چند که آینده روشن نزدیکی دیده نمی‌شد، اما نمی‌بایست به وحشت از تاریکی تسلیم شویم، برعکس باید یاد می‌گرفتیم که در این فضای نیمه روشن چگونه زندگی کنیم. با این تحول فکری، با شهامت و پشتکار به فکر چاره‌جویی و رفع مشکلات افتادیم و با احتیاط و با دانش بیشتری که از این بیماری مهلک و راه‌های مصون ماندن از آن کسب کردیم، با کمک یاران و دوستان به این نتیجه رسیدیم که باید به هر حال «میراث ایران» را روی دست بالانگهداشت و برای حیات و تداوم انتشارش تلاش کرد.

خوشبختانه با آمدن واکسن، و شانس و امتیازی که مردم مقیم آمریکا دارند، امید به زندگی، امید به تلاش و فعالیت و برگشت به کارهای روزمره زیاد شد و با زدن واکسن قوت قلب و آرامش زیادی نصیب خانواده‌ها شد. کارکنان «میراث ایران» هم از این موهبت و امتیاز شهروندان آمریکا بهره‌مند

را در حقیقت با تمسخر نصیحت کرده که زیاد در انتخاب و تشخیصات در انتخاب هندوانه مطمئن نباش، چون در زندگی اجتماعی و سیاسی ات قدرت تشخیص و انتخابی را که عمل نشان داده‌ای، خوب نبوده و راه کج و کوله و بی‌بست بزرگی برای خود و مردم و آیندگان انتخاب کرده‌ای... این داستان درسی است برای ما که با تپ و قضاوت‌های سطحی و بی‌پایه نمی‌توان آینده‌ای برای کشور و مردمان آن و نسل‌های آینده آن ساخت... بایستی پس از سالیان دراز حرافی و داستان پردازی، برای آینده برنامه‌ای اساسی ریخت و به سردمداران و رهبران و حاکمان مسئول فهماند که بی‌برنامه‌گی و اغتشاش و خودکامگی کافی است. وقت آن رسیده که آزادی بیان، حق انتخاب برای زن و مرد، آزادی انتخاب دین و مذهب، جدایی حکومت و سیاست از مذهب، دور شدن ملایان از اریکه حکومت و روی آوردن به مساجد و اماکنی که برای آن لباس و عمامه مناسب است و حکومت و اداره آن را برای کارشناسان و افراد لایق و شایسته‌ای که سزاوار آن هستند، بگذارند... به قول یکی از رهبران کشورها، ایرانیان در هر جای دنیا، جز شایسته‌ترین و موفق‌ترین مردم آن کشورها هستند به جز کشور خودشان ایران.

علت آن فشار، زور، در بند کشیدن و از بین بردن بهترین استعدادها و شایسته‌ترین انسان‌ها و جوانان کشور است و بس.
به امید روزهای بهتر و خوش‌تر. به آرزوی رسیدن واکسن به همه مردم شریف ایران و همه مردمان محروم دنیای سوم. به امید آزادی و برابری و سربلندی مردم بی‌گناه.

محمد رضا شجریان

احتکار یک مشت حاکم بی‌انصاف و بی‌مروت گردید. این درحالی است که کشور ترکیه نزدیک به ۳۰ میلیون نفر را واکسن زده و مردمش را نجات داده است. دوستی در واتس آپ یک نوشته جالب را که تا میزان زیادی به روحیات و خفیات ما ایرانیان نزدیک است گذاشته بود. من آن را در اینجا نقل می‌کنم: «تو آمریکا بودم. رفتم بازار میوه و تره‌بار، هندوانه بخرم. طبق عادت هندوانه‌ها را یکی یکی بلند می‌کردم و با کف دست تپ تپ بهشون می‌زدم. یک خانم آمریکایی با تعجب بهم گفت، آقا شما دارید چکار می‌کنید؟ برایش توضیح دادم که این جوری می‌تونی بفهمی که خوبه یا نه. خواهش کرد تا یک هندوانه خوب هم برای ایشون سوا کنم. همین کار رو کردم. تشکر کرد و پرسید شما اهل کجایی؟ بهش گفتم ایران. گفت کاشکی قبل از انتخابات، رئیس‌جمهورتون رو هم همین‌طوری تپ تپ می‌کردین ببینید خوبه یا نه. شما که برای به هندوانه اینقدر حواستون جمع هست، چرا برای رئیس‌جمهور دقت نکردین!»

آری ما در بسیاری کارها مهارت و خبرگی و زیرکی خاصی داریم و در هیچ کاری خودمان را بی‌اطلاع نمی‌دانیم. در سیاست و بحث و گفتگو، گفته کسی را قبول نداریم و خودمان را وارد همه مسایل می‌دانیم و در حل آن و نتیجه‌گیری اش آن‌ا به خیال خود آن را تمام می‌کنیم. بسیاری از ما هم هنوز که هنوز است پس از بیش از ۴۰ سال می‌خواهیم به زندگی ۴۰ سال پیش برگردیم و حسرت آن روزهای ایده‌آل و طلایی را می‌خوریم. به گفته دوستم، در هر کاری مثل انتخاب هندوانه با تپ تپ و چند لحظه وقت صرف کردن بهترین و شیرین‌ترین انتخاب‌ها را داریم و حتی اگر هندوانه خریداری شده خوب در نیاید، آن را یک مورد اتفاقی و ناممکن می‌دانیم و فروشنده را سرزنش می‌کنیم که شاید در موقع فروش، هندوانه ما را عوض کرده و هندوانه دیگری را به ما داده و فروشنده را متقلب و خودمان را هنوز استاد و وارد در انتخاب هندوانه خوب می‌دانیم. همان‌طوری که در داستان رفیقم آن خانم آمریکایی، دوستم

برای محمدرضا شجریان

نغمه سرکن که جهان، تازی آواز توینم
چشم آن روز میناد، که خاموش دین ساز توینم
نغمی توست، بزن! آنچه که مانده به آنیم
اگر این پرده براق، من و تو نیز بمانیم،
اگر چند بمانیم و بگویم بمانیم...

محمد رضا شفیعی کدکنی



نامه به سردبیر

سخنی از سینه‌ای پردرد!

در شماره ۱۰۰ بهار آن فصل نامه، نوشتاری را زیر عنوان «تاجیکان و مصریان» نگارش آقای خسرو ناظری، سفیر جمهوری تاجیکستان در جمهوری عربی مصر خواندم که در اکتبر ۲۰۱۸ بنا به دعوت وزیر آثار باستانی مصر در هیئتی از گروه سفیران مقیم قاهره از واحه الخارجه واقع در صحرای غربی مصر بازدید نموده بود، به شیبایی می‌نویسد: «واحه مذکور از آن جهت برای تاریخ تاجیکان [پارسی زبانان] اهمیت دارد که در آن آثار زیاد مربوط به دودمان هخامنشیان باقی مانده است، از جمله در دیوارهای پرستشگاه‌های فرعون‌ی هیبس و الغویطه نقش‌ها و خرطوش شاه ایران داریوش یکم (۵۵۰-۴۸۶) را می‌توان دید...».

خوانندگان ارجمند فصل نامه مطالب جالب و افتخارآفرین رویدادهای تاریخی ایران پیش از حمله اعراب به ایران به قلم ایشان را یقیناً خوانده‌اند و از این رونما به واگویی بقیه مطالب آن نیست، اما نکته‌ای که مرا واداشته است، با اشاره به گفتار آقای سفیر جمهوری تاجیکستان، سخنی از درون سینه‌ی پردرد بگویم این است که در حالی که نماینده رسمی کشوری فراسوی مرز ایران فقط به عرق هم‌زبانی از مجد و عظمت ایران در زمان هخامنشیان و چندن از شاهان آن نام می‌برد، کسانی هم به ظاهر ایرانی و فارسی‌زبان اما با هویت عربی ۴۲ سال است که بر کشور ماحکومت می‌کنند که نه تنها منکر تاریخ ایران در پیش از حمله اعراب می‌باشند و ایرانیان پیش از این حمله را مردمانی وحشی و گمراه می‌دانند، بلکه حتا منکر پادشاهی کوروش اند و چنین شخصیتی را ساخته و پرداخته یهودیان قلمداد می‌کنند، سهل است در کنار مرمت و وسعت بخشیدن بُقاع و امازاده‌ها با صرف هزینه‌های گزاف، به تخریب آثار به جا مانده از دوران هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان کوششی فراوان دارند!

ما را چه شد که هادی اعور گرفته‌ایم / شیر خدا نهاده سر خرگرفته‌ایم؟! در پایان سپاس فراوانم را به جناب آقای خسرو ناظری، ابراز می‌دارم و دست‌شان را از راه دور می‌فشارم.

دوستدار: ک- هومان

مجموعه‌ای ارزشمند

آقای دکتر احکامی عزیز، با سپاس بسیار دریافت شماره نوین «میراث ایران» را به اطلاع شما رسانده و بار دیگر به شما بزرگوار آفرین می‌فرستم که چنین مجموعه ارزشمندی ارزانی من و بسیاری دیگر چون من کرده‌اید. موفقیت‌های روزافزون شما و یاران‌تان را در کار سترگ فرهنگی که سالیان دراز است در پیش گرفته‌اید آرزو می‌کنم. یکی از مشغولیات جانبی ولی جدی و همیشگی من درسی چهل سال گذشته این بوده است که منابع و نوشته‌های ارزشمند پژوهندگان غربی را درباره بزرگان ایران همچون خوارزمی و رازی، فردوسی و نظامی، ابن سینا و خیام، عطار و مولانا، سعدی و حافظ و بسیاری دیگر جمع‌آوری کنم با این چشم‌انداز و آرزو که روزی و روزگاری

بتوانم با استفاده از آنها برخی از این بزرگان را از دید فرزندانگان و فرهیختگان مغرب زمین معرفی نمایم. خوشحالم که تاکنون با نگارش کتاب خوارزمی و بارتی اشکانی و نیز دو کتاب به زبان‌های انگلیسی و آلمانی درباره حافظ گامی هرچند کوچک در این زمینه برداشته‌ام. حال هم بسیار خرسندم از اینکه آخرین کتابم در ارتباط با حافظ به زیر چاپ رفت. در این کتاب ۱۲۶ شاعره و شاعر آلمانی زبان از کشورهای آلمان و اتریش و سوئیس معرفی می‌شوند که در سه قرن گذشته خود را با شاعر بزرگ ما مشغول داشته و به نوبه خود شمار بزرگی از آهنگسازان این کشورها را به سر ذوق آورده‌اند تا روی غزل‌هایشان قطعاتی خلق نمایند.

چندی پیش هم به خواسته عده‌ای از دوستان در کانادا و آلمان دو برنامه تحت عنوان «خیام ریاضیدان و ستاره‌شناس» و «خیام شاعر» از طریق زوم ارائه کردم تا نشان دهم که او در دنیای ریاضیات چه دستاوردهائی داشته و تقویم ما را چگونه تدوین نموده و چگونه اشعاری سروده است. علاقمندان می‌توانند این دو برنامه را در یوتیوب ببینند.

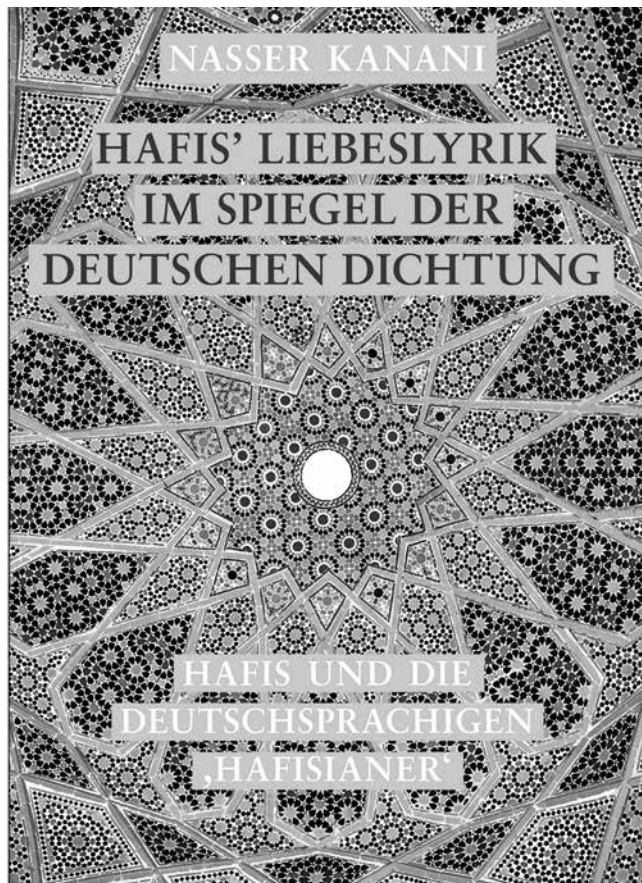
با عرض سلام و ارادت- ناصر کنعانی

به لپ مطالب کتابم پرداخته‌اید

جناب آقای دکتر شاهرخ احکامی، درود.

از این که در شماره ۱۰۰ آن فصل نامه به تقریظ از مطالب کتابم زیر نام «برایند انقلابات خونین»، با گزینش لپ مطالب کتاب اگرچه به اختصار، با قلمی شیوا به ادای منظور نگارنده پرداخته‌اید. سپاسم را بپذیرید. آرزومند تداوم کار فرهنگی‌تان می‌باشم.

دوستدار: ک- هومان



نسخه کاغذی من چه شد؟

دروود بسیار بر دکتر احکامی گرامی!

سپاس از همه ی رنج های شما و همکارانتان برای بیرون دادن سه ماه نامه ی ارزنده «میراث ایران». در تاریخ ۲۶ ماه مارس ایمیلی از سوی رسانه ی نامبرده دریافت کردم که مژده می داد شماره ی ۱۰۰، که شماره ی بهاری هم هست بیرون آمده است. چون من میراث ایران (کاغذی آن را) آبیونه هستم، از آن زمان تاکنون چشم به راه دریافت نسخه کاغذی هستم که شوربختانه هنوز به دستم نرسیده است. این دیرکرد را نمی دانم به پای چی بگذارم. ویروس کرونا، یا اداره ی پیک (پست)؟ یا شاید هم به پایان رسیدن آبیونمان. چرایی آن هرچه باشد، خواهشمندم... رسیدگی کرده و اگر در پرداخت آبیونمان دیرکردی دارم، بهتر است بدانم و با پوزش بسیار آن را پرداخت خواهیم کرد. همراه با پاس های بسیار برای همگی تان تندرستی و تندرستی و تندرستی آرزو می کنم.

ژاله دفتریان

دروود استاد قائمی بزرگوار

بسیار بسیار از مهرورزی حضرتعالی و همشهری جان جناب احکامی سپاسگزارم. لایق این همه مهر و مهربانی نبودم. از اینکه دل نوشته بنده را به عنوان گوشه ای از سختی و سخت کوشی های مادران ایران زمین - کرمانج خراسان - در نشریه وزین «میراث ایران» چاپ کردید، منت گذاشته و بنده نوازی فرمودید. گرچه که زبانم قاصر از قدردانی است اما وظیفه خود دانستم به نوشتار، حداقل ادای دین کرده باشم. خالصانه ترین درودها و سپاس ها نثار تان باد، آرزوی صحت و سلامتی دارم. حق یارتان

با احترام و ارادت، حمید حسنعلی پور

دوستدار جبهه ملی و دکتر مصدق از جوانی

جناب شاهرخ احکامی، با درود و سپاس از تلاشی که برای نگهداری فرهنگ ایران می نمایید.

من دکتر مسعود علی پور پزشک بیماری های قلب و عروق و رئیس سابق بیمارستان قلب تهران هستم. اکنون پس از ۳۴ سال کار به عنوان کار دیولوژیست در کالیفرنیا در سال ۲۰۱۸ بازنشسته شده ام. من خاطراتم را از انقلاب ایران و بستری نمودن آیت الله خمینی در فصلنامه «ره آورد» (از شماره ۱۲۷) نوشته ام که اگر فرصتی شد بخوانید. از نظر سیاسی، از زمان دانشجویی از دوستداران جبهه ملی و علاقمندان دکتر مصدق بوده ام. در دوران انقلاب با جناب بختیار و دکتر رزم آرا آشنائی نزدیک پیدا کردم. اگر اشتباه نکنم در دبیرستان امیرکبیر تهران، از شاگردان آقای محمد علی دولتشاهی به عنوان دبیر نقاشی بودم. از نوجوانی علاقمند به شعرو ادب فارسی بوده ام و گاه انتشار شعر در مجلات، از جمله «خوشه» که به نظرم زیر نظر جناب شاملو اداره می شد. شعری برایتان می فرستم که در صورت پسند و مناسب بودن منتشر کنید. این شعر در ۹ دسامبر ۱۹۹۱ بعد از قتل شاپور بختیار سروده شده است.

مرغ توفان

بیچاره بختیار: بختش نبود یار
خبری ندید مرغک توفان ز روزگار
شد آشیانه اش بر باد انقلاب
یک عمر آرزو، چون نقش شد بر آب

حلقش درید شیخ، دستش شکست شاه
از بهر دوستان افسوس ماند و آه؟
دور از دیار و یار، مردانه ماند و مرد
بر دوست تکیه کرد اما فریب خورد

نامردمی ببین! در جمع دوستان
جلاد می شود در خانه میهمان
از کعبه تا خمین؛ بلفاست تا به چین
کشتار و نفرت است؛ آیین و رسم دین

ز اسلام تا مسیح؛ زرتشت یا یهود
گر نقش مهر داشت؛ بنیاد ظلم بود
مذهب بهانه ایست در دست ناکسان
باید ز ریشه کند؛ بنیاد کرکسان

اسکندر و مغول ایران بسوختند
با دست خاینان، لب ها بدوختند
تا بوده بود و هست انسان رذل و پست
چشمی که می گریست، قلبی که می شکست

ای بختیار تو: مردانه زیستی
از کهکشان عشق تا عمق نیستی
تا من و تو: منیم؛ بی خاک و میهنیم
ز جری که می کشیم؛ جانی که می دهیم

بی راهه می رویم چون چشمه سار خرد
زین تشنه لب کویر؛ کس جان بدر نبرد

اشتراک فصلنامه

میراث ایران

رأبه همه دوستداران ایران،

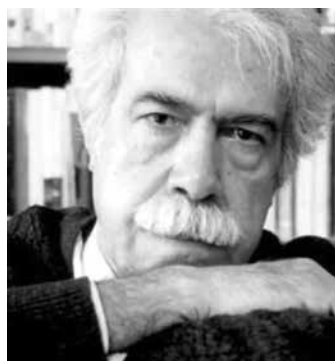
این سرزمین مهر و دوستی

توصیه نمایم!

973 471 4283

خبرها

درگذشت منصور اوجی، از پیشگسوتان شعر و ادب پارسی



روز شنبه ۱۸ اردیبهشت یکی دیگر از چهره‌های ناب ادب و شعر ایران نیز فرهنگ‌دوستان این مرز و بوم را با مرگ خود غافلگیر کرد. منصور اوجی در سن ۸۴ سالگی در منزل خود در شیراز و پس از تحمل یک دوره طولانی بیماری درگذشت. در شیراز دیده به جهان گشود و در شیراز دیده از جهان بست. متولد نهم آذر سال ۱۳۱۶ بود. در طول زندگی پر بار خود، سروده‌هایی به ادب‌دوستان و اهل فرهنگ ایران هدیه داد که سایه عمرشان بس طولانی‌تر از عمر شاعرشان بود. ترانه «مرغ سحر» نام اوجی را نسل‌ها با خود خواهد برد. او شاعری بود که شعرهایش «به کوتاهی عمر» بود. «مرغ سحر»، «باغ شب»، «شهر خسته» و «شعرهایی به کوتاهی عمر» از او به یادگار مانده است.

بازگشایی مرکز فرهنگی و هنری ژرژ ژرژ پمپیدو در پاریس با مروری بر کلیه آثار عباس کیارستمی

مرکز ملی فرهنگی و هنری ژرژ پمپیدو در پاریس، از تاریخ ۱۹ مه/ ۲۹ اردیبهشت و همزمان با بازگشایی موزه‌ها و مراکز فرهنگی و هنری در فرانسه پس از چندین ماه تعطیلی به دلیل محدودیت‌های ناشی از همه‌گیری ویروس کرونا، میزبان آثار عباس کیارستمی، فیلمساز فقید ایرانی خواهد بود و ۴۶ فیلم بلند و کوتاه این هنرمند را در کنار نمایشگاهی از عکس‌ها و چیدمان‌های وی به نمایش خواهد گذاشت. این برنامه با عنوان «عباس کیارستمی، راه‌های آزادی»، نخستین رویداد فرهنگی و هنری است که با آغاز فعالیت مجدد مرکز ملی ژرژ پمپیدو در پاریس،



برپا می‌شود.

برنامه بزرگداشت عباس کیارستمی که یکی از نمادهای موج نو در سینمای ایران محسوب می‌شود، پیش از این قرار بود در آوریل سال ۲۰۲۰ در همین مرکز برگزار شود اما به دلیل بحران جهانی شیوع ویروس کرونا و تعطیلی موزه‌ها و مراکز فرهنگی و هنری در فرانسه، برای یک سال به تعویق افتاد.

این برنامه که مروری است بر کلیه آثار و دستاوردهای سینمایی و هنری عباس کیارستمی، به مدت بیش از دو ماه و تا تاریخ ۲۶ ژوئیه در مرکز ملی ژرژ پمپیدو در پاریس ادامه دارد و با همکاری شرکت (MK2)، تهیه‌کننده و توزیع‌کننده فیلم‌های این کارگردان بزرگ ایرانی در فرانسه و نیز «بنیاد عباس کیارستمی»، ترتیب داده شده است.

کتیبه داریوش بزرگ در کشور مصر



کهن‌ترین و قدیمی‌ترین سند درباره خلیج پارس در سنگ‌نبشته (کتیبه) کانال سوئز داریوش بزرگ است که در کشور مصر پیدا شده است. محتوای این سنگ‌نبشته به ساخت آب‌راهی اشاره می‌کند که دریای سرخ را به رود نیل وصل می‌کند و این راه آبی از خلیج پارس به مصر می‌رسد و برای کوتاه‌تر شدن راه در پایان مسیر آبی، آب‌راهی کنده و درست شده است.

داریوش بزرگ هخامنشی در ۲۵۰۰ سال پیش در این کتیبه نوشته است: «فرمان دادم که آب‌راهی بکنند از رودی به نام نیل، تا دریایی که از پارس می‌آید». براساسی این سند معتبر تاریخی مبنی بر دریایی ست که نامش دریای پارس یا همان خلیج پارس امروزی ست.

حضور سپیده معافی بازیگر ایرانی تبار در سریال جدیدی از شبکه اینترنتی «اپل»

سپیده معافی هنرمند جوان ایرانی تبار به جمع بازیگران سریال جدید «همدست با شیطان» (به انگلیسی: In With The Devil) پیوست. این سریال درام کوتاه که برای شبکه اینترنتی «اپل» تولید می‌شود، اقتباسی از کتاب پرفروشی است که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. رمان «همدست با شیطان» یک قهرمان برافتاده، یک قاتل سریالی، و یک معامله خطرناک برای رستگاری را جیمز کین و هیلل لوین، براساس رویدادهای واقعی نوشتند، و بسیار موفق بود. مجموعه «همدست با شیطان» روابط صمیمانه و زندانی با شخصیت و گذشته‌ای متفاوت را روایت می‌کند که به طرق مختلفی در جستجوی بخشش و رستگاری هستند.

دنيس لوهان فیلمنامه این سریال شش قسمتی را نوشته است. مایکل آر راسکم نیز کارگردانی آن را بر عهده خواهد داشت. گرگ کینی، تارون اگرتون، پال والتر هاوسر، و ری لیوتا از جمله بازیگران این سریال داستانی هستند. سپیده معافی نقش یک مأمور اداره تحقیقات فدرال یا «اف‌بی‌آی» به نام لورن مک‌کاولی را بازی می‌کند. سپیده معافی یکی از هنرمندان فعال ایرانی آمریکایی در هالیوود است و سابقه بازی در سریال‌هایی مانند «کشتن دو عاشق»، «دنیا ال: نسل کیو»، و «فریب» را در کارنامه خود دارد.

والدین او پس از انقلاب ایران مجبور به ترک این کشور شدند و پس از مدتی



اقامت در ترکیه، به آلمان رفتند. سیبیده در یکی از اردوگاه‌های پناهنجویان در آلمان متولد شد، و پس از چندی همراه با خانواده به آمریکا مهاجرت کرد. او در حال حاضر ساکن لس‌آنجلس است، و فعالیت‌های هنری خود را در این شهر ادامه می‌دهد. (صدای آمریکا ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۰)

«قاتل» دانشجوی ایرانی در آمریکا پس از ۳۸ سال دستگیر شد



پلیس آمریکا فردی که را که گفته می‌شود یک دانشجوی ایرانی را در سال ۱۹۸۳ به قتل رساند، پس از ۳۸ سال دستگیر کرد.

به گزارش آسوشیتدپرس، پلیس می‌گوید «باد لیروی کریستنسن»، ۶۷ ساله که یک آزارگر جنسی است، این دختر ایرانی به نام «فیروزه دهقانپور» را که در چهارچوب برنامه تبادل دانشجو، در دانشگاه نبراسکا در اوهایو تحصیل می‌کرد، «کشت». این فرد که به اتهام قتل درجه یک در انتظار استرداد از نبراسکا به آیووا و محاکمه در آن ایالت است، در جلسه دادگاه به صدور حکم استرداد خود اعتراضی نکرد.

ماهگیران محلی در ۱۴ اوت ۱۹۸۳ جسد فیروزه دهقانپور را که در اواسط بیست سالگی بود، زیر پلی در شمال «کانسیل بلافز» در ایالت آیووا پیدا کردند، و پس از کالبدشکافی مشخص شد که این دختر جوان به دلیل خونریزی‌های ناشی از جراحی و بریدگی جان سپرده است. تصور مقامات در آن زمان این بود که فیروزه توسط فردی که او را می‌شناخت، در مکان دیگری به قتل رسیده است. با این فرضیه بود که پلیس به بازجویی از آشنایان فیروزه دهقانپور، و انگشت‌نگاری و نمونه‌برداری از بیش از یک صد دانشجوی خاورمیانه‌ای تبار دانشگاه نبراسکا پرداخت، ولی آن تحقیقات یک ماهه سرانجامی نداشت. البته تئوری دیگری نیز وجود داشت، و برخی گمان می‌کردند که به دلیل شرایط خاصی که میان ایران و آمریکا وجود داشت، شاید فیروزه به دلیل ملیتش، قربانی نفرت نژادی شده است.

پس از توقف تحقیقات، پرونده قتل فیروزه دهقانپور به سایر پرونده‌های ناتمام بایگانی اداره پلیس منتقل شد. اما گروه‌بان جیم دوتی، از کلانتری شهرستان پوتاواتامی، پس از تماس سال گذشته استیو مارتین، دوست فیروزه، پرونده قتل را بازگشایی کرد. استیو مارتین که در حال حاضر ساکن ایالت نوادا است، در آن هنگام در رشته بازرگانی در دانشگاه نبراسکا تحصیل می‌کرد.

او در نزدیک به سه دهه گذشته، با مقامات پلیس مناطق اوهایو در نبراسکا و کانسیل بلافز در آیووا در تماس بود، و درباره روند تحقیقات پرس و جو می‌کرد. گروه‌بان جیم دوتی که پرونده قتل را بازگشایی کرد، با اشاره به اسناد و شواهد گذشته، و تطبیق آنها با مشخصات و «دی‌ان‌ای» باد لیروی کریستنسن که سال‌ها بعد وارد سیستم شده است، او را مظنون اصلی قتل معرفی کرد.

نام باد لیروی کریستنسن با داشتن حداقل سه محکومیت جنسی، به صورت مادام‌العمر در فهرست مجرمان جنسی ایالت نبراسکا ثبت شده است. به گفته استیو مارتین ۶۲ ساله، دوست فیروزه، او از دستگیری کریستنسن متعجب شده است؛ چرا که هرگز نامش را نشنیده بود. استیو مارتین با ابراز خرسندی از این که «سرانجام قاتل فیروزه» دستگیر شده است، از تلاش خود برای جلب موافقت دانشگاه نبراسکا برای اعطای مدرک افتخاری به این دانشجوی ایرانی سخن گفت. (صدای آمریکا، ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۰)

درگذشت غم‌انگیز شاعر نازکدل

نامش قاسم آهنین‌جان بود، اما مرگ نشان داد که دلش چقدر نازک بود. بی‌خود فریاد می‌زد و شکایت از این روزگار دون می‌کرد. شاعر بود بی‌تردید، به هزار در زد اما از شاعری‌اش کم نشد. درویشانه و عارفانه زیست و عاقبتی جز این در انتظارش نبود که قلبش آزار دهد و بیمارستان جوابش گوید و او با رخت بیمارستان بزند به خیابان.

مهدی یزدانی خرم در رثایش نوشت: دارم از غصه می‌میرم... این عکس را احمد ابوالفتحی منتشر کرده در صفحه‌اش. گویا مال بیست و چند روز پیش است. می‌گویند آهنین‌جان با فغان درد از بیمارستان بیرون زده و پی‌خانه‌اش تا آن‌جا بمیرد. و من و بسیاری چون من نفهمیدیم و ندیدیم. خام‌ها، آقایان این پایان کار هنری و نوشتن اکثریت است در این مملکت. رهاشده، بی‌کس و دردخورده و به انتظار مرگ.

نویسنده رمان سرخ و سفید افزوده: من ابله آرزوی سلامتی کردم برای مردی که هیچ بیمارستانی نمی‌پذیرفت‌اش. شرم و ننگ است برای من و بسیاری چون من. آدم‌ها حق دارند با حرمت بمیرند. با اندکی احترام. و کسی به او احترام نکرد چون همه در کار خویش بودیم. همه خواب بودیم. چه قدر خوشحالم که امروز کنار مادرش آرام می‌گیرد و ما را با غفلتی که کردیم تنها می‌گذارد. ما شاعران، انسان را رعایت نکردیم. از قدرت که توقعی نیست.

در جای دیگر شهرام گراوندی نوشت: تصویری را چند سال پیش قاسم آهنین‌جان منتشر کرد که هرمز علی‌پور هم بر ترک موتور، پشت قاسم نشسته بود. این عکس را در آشفتگی این روزها گم کرده‌ام و ندارم. حتا در اینترنت هم جستجو نکردم که پیدایش کنم یا نکنم. قاسم آهنین‌جان که امشب بر بالا ملاتک به آسمان‌ها پریده و دیگر نه نیازی به موتور دارد و نه نیازی به خانه دارد و چه



تهیه کننده ایرانی، یکی از داوران جشنواره منا در هلند



به گزارش خبرنگار فرهنگی ایرنا، تهیه کننده ایرانی در عرصه بین المللی به عنوان یکی از داوران بخش مسابقه اصلی، چهارمین جشنواره بین المللی فیلم منا در هلند انتخاب شد. این جشنواره از تاریخ ۲۰ تا ۲۲ می (۳۰ اردیبهشت تا ۱ خرداد ماه) در شهر لاهه هلند برگزار شد و الهه نوبخت به عنوان یکی از داوران این رویداد در آن حضور داشت.

نوبخت پیش از این در جشنواره بین المللی «فیوگ سوئیس» و جشنواره بین المللی زنان بیروت نیز از اعضای

هیأت داوران بوده است. وی در زمینه پخش و بازاریابی بین المللی سینمای ایران نیز فعالیت دارد. او در جمع داوران بخش فیلم کوتاه سیزدهمین جشنواره جهانی فیلم های شرقی ژنو سوئیس حضور داشت. مستند «دلبد» به تهیه کنندگی نوبخت در بخش مستند سی و هفتمین جشنواره فیلم فجر (سال ۱۳۹۷) به نمایش درآمد بود.

کریم طریدیه کارگردان هلندی الجزایری تبار، حمادی گیروم دبیر جشنواره فیلم کازابلانکا و منتقد معروف مراکشی، حنان بوکلالا رمان نویس و چهره رسانه ای از کشور مراکش و محمد لیونسی کارگردان، فیلم نامه نویس و تهیه کننده مراکشی و همچنین الین فریده کانینگ بازیر ایرانی-هلندی مستند «در جستجوی فریده» ساخته آزاده موسوی و کوروش عطایی دیگر اعضای هیأت داوران این رویداد سینمایی را تشکیل می دادند.

هدف از چهارمین جشنواره بین المللی فیلم لاهه (MENA) در هلند به گفته محمد الامین دبیر جشنواره، حمایت از فیلم سازان جوان و سینمای مستقل در آفریقای شمالی و خاورمیانه است.

راستی چرا؟



راستی چرا وقتی ده ها دختر بچه بی گناه در افغانستان تکه پاره شدند و بسیاری نیز برای تمام عمر معلول، از هیچ یک از آنهاهی که هر روز در صدر رسانه ها هستند، هنرمندان، ورزشکاران، «صاحب نظران» سیاسی، اجتماعی، حقوق بشری و ... صدایی در نیامد؟ چرا جلوی سفارت افغانستان شمع روشن نکردند و اشک نریختند؟ آیا هنوز هم می توانند دم از انسانیت و حقوق بشر بزنند؟

شرم بر مدعیان متظاهر!

روز ۱۸ اردیبهشت، در اثر انفجار بمب مقابل مدرسه دخترانه سیدالشهداء شهرک اتفاق در غرب کابل، پایتخت افغانستان دست کم ۸۵ تن کشته و ۱۴۵ تن زخمی شدند.

سیل بیاید و چه سیل نیاید، دیگر هیچ غمی نخواهد داشت.

باری قاسم آهنین جان، شاعر و منتقد ادبی در ۶۳ سالگی به آرزو رسید و رفت. او فعالیت های هنری اش را از دهه ۶۰ با حضور در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اهواز آغاز کرد و در کنار شعر، در ترجمه، نقد ادبی و فیلم سازی هم فعال بود.

«ذکر خواب های بلوط» اولین اثر ادبی آهنین جان است که سال ۷۲ منتشر شد. از دیگر آثار این هنرمند جنوبی می توان به «شاعر مرگ خویش می داند»، «خون و اشراق بر ارغوان جوشن ها»، «بخت تاریک در آفاق بنفشه و پروانه»، «گلی برای غریبان تا همیشه»، «برق رگ ها بر پولاد دریا»، «سوسن خاموش به وقت فراق»، «عطر غریب غزال مشرق ها»، «شاخه یاس به شام خرابات»، «لمعات خون» و «کودکی ها در شب سقاخانه» اشاره کرد. (مسعود بهنود)

اجرای نسیم ادبی و ندا شاهرخی در تالار مولوی



به گزارش ایسنا به نقل از روابط عمومی مرکز تئاتر مولوی، هم زمان با برداشته شدن محدودیت های کرونا، نمایش «شب/خارجی/یرما» دراماتورژی و کارگردانی نسیم ادبی و ندا شاهرخی از ۲۶ اردیبهشت ماه در مرکز تئاتر مولوی به روی صحنه می رود.

این نمایش که در دسته تئاتر مستند-نمایشی قرار می گیرد، روایت زنی به نام یرما است که برای آنچه آرزویش را دارد می جنگد و تسلیم قضاوت های جامعه نمی شود. روایت یرما با روایت های مستند

بازیگران از زندگی شخصی خود گره می خورد و به این ترتیب نمایش «شب/خارجی/یرما» روی صحنه جان می گیرد.

این نمایش که بر اساس نمایشنامه مشهور «یرما» اثر فدریکو گارسیا لورکا نگارش شده، تولید مدرسه تئاتر فانوس است.

((ماجرای نیمروز)) برای نابینایان توضیح دار شد

ایرنا- سجاد افشاریان فیلم سینمایی «ماجرای نیمروز» ساخته فرد زینه مان را برای نابینایان توضیح دار کرد. گروه سونیا نسخه ویژه نابینایان این فیلم سینمایی کلاسیک را روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه منتشر کرد.

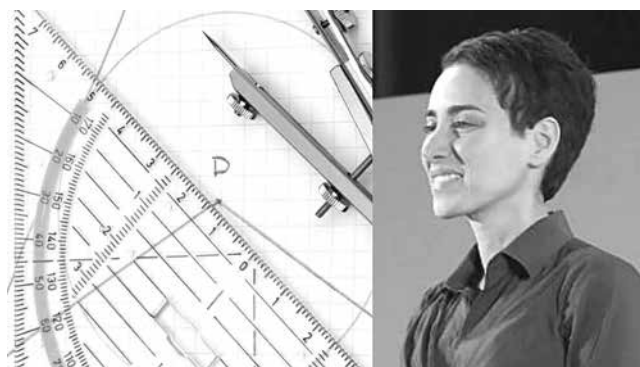
سونیا (سینمای نابینایان) هر ماه، نسخه ویژه نابینایان دو فیلم سینمایی کلاسیک خاطره انگیز را با همراهی هنرمندان منتشر می کند.

این گروه پیش تر نسخه توضیح دار فیلم های سینمایی کلاسیک کازابلانکا، دزد دوچرخه، بر باد رفته، روانی، در باراندا، دزیره، ربه کا، دوازده مرد خشمگین، همشهری کین، محمد رسول الله، اشک ها و لبخندها، پرندگان، آخرین قطارگان هیل و سیندل را منتشر کرده است.

فعالیت های «گروه سونیا» (سینمای نابینایان) از اوایل سال ۱۳۹۸ و به منظور آرایه محصولات فرهنگی و هنری به نابینایان و همچنین حمایت از توانمندی های نابینایان کشور در زمینه های فرهنگی و هنری آغاز شد.

هدف ابتدایی این گروه، توضیح دار کردن و یا پرده خوانی فیلم ها بود اما اهداف و مأموریت ها به سرعت به سایر حوزه ها گسترش یافت و امروز اکران فیلم توضیح دار، نقد و بررسی کتاب های صوتی، رادیو سونیا، تلاش برای دسترس پذیری کردن نرم افزارهای کاربردی و تولید پادکست های ویژه را شامل می شود.

روز جهانی «زنان در ریاضیات» برای بزرگداشت مریم میرزاخانی



۱۲ ماه مه مصادف با ۲۲ اردیبهشت روز جهانی «زنان در ریاضیات» است. این نامگذاری به افتخار مریم میرزاخانی، ریاضی‌دان فقید ایرانی و استاد دانشگاه استنفورد انجام شده است. خانم میرزاخانی متولد ۱۲ مه سال ۱۹۷۷ میلادی و دارای مدرک دکترا از دانشگاه هاروارد ایالات متحده، اولین و تنها زنی است که در سال ۲۰۱۴ مدال فیلدز را از آن خود کرد؛ مدالی که هر چهار سال یک بار در جریان کنفرانس اتحادیه جهانی ریاضیات به ریاضی‌دانان جوانی اهدا می‌شود که کار ارزشمند و در خور توجهی در موضوع علم ریاضی انجام داده‌اند.

طی سال‌های گذشته در سراسر جهان برای ارج گذاری به تلاش‌های علمی این دانشمند بزرگ اقدامات متعددی انجام شده است. ساخت فیلم از زندگی و فعالیت‌ها و موفقیت‌های او بخشی از این ابتکارات بوده است که تاکنون دست کم دو بار در خارج از ایران در این باره اقدام شده است؛ در کشورهای مختلف از جمله در آلمان و فرانسه نیز خیابان‌هایی به نام او نام گذاری شده است.

سال گذشته نیز نهاد زنان سازمان ملل، مریم میرزاخانی را در فهرست ۷ دانشمند تاثیرگذار قرار داد که «در راه هموار کردن مسیر دانش‌اندوزی برای زنان» الهام بخش بودند. در سایت نهاد زنان سازمان ملل به نقل از مرحوم میرزاخانی، دربارهٔ علاقه او به علم ریاضی نوشته شده است: «هرچه وقتم را بیشتر صرف ریاضی می‌کنم، بیشتر هیجان زده می‌شوم. هیجان کشف و لذت بردن از چیزهای جدید، احساسی شبیه به بودن بر بالای قله و داشتن دیدی روشن از آنجا را به من می‌دهد.» این نهاد اعلام می‌دارد که «گرچه مریم میرزاخانی در سال ۲۰۱۷ میلادی از میان ما رفت، اما سهم ارزشمند او در توسعه علم ریاضیات بر همگان روشن است و فعالیت‌های او راهی را برای آینده بسیاری از زنان ریاضیدان هموار کرده است.» جایزه بزرگ ریاضیات به افتخار مریم میرزاخانی نام گذاری شد. وزارت خارجه آمریکا سالروز تولد مریم میرزاخانی را تبریک گفت. صفحه رسمی سفارت بریتانیا در ایران روز ۲۲ اردیبهشت در پیامی توییتی اعلام کرد: «امروز سالروز تولد یکی دیگر از زنان تاثیرگذار تاریخ، زنده یاد خانم مریم میرزاخانی، برندهٔ مدال فیلدز است. روز تولد این دانشمند بزرگ را به عنوان روز جهانی زنان در ریاضیات نام گذاری کرده‌اند.»

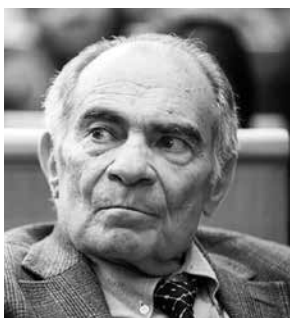
علاوه بر سازمان‌هایی همچون یونسکو و بسیاری از انجمن‌های ریاضی در سراسر جهان که به مناسبت این روز، به این دانشمند فقید ایرانی ادای احترام کردند، برخی دانشگاه‌ها نیز برنامه‌های ویژه‌ای را برای این روز ترتیب داده‌اند.

از جمله اینکه، امسال دانشگاه ملی استرالیا در سالروز تولد خانم میرزاخانی، ضمن گرمی داشت یاد او اعلام کرد که «برای برجسته ساختن اهمیت این روز، انستیتوی علوم ریاضی نمایشگاهی را با عنوان «زنان ریاضی استرالیا» برگزار خواهد کرد؛ یک پروژه علمی و هنری که از مسیر عکس‌ها و مصاحبه‌ها، نگاهی اجمالی به دنیای ریاضیات سیزده زن ریاضیدان در سراسر استرالیا و نیوزیلند خواهد داشت.»

دانشگاه ساپینزا در شهر رم پایتخت ایتالیا نیز به مناسبت این روز، ضمن انتشار بیانیه‌ای در ارج گذاری به تلاش‌های علمی خانم میرزاخانی، اعلام کرد که «هدف از این نامگذاری علاوه بر راهنمایی و تشویق دختران علاقمند به علم ریاضیات، کمک به زنانی است علاقمند به تحقیق و پژوهش هستند تا از این مسیر، تنوع را تشویق و بر تعصب‌های جنسیتی غلبه کنند.»

دپارتمان ریاضی این دانشگاه به همین مناسبت فیلمی را با عنوان «زنان ریاضیدان در عصر کرونا» تهیه کرده که امروز پخش خواهد شد. این فیلم به معرفی فعالیت زنانی پرداخته است که ریاضی را به عنوان رشته تحقیقاتی خود انتخاب کرده‌اند و در این راستا به پیشبرد علوم با هدف بهبود زندگی بشر کمک می‌کنند. (یورنیوز، ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۰)

درگذشت زبان‌شناس، نویسنده و مترجم برجسته ایران



محمد رضا باطنی، چهره مطرح زبان‌شناسی، مترجم و فرهنگ‌نویس در پی دوره‌ای بیماری در سن ۸۷ سالگی از دنیا رفت. انتشارات فرهنگ معاصر، ناشر «فرهنگ معاصر پویا» (انگلیسی - فارسی) تالیف محمد رضا باطنی با اعلام خبر درگذشت او نوشت: «یادیرین سال‌های دور تا به امروزان دکتر محمد رضا باطنی را از دست دادیم.»

محمد رضا باطنی سال ۱۳۱۳ در

اصفهان متولد شد. او پس از پایان دوره دبیرستان به عنوان معلم در آموزش و پرورش استخدام شد. باطنی پس از دریافت دیپلم ادبی وارد دانشسرای عالی شد و در سال ۱۳۳۹ از رشته زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. او در سال ۱۳۴۰ به انگلستان رفت و از دانشگاه لیدز فوق‌لیسانس زبان‌شناسی گرفت و بعد از دفاع از رساله خود در لندن، در دوره تازه تأسیس دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تهران، در خردادماه ۱۳۴۶ دکتری زبان‌شناسی همگانی و زبان‌های باستانی را دریافت کرد. پس از آن در مهرماه ۱۳۴۶ به عنوان استادیار زبان‌شناسی در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران آغاز به کار کرد.

محمد رضا باطنی از سال‌های تدریس در دانشگاهی با مطبوعات در زمینه نگارش مقاله‌هایی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی همکاری داشت، این همکاری پس از انقلاب نیز با ماهنامه «آینه» و سپس «دنیای سخن» و چند نشریه ادامه یافت. از جمله مقاله‌های تاثیرگذار او «اجازه بدهید غلط بنویسیم»، نقدی بر کتاب «غلط بنویسیم» ابوالحسن نجفی بود.

پس از آن، باطنی در سال ۱۳۶۴ با تقاضای مؤسسه فرهنگ معاصر شروع به تالیف یک فرهنگ دوزبانه انگلیسی - فارسی کرد. از آثار او در حوزه زبان‌شناسی می‌توان به «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی»، «مسائل زبان‌شناسی نوین»، «نگاهی تازه به دستور زبان»، «چهار گفتار درباره زبان»، «درباره زبان»، «زبان و تفکر»، «پیرامون زبان و زبان‌شناسی» و... اشاره کرد. از آثارش در زمینه ترجمه نیز «زبان و زبان‌شناسی» رابرت هال، «زبان‌شناسی جدید» مافرد بی‌یرویش، «درآمدی بر فلسفه» بوخینسکی، «دانشنامه مصور»، «معزور رفتار» فرانک کمپ بل، «خواب» یان اوزوالد، «ساخت و کار ذهن» بلیک مور، «انسان به روایت زیست‌شناسی» و... هستند. فرهنگ‌ها نیز بخش دیگری از تالیفات او هستند. «فرهنگ معاصر پویا: اصطلاحات و عبارات رایج فارسی (فارسی - انگلیسی)» تالیف باطنی توانست عنوان برگزیده سی و دومین دوره جایزه «کتاب سال جمهوری اسلامی» را در سال ۹۳ به خود اختصاص دهد.

مصور رحمانی درباره علل ناآرامی‌های اخیر در شهرهای آمریکا می‌نویسد: ... در تمام شهرهایی که سیاه‌پوستان اقلیت بزرگ تر هستند، سطح زندگی‌شان پایین تر و شرایط اقتصادی‌شان سخت‌تر است. نکته مهم این است که تقریباً تمامی این شهرها توسط دمکرات‌ها اداره می‌شوند. رئیس پلیس، دادستان، شهردار، همه سیاه‌پوست‌اند حتی در مجلس هم انجمن سیاهان کار چشمگیری برایشان انجام نداده است.... ترامپ یکی از گروه‌های ضدفاشیست افراطی به نام «آنتیفا» را در خشونت‌ها مقصودانست و از قرار دادن آن در فهرست سازمان‌های تروریستی خبر داد. آنتیفا جنبشی چپ‌گرا است که مجموعه‌ای از گروه‌های چپ مستقل با رویکرد عملی مبارزه با جریان‌های راست افراطی و فاشیستی را در بر می‌گیرد.... رفتار آقای ترامپ را غیرمسئولانه می‌داند. ترامپ علناً معترضین را تهدید می‌کند. این جمله او که: «وقتی غارتگری شروع شود، شلیک هم شروع می‌شود» جمله‌ای نژادپرستانه است که در سال ۱۹۶۷ هم مطرح شده بود...

مصور رحمانی در عملکرد پلیس می‌نویسد: ... شاید از هر هزار مورد برخورد پلیس با مردم ده مورد آن بسیار غیرعادی و خشن باشد و این چیزی است که در گزارش‌ها به طور کامل منعکس نمی‌شود.... نظارت پلیس بر مردم روبه افزایش است. امروز نقش پلیس تنها به حفظ امنیت خلاصه نمی‌شود. شاید یکی از دلایل عدم اعتماد مردم به پلیس همین مسأله باشد.

۳۰ درصد از شهروندان (اروپا) رنگین‌پوست می‌گویند در ۵ سال گذشته دست‌کم یک بار مورد آزارهای لفظی نژادپرستانه، ۵ درصد مورد آزار و حملات فیزیکی قرار گرفته‌اند.

۲۴ درصد از شهروندان رنگین‌پوست در ۵ سال اخیر به دلیل توسط نیروهای پلیس مورد بازخواست قرار گرفته‌اند. از این شمار ۴۱ درصد قاطعانه معتقدند که بازداشت و بازرسی آنها دلیل نژادپرستانه داشته است. مردان ۲۲ درصد و زنان ۷ درصد به خاطر نژاد و رنگ پوست بازجویی شده‌اند.... گرچه نژادپرستی در آمریکا زیاد دیده می‌شود، ولی آمریکا را نمی‌توان یک ملت نژادپرست دانست....

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نشانی که به مأموران انگلیس که در خارج خدمت می‌کنند می‌دهند، مدال «سنت مایکل و سنت جورج است». این مدال به کسانی که در بریتانیا اعمالی شجاعانه انجام داده‌اند... اهدا می‌شود.... این مدال به صورت ستاره‌ای است که در میان آن یک نقاشی است. در این نقاشی نوشته «سنت مایکل» را می‌بینیم که پایش را روی سر شیطان قرار داده است. شیطان به صورت یک

گفتگو

تبعیض نژادی و تحولات اجتماعی

نگارش: فرهنگ مصور رحمانی

ناشر: انتشارات آرون، تهران، ۵۱-۶۶۹۶۲۸۵۰

بررسی: شاهرخ احکامی



گذاشت و آیندگان در این مورد آنتیان را محکوم خواهند کرد....

سقراط زندانی بود. دوستان وی تلاش زیادی کردند و همه چیز را برای فرار او مهیا ساختند. ولی سقراط با بیان اینکه چنین اقدامی مخالف اصول و ارزش‌هایی است که تمام عمر خود را صرف تدریس آنها کرده، پیشنهادشان را رد کرد. در روز موعود در حالی که خانواده و دوستان و شاگردانش گردوی جمع شده بودند و بی‌تابی می‌کردند، آنها را به آرامش فراخواند و پس از این که وصیت‌هایش را کرد جام زهر را به آرامی سرکشید و پس از دقایقی جان سپرد....

سقراط به نام خودش «روش سقراطی» را ابداع و به مبارزه با سفسطاییان و سودجویان زمان خویش برخاست.... در روش سقراطی معلم قرار نیست دانای کل باشد یا همواره موضع مخالف را اتخاذ کند تا بحث پیش برود. پاسخ همه پرسش‌ها در جیب معلم سقراطی نیست و یا حتی، این طور نیست که صرفاً بخواهد دانش‌آموز یا دانشجو را محک بزند. معلم سقراطی یک معلم مشارکت‌کننده است....

از دکتر فرهنگ مصور رحمانی، تا به حال چندین کتاب در این صفحات بررسی شده است. مصور رحمانی در این کتاب می‌نویسد: «هنگامی که پادشاه فرانسه در پی فهم علت طاعون بود، دانشکده پزشکی پاریس مقصوبودن سه گانه زحل، مشتری و مریخ را در چهلمین درجه اکواریوم که در ۲۰ مارس ۱۳۴۵ اتفاق افتاده بود، مقصر معرفی کرد.» برتراند راسل می‌گوید: دو چیز انسانیت را در وجود انسان‌ها از بین می‌برد: ۱. فریاد، وقتی که باید سکوت کرد؛ ۲. سکوت، وقتی که باید فریاد زد.

مصور رحمانی در ادامه می‌نویسد: یکی از مخرب‌ترین نوع تبعیض، تبعیض نژادی است در فرهنگ لغت، تبعیض نژادی به عنوان تبعیضی که نسبت به افراد یا گروه‌های نژادی خاص اعمال می‌شود، آمده است.... به عبارت دیگر یک گروه نژادی، خود را برتر از گروه‌های نژادی دیگر می‌داند. تبعیض نژادی یکی از باسابقه‌ترین و در عین حال ضدبشری‌ترین تهدید علیه ارزش‌های انسانی است. دکتر لوی می‌نویسد: ... تعصب و پیش‌داوری درباره افراد از سنین کودکی شروع می‌شود. اکثر کودکان در سن ۴-۵ سالگی می‌توانند نژاد و قومیت افراد را تشخیص دهند. بین سنین ۷-۱۰ سالگی مفاهیم پیچیده و تفاوت‌ها و شباهت‌ها میان گروه‌ها را به طور کامل درک می‌کنند.... اگر ما برخوردها و توهین‌های قومیتی بین کودکان را نبینیم یا نشنوم به این معنی نیست که کودکان در معرض این رفتارها نیستند یا در آنها مشارکت نمی‌کنند....

سقراط، که از او با عنوان «پدر فلسفه» یاد می‌کنند، در سال ۴۷ قبل از میلاد در آتن به دنیا آمد. پدرش مجسمه‌سازی سرشناس و محترم بود.... سقراط از حساب، هندسه، نجوم تا شعر کلاسیک یونان را یاد گرفت و مطالعات زیادی در مورد روش گفتگو و آموزش انجام داد و آخر روش خاص خود را برای آموزش دادن و بیدار کردن انسان‌ها و تشویق‌شان به جستجوی دانش و فضیلت انتخاب کرد و تا آخر عمر همین روش را در بحث‌ها و گفتگوهایش استفاده نمود. در محکمه‌ای که برای او ترتیب دادند او را متهم کردند که:

۱. خدایانی را که آنتیان می‌پرستند عبادت نمی‌کند، بلکه اعمال دینی جدید و ناآشنا آورده است؛
۲. به علاوه جوانان شهر آتن را با افکار خود فاسد می‌کند.

به دلیل همین اتهام‌ها برای او تقاضای مرگ شده بود. سقراط با خونسردی و متانت به تمام اتهام‌ها پاسخ گفت و آنها را به سوی خود متهم‌کنندگان باز گرداند. سقراط اعلام کرد که از مرگ هیچ‌چیز باکی ندارد، اما مرگ وی لکه ننگی بر چهره آتن بر جای خواهد

فرد سیاهپوست نقاشی شده است. طنز مطلب در این است که این تصویر شبیه آن چیزی است که بر سر جورج فلویید آمد...

حرکت هایی که امروزه تحت لوای لیبرالیسم انجام می شود درحقیقت ضد آن چیزی است که لیبرالیسم مدعی ترویج آن است. آزادی بیان از مهم ترین اصول لیبرالیسم است، ولی ما می بینیم که بسیاری از لیبرال ها اصلا تحمل شنیدن نظر مخالف را ندارند....

میزان بدهی های آمریکا در دوران اوپاما دو برابر شد و این ربط زیادی به محافظه کاران ندارد... چندی پیش در یک همه پرسی دیدم که نشان می داد ۹۰ درصد مردم آمریکا گفته بودند برایشان مهم است که زمانی که از دنیا می روند جهان بهتری را به نسل بعدی بپسارند... اقتصاد دولتی نمی تواند بیکاری را از بین ببرد یا اشتغال مفید ایجاد کند. زیرا سازمان ها و ادارات دولتی چندین برابر نیاز خود پرسنل دارند که این امر به معنی ایجاد کار و اشتغال نیست، بلکه ایجاد اشتغال کاذب است.... سازمان هایی نظیر Seven Society دانشگاه ویرجینیا و Building Club دانشگاه آکسفورد و Skull

& Bones دانشگاه ییل و Porcellian Club دانشگاه هاروارد و غیره سعی می کنند که در سیستم نفوذ نمایند...

درباره عدم تمایل ترامپ به مداخله نظامی در کشورهای دیگر در این کتاب گفته شده است که طی ۵۰ سال گذشته این اولین رئیس جمهوری است که نه تنها از ارسال نیرو به کشورهای دیگر خودداری کرده بلکه همواره در صدد کاهش نیروهای آمریکایی در خارج بوده است...

نویسنده می گوید، سیاست کاهش مالیاتی، که شرکت های تجاری نباید مالیات بدهند چون چه زمانی که سود سهام بگیرند و یا وقتی سهام خود را بفروشند بابت استفاده ای که می برند مالیات باید بدهند. دریافت مالیات از شرکت های یک نوع مالیات دوباره محسوب می شود...

مصور رحمانی درباره ضدیت ترامپ با جهانی شدن می نویسد، بزرگ ترین استفاده از جهانی شدن را شرکت های بزرگ چند ملیتی برده و می برند و بزرگ ترین ضرر را طبقه کارگر.

راجع به دروغگویی ترامپ هم مصور رحمانی می نویسد: دوستی داشتم که سه پسر داشت به من

می گفت تکلیف من با پسر اولم روشن است چون می دانم هرچه می گوید راست است، با پسر سوم هم مشکلی ندارم، زیرا می دانم هرچه می گوید دروغ است، گرفتاری من با پسر دوم است چرا که نمی دانم چه زمانی راست می گوید و کی دروغ...

ما همواره باید با شک و تردید به آنچه روی می دهد نگاه کنیم. این موضوع مرا به یاد «رنه دکارت» می اندازد که دلیل علاقه اش به ریاضیات را اثبات مطلب بدون هیچ تردیدی می دانست...

مصور رحمانی درباره اثرات ویروس کرونا می نویسد: روزنامه واشنگتن پست «برنده بزرگ این بحران» را چین می داند که به بهترین وجهی از عقب نشینی بی سابقه استفاده می کند. حالا چین که شیوع اولیه کرونا را از سر گذرانده، در حال افزایش حضور جهانی خود است حتی به کشورهای عضو اتحادیه اروپا نظیر ایتالیا، و یک شرکت چینی به خود آمریکا پیشنهاد فروش کیت تست کرونا می دهد.... نزاد به این معنا امروزه در میان فیلسوفان و دانشمندان طرفدار جدی ندارد.

خواندن این کتاب جالب را به خوانندگان «میراث ایران» توصیه می کنم.

چراغ روشن ۱۵۰ ساله قدیمی ترین کتابفروشی تهران



شیراز زندگی می کرد. او را سید محمد علی شیرازی صدا می زدند. کتاب ها آن زمان در ایران چاپ نمی شد و از بمبئی هندوستان به وسیله کشتی به بندرعباس می آمد و از آنجا به شیراز منتقل می شد. شیراز آن موقع مهد علم، فرهنگ و کتاب بود تا جایی که بعد از شیراز در شهرهای دیگر مثل اصفهان و مشهد پخش می شد. کتاب هایی که هم به زبان فارسی بودند و هم

نیش بازار آهنگران، بر خیابان ۱۵ خرداد وسط مغازه های رنگ به رنگ یکی از پیرترین مغازه ها: اینجا کتابفروشی اسلامی است، که چراغش را ۱۵۰ سال است که برای مشتری های کتابخوانش روشن نگهداشته است.

مغازه ای که با گذشت سال های طولانی و به رغم همه کسادی های بازار همچنان سر پا مانده است. مغازه ای که به اندازه ۱۵۰ سال از آدم ها و مشتری هایش خاطره دارد و با چشم های خود گذر تهران قدیم به جدید را دیده است.

یک کتابفروشی متفاوت که در آن نشانی از کتابفروشی های فعلی نمی توان پیدا کرد و قفسه های آن پر است از نسخه های قدیمی و چاپ های سنگی کتاب های مذهبی، نسخه های تعزیه و داستان های قدیمی. کتاب هایی که گویی همچنان منتظر مشتریانی قدیمی خود هستند تا بیایند، غبار از روی آنها بگیرند و دیگر بار ورق بزنند.

«جلال کتابچی»، صاحب این کتابفروشی را همه حاجی صدا می زنند. حاجی می گوید اداره این مغازه نسل به نسل حکم شغل آبا و اجدادی آنها را داشته است. کسب و کاری که توسط جد او در شیراز کلید زده شد. «پدر پدر بزرگ من در

به زبان اردو.» به فگفته حاجی اسم اسلامی هم از همین کتاب ها گرفته شد چون بیشتر آنها در حوزه تاریخی و مذهبی بودند.

بعد از مدتی پدر بزرگ جلای وطن می کند به تهران می آید و در تیمچه کتابفروش ها با چند نفر دیگر حجره ای می گیرند. چند سال بعد که او فوت می کند پدر حاجی به عنوان بزرگ ترین پسروی به خیابان باب همایون می آید. ولی پس از چندی، زمان رضا شاه، برای ساختن وزارت دارایی دستور می دهند تا مغازه های آنجا تخریب شود. بعد از مدتی هم شهرداری دستور خرابی این محل (کنونی) را می دهد تا اینجا را خیابان و بازار کنند. پدر حاجی هم اینجا را که یک خانه بوده می خرد، خرابش می کند و به مغازه تبدیل می کند. از آن موقع تا حالا ۱۲۰ سالی می گذرد که این کتابفروشی در همین جا سر پا است.

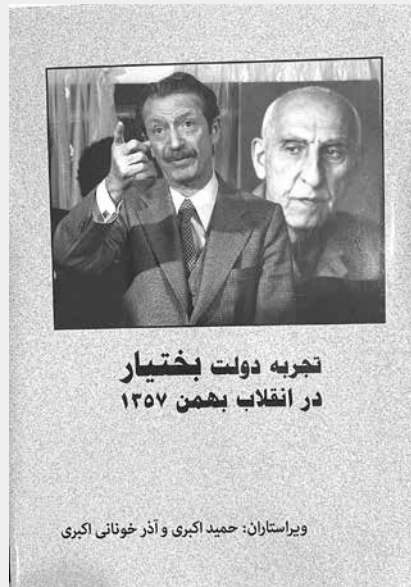
جلال کتابچی می گوید با وجود اوضاع نامطلوب بازار کتابفروشی قصد دارد همچنان چراغ این مغازه را روشن نگه دارد. چون این روزها، کتابفروشی اسلامی به بیشتر آن که برای او محلی برای کسب درآمد باشد. بلکه یک یادگاری است، یادگاری ای که نسل به نسل به او رسیده است.

تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷

بررسی: شاهرخ احکامی

ویراستاران: حمید اکبری و آذر خونانی اکبری

انتشارات فروغ Foroughbook@gmail.com



برای خمینی به نوفل لوشاتو می‌برد... در همان دوران تصادفاً به کتاب ولایت فقیه خمینی دست یافتم و پس از خواندن آن با نگرانی در موردش با بنی‌صدر صحبت کردم. او معتقد بود که نظر خمینی در این باب متحول شده است. برای حصول اطمینان چند سؤال در مورد مبانی هیأت سیاسی بر روی کاغذ نوشته و از آقای بنی‌صدر خواش کردم که ترتیبی بدهد تا بتوانم از آقای خمینی پاسخ آنها را دریافت کنم. روزهای آخر سکونت خمینی در فرانسه بود.

آقای بنی‌صدر برای تعدادی از جوانان و نزدیکانش وقت ملاقات گرفت و قرار شد که سؤال‌ها را از پیش به آقای خمینی بدهند تا هنگام ملاقات به آنها پاسخ دهد. چند دقیقه قبل از دیدار داماد خمینی به جمع بازدیدکنندگان پیوست و سؤال‌ها را به من پس داد و گفت «آقا به این سؤال‌ها پاسخ خواهند داد». پرسیدم چرا؟ گفت: «الان وقت آن نرسیده»... خانم برومند می‌نویسد تنها در پرتو رویدادهای بعد از سقوط بختیار بود که اهمیت حیاتی روبا رویی و علت‌بنیادی مقابله او با خمینی و عدم امکان هرگونه سازش روشن شد. انگار تاریخ به ملت ایران سی و هفت روز مهلت داد که پس از سی و هفت سال درباره منشأ مشروعیت و اساس هیأت سیاسی مقوله قانونمندی و حکومت قانون به بحث و گفتگو بپردازد... بختیار مشروعیت حکومت موقت خود را ناشی از اجرای موبه موی قانون

دوستان پرکار و پرتلاش ما دکتر حمید اکبری و آذر خونانی اکبری علاوه بر کارهای پر مسئولیت دانشگاهی و فرهنگی، سالیان درازی است که علاوه بر پایه‌گذاری و تأسیس بنیاد دانشگاهی دکتر محمد مصدق در دانشگاه نورت ایسترن ایلینوی شیکاگو، برای ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار تلاش زیادی کرده‌اند و این کتاب حاصل کنفرانسی است که به مناسبت سی‌امین سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ ایران برگزار شد و شماری از گفتارهای کنفرانس را در این کتاب منتشر کرده‌اند.

در پیشگفتار کتاب آمده است: در بخش اول کتاب توجه ویژه‌ای به تفاوت‌های رویکردی و کنش و واکنش‌های مربوط به شخص بختیار و دولتش در مقایسه با مخالفانش از جمله آیت‌الله خمینی دارد... در بخش دوم، آنچه در ایران به سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد را حاصل عوامل زمینه‌ای متنی و نیز تحولاتی می‌بیند که در عرض یک قرن یا چند دهه در ایران یا جهان در جریان بوده و روبه‌تکون داشته‌اند... در بخش سوم با زنگری دولت بختیار از منظرهای دیگر تلقی شده است.

حمید اکبری در نوشتارش دولت بختیار را از منظر تقابل نماد مصدق با خمینی تفسیر می‌کند.

مقاله آذر خونانی اکبری نیز نگاهی است بر دولت بختیار از دیدگاه شماری از زنان...

اردشیر لطفعلیان با زنگری خود بختیار بر دولتش را ارائه می‌دهد و خسرو سعیدی مروری موشکافانه بر نخست‌وزیری بختیار دارد.

در بخش چهارم دو گزارش از کنفرانس درج شده است.

لادن برومند در بختیار، خمینی و مسأله استعفا می‌نویسد: ... انقلاب ایران برخلاف آنچه در انقلاب‌های فرانسه و شوروی به شکل افسانه واسطوره از آن یاد می‌شود، واقعاً پیامد یک حرکت عمومی بود که میلیون‌ها شهروند در آن نقش مؤثری داشتند و اعضای جامعه هر کدام به نوبه خود مسئولیت سیاسی و اخلاقی اتفاقات آن دوره را بر عهده دارند... در سال ۱۳۵۷ هنگامی که خمینی وارد پاریس شد، در پاریس دانشجویم بودم و گهگاه مقاله‌ای از مطبوعات فرانسه را به فارسی ترجمه می‌کردم. از جمله مقاله ماکسیم رودنسون، اسلام‌شناس سرشناس فرانسه علیه مفهوم جمهوری اسلامی در روزنامه لوموند. آقای بنی‌صدر این ترجمه‌ها را همراه با مجموعه‌ای از مقالات دیگر

اساسی می‌دانست....

جواد طالعی می‌نویسد: بختیار سوار تنها... بختیار مسئولیت نجات ایران را از گردابی که می‌رفت تا گرفتارش شود زمانی پذیرفت که تقریباً همه رهبران جبهه ملی ایران به امید آن که روحانیت در سیاست دخالت نخواهد کرد، در نوفل لوشاتو به دست‌بوسی آیت‌الله خمینی رفته و با ایشان بیعت کرده بودند...

سیروس بی‌نا می‌نویسد: با قبول نخست‌وزیری از جانب بختیار، جبهه ملی به عنوان یک نهاد «کج‌دار و مریز» سیاسی عملاً دو شقه شد. شقه نخست (یعنی موافقان تصمیم بختیار در قبول صدارت با رضایت تاریخی خود به ادامه رژیم کودتایی شاه، نه تنها در عمل با میراث سیاسی مصدق بدرود گفت، بل با میراث صد ساله مشروطه نیز برای همیشه خداحافظی کرد... شقه دوم جبهه ملی که شاه را طرد کرده بود... صرف مخالفت با شاه به خودی خود کسی را به پیشرو، مترقی و یا انقلابی تبدیل نمی‌کند. بسیاری از عناصر مذهبی نهضت آزادی... قبلاً در وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ از ایستادگی خمینی در مقابل رفرم (البته از دیدگاه واپس‌گرا) دفاع کرده و این عنصر مشروطه‌ستیز را ضدامپریالیست خوانده بودند. عده قابل ملاحظه‌ای از آنان در عین حال به مصدق عشق می‌ورزیدند.

هم‌اینان بودند که در این بزنگاه تاریخی خمینی را امام نامیدند و نیز شماری از آنان هم با نمایندگان دولت آمریکا و هم با واسطه آنان با شماری از امیران ارتش شاه به مذاکره نشستند. سمبل تمایل به اصطلاح لاییک شقه دوم جبهه ملی کریم سنجابی بود که با ۱۸۰ درجه اختلاف با شاپور بختیار به کمپ خمینی پیوست...

در چنگ اندازی به قدرت، میثاق پارسی می‌نویسد: ... جبهه ملی با آنکه در سال ۱۳۵۶ پیشاهنگی مخالفت سیاسی با شاه را بر عهده داشت، نتوانست فعالیت‌های خود را پیگیری کند و در بسیج نیرو توفیق یابد. جبهه ملی به طور منظم در معرض سرکوب دولت قرار داشت... و تا مرحله نهایی انقلاب همچنان در معرض سرکوب‌های گوناگون قرار داشت. روشنفکران و دانشجویان چپ‌گرا نیز در خرداد ۱۳۵۶ به حرکت درآمدند و خواستار به رسمیت شناختن قانون نویسندگان شدند. کانون نزدیک به دویست تن روشنفکر را در بر می‌گرفت. در پاییز ۱۳۵۶ نویسندگان و شاعران به سازمان دادن ده شب شعرخوانی توفیق یافتند... ۶۶ درصد شرکت‌کنندگان

دست خط‌های او برای برخورد کردن آنها از وجاهت قانونی پایبند خواهد بود...

رحیم شریفی می‌نویسد: از سال ۱۳۳۰ با دکتر بختیار آشنا و تا آخرین روز در کنارش بودم... وقتی که به دیدار بختیار رفتم مشغول تهیه اولین سخنرانی‌اش به عنوان نخست‌وزیری بود و گفت برای اولین بار یک نخست‌وزیر دارد نقش را خودش می‌نویسد و از ۲۸ مرداد به نام کودتای ننگین یاد می‌کند و از مصدق تجلیل می‌نماید... از او پرسیدم چرا و چگونه بدون اطلاع جبهه ملی و حزب ایران این تصمیم را گرفت؟ ... بختیار پاسخ داد پس از آنکه صدیقی شرایط قبولی نخست‌وزیری را مشروط به رفتن شاه از کشور نمود و مورد قبول شاه واقع نشد، من دیدم مملکت دارد از دست می‌رود و هیچ‌کس به فکر نجات آن نیست. لذا وقتی شاه به من پیشنهاد کرد، وظیفه سنگینی را احساس کردم که اگر قبول نکنم کشور به دست آخوندها می‌افتد، اگر قبول کنم در این شرایط امید موفقیت کم است. نتیجه بررسی افکاری که مرا احاطه کرده بودند این شد که باید از خودگذشتگی و شجاعت نشان داد و خطر را به جان خرید جلو خمینی و رژیم آخوندی ایستاد به این دلیل قبول مسئولیت کردم. کوشش و زحمات دکتر حمید اکبری و خانم آذر خونانی اکبری قابل ستایش است.

سرشناس چپ در سازمان چریک‌های فدایی خلق در خاطراتش می‌نویسد، ... شاپور بختیار از رهبران سرشناس جبهه ملی بود. در طول زندگی سیاسی خود همواره برای به اجرا درآوردن قانون اساسی مشروطیت مبارزه کرده بود. مبنی بر آنکه «شاه سلطنت کند و نه حکومت و قوای مملکت ناشی از ملت باشد». به خاطر همین خواست قانونی چندین بار به زندان افتاده بود...

آذر خونانی اکبری می‌نویسد: بختیار تنها رهبری است که در مقام نخست‌وزیری مردم را مکرراً از پیامدها و زیان‌های برقراری حکومت مذهبی در ایران هشدار داده بود، ولی می‌دانیم که در نهایت مردم به هشدارهای وی توجه لازم را نشان ندادند... اردشیر لطفعلیان در نگاهی به کتاب «سی و هفت روز پس از سی و هفت سال» در چرایی پذیرش مسئولیت نخست‌وزیری می‌نویسد: بختیار با وقوف کامل بر اینکه کشور بر لبه پرتگاه رسیده و احتمال نجات آن سخت ناچیز است با آمادگی و مایه گذاشتن از جان و هستی خود قبول خطر کرد... بر عدم دخالت شاه در امور دولت پای می‌فشرد و سرانجام شاه را ناگزیر ساخت تا با صراحت تأکید کند که از آن پس به اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی ناظر بر عدم مسئولیت شاه و ضرورت امضای وزیر مسئول در زیر

را سوسیالیست‌های معتقد به جدایی دین از حکومت یا مارکسیست‌ها و ۲۸ درصد را لیبرال‌های ملی‌گرا تشکیل می‌دادند و تنها ۶/۳ درصد آنها پیرو نوعی جهان‌بینی اسلامی بودند. این رویداد به «شب‌های شعرگوته» معروف شد...

حمید اکبری می‌نویسد: خمینی تحریف‌وار، مصدق را مسؤول قدرتمند شدن محمد رضا شاه و مبدل کردن او به رضا شاه چند آتش از نظر استبداد و خشونت معرفی می‌کند... بختیار در ده روز آخر نخست‌وزیری چندین مرتبه در سخنرانی و مصاحبه‌ها نسبت به شکل گرفتن یک نظام دیکتاتوری در صورت به قدرت رسیدن خمینی هشدار داد.

در روز بازگشت خمینی به ایران (۱۲ بهمن) بختیار در پیامی گفت: تمام انقلابات جهان وقتی طولانی می‌شود و مردم را خسته می‌کنند، یک نظام دیکتاتوری در قفای خود هدیه می‌آورند. سعی کنیم که از این نهضت به نفع مردم کشور و با احترام به قانون استفاده بنماییم و در غیر این صورت علاوه بر خطرات گوناگون که ما را تهدید می‌کند، مملکت بدون تردید به یک دوران سیاه دیکتاتوری و شاید ملوک‌الطوایفی باز خواهد گشت...

آذر خونانی اکبری در بازنگری دولت بختیار از نگاه چند زن می‌نویسد: ... ویدا حاجبی از فعالین

فرشتگان معاصر



از نظرگاه من، هنر امری شفا بخش و مانند مفهوم شراب موجب باززایی درونی می‌شود. این شاید کم‌ترین تأثیر یک اثر هنری باشد. از این رو ناخودآگاه مجموعه‌ای را سال‌های ۶-۲۰۰۵ با همین نیت شروع کردم. با «فرشتگان معاصر» خواستم انسان امروزی و خسته از تلاطم افکار را لحظه‌ای به بازی بگیرم و در کم‌ترین زمان به فضای دیگری پرواز دهم، حتی اگر به نظر کاری کودکانه باشد. فرایند این مجموعه بدین صورت بود که دو بال فرشتگان را روی پرده سفیدی کشیدم و مانند پرده‌کش‌های قدیم در ایران در فضای عمومی نصب کردم و از مردم عادی خواستم بدون هیچ پیش‌فکری جلوی بال‌ها بایستند. در حالی که برخی جدی و برخی با طنز با این بال‌ها نقش بازی می‌کردند، مرتب از حالت‌های آنها عکاسی می‌کردم. آنها وقتی عکس خودشان را می‌دیدند، احساس‌های خود را ابراز می‌کردند. این بازی تبدیل به هنر شد. از میان عکس‌های زیادی که از جاهای مختلف ایران عکاسی کرده بودم آنها را با فرهنگ ایرانی تلفیق کردم. در واقع زیر پوسته هر اثر فرشته انسان‌هایی با خیال‌های ساده و پیچیده پنهان شده‌اند که بخشی از آن را به عنوان اثر برای مخاطبان به نمایش گذاشته‌ام.

حجت‌امانی

In my opinion, Art has a healing mechanism and like wine, it causes internal resurgence. Perhaps this phenomenon leaves the least impact of the work of Art. With this intent I started a series of work in 2005-2006 "Contemporary Angels" If even for a moment I could have the modern man whose tired of his internal turmoil spread his wings and fly into a space of his desires.

Instagram /HOJAT_AMANI
hojatamani@gmail.com

تمدن وارداتی

یا

صادراتی نیست

بهار باستانی

و این باعث شد به همه آب و آذوقه برسد. (مدیریت تدارکات)

۷. مردم از افراد ناتوان و پیر و بیمار دستگیری می کردند. رستوران ها قیمت ها را کاهش دادند. (مدیریت اجتماعی)

۸. خودپردازها بدون محافظ دست نخورده ماندند!!!

۹. همه دقیقاً می دانستند باید چه کاری انجام دهند. انگار بار دومی بود که این اتفاق افتاده است! (مدیریت مانورهای عملیاتی)

۱۰. رسانه ها در انتشار اخبار محتاط و دقیق بودند. از انتشار گزارش های التهاب آفرین خودداری می کردند و فقط اخبار آرام بخش پخش می شد. (مدیریت ارتباطات و رسانه ها)

۱۱. هنگامی که در یک فروشگاه برق رفت، مردم اجناس را برگردانند سر جای شان و به آرامی فروشگاه را ترک کردند. (مدیریت اجتماعی)

قبلاً شنیده اید که یک کمپانی آمریکایی برای به رخ کشیدن قدرت تکنولوژی خود، سیمی به ضخامت یک هزارم تار موی انسان تولید و برای کمپانی رقیبش در ژاپن فرستاد. مدتی بعد کمپانی ژاپنی همان سیم را پس فرستاد، در حالی که روی آن سیم به فواصل منظم سوراخ و سه سیم نازک تراز داخل آن رد شده بود!

شگفت انگیز بود، نه؟! اما آنهایی که گمان می برند شکوه تمدن ژاپن از قدرت تکنولوژیک آن برمی خیزد، دچار ساده اندیشی و سطحی نگری اند.

تمدن، یگانه کالایی است که مبادله نمی پذیرد و فقط باید در درون یک ملت «تولید» شود. اگر آن طور بود که همه ملت ها با خرید فناوری متمدن می شدند.

رفتار برخی از شهروندان خودمان که سوار بر آخرین مدل خودروهای ژاپنی با آخرین فناوری آنها هستند را ببینید. قدرت فناوری خیره کننده چشم بادامی های ژاپنی، به رغم همه جلال و شکوهش، یک «فرع» کوچک است بر تمدنی که این ملت آفریده است.

«اصل» این تمدن را بیش از آنچه در کارخانه های معظم ایالت اوزاکا بتوان یافت، در ویرانه های دلخراش ایالت فوکوشیما می توان دید. وقتی رفتار متمدنانه آوارگانی که از پی مخوف ترین زلزله قرن، منظم و تمیز در صف آب می ایستند و بی جنجال و هیاهو و ناسزا، فقط به اندازه مصرف همان روز خود، آب دریافت می کنند را با رفتار مردمان یک کشور جهان سومی، در شرایطی کاملاً عادی، مقایسه می کنیم، معنای تمدن نمایان می شود.

در همه فیلم ها و عکس های خبری که از روزهای پس از زلزله و سونامی ویرانگر ژاپن منتشر شد، یک صحنه درگیری، ازدحام، هجوم، غارت فروشگاه، وُلَع برای دریافت کمک های اعطایی، بی نظمی و حتی فریاد و جَوَج دیده نمی شد. یکی از خبرگزاری ها خلاصه مشاهدات خبرنگارانش را چنین بازتاب داد:

۱. صفوف منظم آب و غذا بدون هیچ حرف زنده یا رفتار خشن.

۲. هیچ ساختمانی در زلزله ۹ ریشتری آسیب ندید، همه خسارت ها مربوط به سونامی و ورود دریا به شهر بود. (مدیریت پیشگیری)

۳. غارتگری دیده نشد. زورگویی یا از دست دیگران ربودن دیده نشد. فقط تفاهم بود. (مدیریت انتظامی)

۴. پنجاه نفر از کارگران نیروگاه اتمی به رغم نشت مواد رادیواکتیو، با از جان گذشتگی ماندند تا به خنک کردن دستگاه ها ادامه دهند. (مدیریت بحران)

۵. حتی یک مورد سوگواری شدید یا زدن به سر و صورت دیده نمی شد. مصیبت و غم همراه با طمأنینه بود. (مدیریت روان پزشکی)

۶. مردم فقط اقلام مورد نیاز خود را تهیه کردند

«این» همان «تمدنی» است که بقیه محصولات و مصنوعات تمدنی، بر آن بنا شده است. سونی و پاناسونیک و هیتاچی و تویوتا و هوندا و نیسان موتورز بر این تمدن بنا شده است.

چنین فرهنگ و چنان رفتار مدنی است که منجر به رشد و توسعه در همه عرصه ها و همه ابعاد می شود. زیربنای ناب تمدن یک سرزمین را باید در مواقع بحران دید. اینها را مقایسه کنید با رفتار بسیاری از هموطنان خودمان، آن هم در مواقع عادی و فراوانی و ثبات، ببینید ابعاد تفاوت را.

فرق است میان مردمی که پس از جنگ ویرانگر جهانی و انفجار د بمب اتمی در کشورش، کارگرانش در سراسر جهان نان خالی می خوردند و هریک «سنت» شان را به «ین» تبدیل می کردند تا سرزمین شان را بسازند، با قشر تازه به دوران رسیده کشورهای جهان سومی که هریک «واحد پول ملی» شان را به دلار تبدیل می کنند تا در جهان غرب سرمایه گذاری کنند.

دوستی نقل می کرد: سالیان پیش به همراه چند هموطن برای کار به ژاپن رفته بودیم و چند اتاق کنار هم اجاره کرده بودیم. اتاق ها قفل و بست نداشت. هرچه به صاحبخانه گفتیم چرا قفل و کلید ندارد، گفت برای چه نگرانید؟ اینجا امن است! کسی به شما کاری ندارد. بالاخره بعد از چند روز با شرمندگی به او حالی کردیم که از شما نگران نیستیم، از خودمان نگرانیم!

به هر حال، تمدن را نه می توان خرید و نه می توان با شعار و دستور به دست آورد.

«تمدن» محصولی است که باید در فرآیندی عاقلانه، متعهدانه، هوشمندانه و به غایت منظم تولید شود. زمینه تولید تمدن، نه دانشگاه و نه کارخانه و وزارتخانه و دولت، که خانواده و آموزش و پرورش است.

اولین خط تلفن در ایران



در سال ۱۲۶۵ شمسی مصادف با ۱۸۸۶ میلادی، برای اولین بار در ایران، یک رشته سیم تلفن بین تهران و شاهزاده عبدالعظیم به طول ۸/۷ کیلومتر توسط بوآتال بلژیکی که امتیاز راه آهن ری را داشت کشیده شد. مرحله دوم فناوری مخابرات در تهران از سال ۱۲۶۸ شمسی یعنی ۱۳ سال پس از اختراع تلفن با برقراری ارتباط تلفنی بین دو ایستگاه ماشین دودی تهران و شهرری آغاز شد. پس از آن بین کامرانیه در منطقه شمیران و عمارت وزارت جنگ در تهران و سپس بین مقر بیلاقی شاه قاجار در سلطنت آباد سابق و عمارت سلطنتی تهران ارتباط تلفنی دایر شد. وزارت

تلگراف در سال ۱۲۸۷ شمسی با وزارت پست ادغام و به نام وزارت پست و تلگراف نامگذاری شد. در سال ۱۳۰۲ شمسی قراردادی برای احداث خطوط تلفنی زیرزمینی با شرکت زمینس و هالسکه منعقد شد و سه سال بعد در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی تلفن خودکار جدید بر روی ۲۳۰۰ رشته کابل در مرکز اکباتان آماده بهره برداری شد. در سال ۱۳۰۸ شمسی امور تلفن نیز تحت نظر وزارت پست و تلگراف قرار گرفت و به نام وزارت پست و تلگراف و تلفن نامگذاری شد. مرکز تلفن اکباتان در سال ۱۳۱۶ شمسی به ۶۰۰ شماره تلفن رسید.

جناب دکتر احکامی

مقاله جنابعالی در بررسی کتاب «مبارزه قهرمانانه، شکست تلخ» تألیف دکتر بهمن آزاد در شماره زمستان نشریه برایم خیلی جالب بود و به عنوان یک هوادار سابق کمونیسم خاطرات تلخ و شیرین بسیاری را به یادم آورد. آن طوری که از بررسی برمی آید نویسنده معتقد است که یک دوره با شکوه سوسیالیستی با انقلاب کبیر اکتبر آغاز شد و سرانجام به دست یک عده کودتاچی به سرکردگی گورباچف از هم پاشیده شد. ولی به عقیده بنده حقیقت خیلی پیچیده تر از این است.

دوران انقلاب روسیه را می توان به سه مرحله تقسیم کرد. مرحله نخست یا دوران تزارها که با وجود ظلم و ستم فراوان و اختلافات طبقاتی روسیه در معیار زمان خود، یک کشور پیشرفته محسوب می شد و از لحاظ علمی، صنعتی، دانش، ادبیات، موسیقی و هنر مقام بالایی در میان کشورهای بزرگ داشت. دانشگاه سن پترزبورگ با بهترین دانشگاه های دنیا برابری می کرد و تعداد زیادی دانشجویان اروپایی در آن تحصیل می کردند. بسیاری از بزرگان زمان قاجاریه و اوایل پهلوی فارغ التحصیلان این دانشگاه بودند.

مرحله دوم زمان پیروزی انقلاب، به قدرت رسیدن لنین و یارانش بود که از دوران های درخشان تاریخ معاصر به شمار می آید. سیاست عدم مداخله در امور سایر کشورها و ترویج آزادی اثرات عمیقی در جهان و ایجاد جنبش های آزادی طلبانه به خصوص نواحی شمال ایران گذاشت. مرحله سوم، دوران بعد از مرگ لنین و به قدرت رسیدن استالین و ایجاد یک دیکتاتوری مخوف بود. میلیون نفر در گولاش های سیبری جان باختند و یا به جوخه های اعدام سپرده شدند. تقریباً تمامی فرماندهان ارشد ارتش تزاری کشته شدند. حق رأی آزاد و ابتکار شخصی از مردم گرفته شد. پرده آهنین (دو ردیف سیم خاردار به ارتفاع ۱۰ متر و برج های دیده بانی هر ۱-۲ کیلومتر) دور روسیه کشیده شد و آزادی رفت و آمد از مردم

نظری درباره یک معرفی کتاب سردبیر

دکتر رحیم سالاری

سلب شد. روزنامه ها و احزاب جز حزب کمونیست تعطیل گشتند. روسیه دچار کمبود مواد غذایی و اولیه شد و همه چیز جیره بندی شد. صف های طولانی برای خرید نان و سایر مایحتاج اولیه را همه به خاطر دارند. ارتش سرخ با وجود داشتن بالاترین تعداد سرباز به علت ضعف فرماندهی و تجهیزات پیشرفته قابلیت جنگی خود را از دست داد و همین امر یکی از عوامل شروع جنگ جهانی دوم شد. ارتش آلمان نازی در زمان کوتاهی به دروازه های قفقاز و مسکو رسید و اگر کمک های آمریکا نبود روسیه نابود می شد. بعد از پایان جنگ روسیه کشورهای اروپای شرقی و سواحل بالتیک را به قلمروی خود افزود. در ایران حکومت های دست نشانده در آذربایجان و کردستان بر پا کرد و بعدها با معاملات سری پشت پرده و گرفتن امتیازات از غرب آنها را به حال خود رها کرد.

حزب توده در زیر نقاب انترناسیونال سوسیالیسم عملاً مجری سیاست و منافع شوروی در ایران بود. حزب در تضعیف دولت مصدق رل عمده ای بازی کرد و در بحبوحه مبارزات نفت و ضد امپریالیستی شعار صلح را سر داد و توده ای ها کبوتر صلح را به یقه لباس خود وصل می کردند. در کودتای ۲۸ مرداد حزب توده با وجود ده ها هزار عضو فعال و هزارها طرفدار سازمان اطلاعاتی و نظامی سکوت کرده و به میدان نیامد و اجازه داد عده ای محدود از اراذل و اوباش جنوب شهر به سرکردگی شعبان جعفری، با کمک هنگ قزوین و فقط یک میلیون دلار پول سیا دولت ملی مصدق را سرنگون کنند. بعدها هم حزب با مرتجعین مذهبی به انقلاب اسلامی کمک کرد. نتیجتاً به دست ملایان به کلی از بین رفت. اصولاً سوسیالیسم نوع روسی

شخصی را خدشه نزند. در خاتمه بایستی عرض کنم که حاکمیت هیچ طبقه از جمله کارگران و زحمتکشان باعث پیشرفت و سعادت اجتماع نمی شود. دلیلش روشن است. زیرا در ایجاد فرآورده های صنعتی و کشاورزی برخلاف تصور بعضی کارگران و کشاورزان رل اساسی ایفا نمی کنند، بلکه همکاری و هم آهنگی دسته جمعی طراحان، کارگران، متخصصین، سرمایه گذاران، بازاریان و از همه مهمتر کنترل کیفیت است که یک محصول قابل استفاده و قابل فروش به وجود می آید نه مانند فرآوردها و ماشین های ساخت شوروی که در بازار آزاد خریداری نداشت.

علاوه بر عوامل ذکر شده، برای پیشرفت بشر وجود افراد تابعه و دوراندیش مانند بیل گیتس، سام وال، استیو جابز و غیره نیاز است که نه تنها خود بلکه اجتماعی بشری را هم به جلو می برند. در یک جامعه کمونیستی ابتکار شخصی رشد نمی کند.



Iran MS Society
انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام اس ایران خدمت گزار بیماران ام اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آیین نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می شود:

نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام اس، تهیه آمار بیماران، جمع آوری اطلاعات، اطلاع رسانی. تابعیت: ایرانی مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میزای شیرازی پلاک ۲۱۳. اسامی مؤسسين آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگارودی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدی پور اقبالی تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نام محدود. مدیر یامدیران و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی البدل هیئت مدیره می باشند. کلبه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوامضا از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود. دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکت ها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده ها و بیماران ام اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام اس ایران از خدمات انجمن بهره مند گردید.

شماره ی تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵
WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب ها به نام انجمن ام اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴
بانک صادرات: ۰۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳

ایمان یا خشکه مقدسی دینی-مذهبی

در برابر راهنمایی و خودآگاهی معنوی و بزرگداشت انسانیت

و نگاهبانی مادر زمین برای یافتن زندگی بهتر

پیروز آزادی

و منفی تر نموده است. با این حال، و با توجه به پس زمینه بالا، یک واقعیت کاملاً روشن و رسا، و به همین دلیل بیش از هر چیز دگر نگران کننده است.

هر دینی که توسط پیامبری در تاریخ آغاز گشته ممکن است در آن زمان نقشی هم در بهبود انسانیت و جامعه، از طریق تعیین یک رشته قواعد مدنی قانونی شرعی که همه از آن پیروی می کنند، کرده باشد. با وجود این، اکثر آنها خیلی زود تبدیل به نوعی انحطاط خشکه مقدسی دینی جزم اندیشانه و کینه توزانه و برای به چنگ آوردن قدرت توسط طبقه سواران سودجو شدند و به همین منظور به تجمع سرمایه، املاک و ثروت پرداختند و به هروسیله ای از جمله اعلام جنگ های مقدس صلیبی و جهادی و خشونت یا ابزار بردگی متوسل شدند. تنها به این دلیل که تفسیرها نادرست و سوء استفاده از دکتترین دینی به دست طبقه یا فرقه های پارسا نما و فرصت طلب سپرده شد، نه تنها به لگد مال کردن آرمان های بنیادی آن دین انجامید، بلکه تحمیل همراه با مجازات دین در دنیا، پیروان آن را به لحاظ اخلاقی فاسد و در نتیجه از حقوق شهروندی محروم کرد و موجب شد پیروان از آن فاصله بگیرند و یا علیه آن برخیزند. در واقع می توان فراتر رفت و تصریح کرد که پیامدهای منفی عملی هر گونه خشکه مقدسی دینی، با تحمیل درد و فلاکت، نابرابری و بی عدالتی، به مراتب بیش از جوانب مترقی اولیه رو به کاهش همان خشکه مقدسی دینی بوده است.

می توان به درستی استدلال کرد که مادامی که دینی که گروهی کوچک از آن برای آرامش روان خویش پیروی می کنند، در خدمت هدف آرمانی و آرامش بخش خود باشد، شاید بتواند برای پیروان خداترس و هراسان از زندگی پس از مرگ خود، پناه و آندوه زدا باشد؛ ولی این مطلب در باره همان دین که به بدل به جریانی عمومی سیاسی و اقتصادی و دست در دست طبقه حاکم گستاخ می شود و حتی بدتر از آن به دست طبقه ناعادل مزبور می افتد، واقعیت ندارد.

می توان استدلال کرد که بیشتر دین ها اول با ارائه چهره ای مجازی از خدا به مفهوم تواناترین مطلق و جاودان آغاز کردند. ولی خود سرمداران بر ساخته دینی به سرعت چنین خدایی را همچون نره غولی دهشتناک در تصویر فیزیکی و خشمگین یک مرد معرفی کردند. حتی بسیاری از دو میلیارد (۲۰٪) جمعیت جهان که خدا ناباور و یا ندانم انگار تلقی می شوند، همچنان معنویت گرایانی جهانی و عمل گرا هستند که می توانند در ژرفنای ضمیرشان به یک منبع نهایی، متعالی، بی نهایت، بی جنسیت قدرت، انرژی و آگاهی باور داشته باشند. در این دیدگاه انسانیت و مادر زمین ارج داشته و نگاهبانی هردو از کردار نیک به حساب می آید. در آن صورت، آیا انسان ها بر وجدان انسانی والای خود همچون محرک عملی برای جست و جوی، عدالت، یا خدمت به آن و یا نگاهبانی آن متکی نبوده اند، یعنی خودآگاهی فرزانه و فروهری آدمی برای تشخیص و کاربرد اندیشه نیک،

«در سراسر زندگی ام در جست و جو برای یافتن خدا، در معابد و عظ و خطابه زرتشتیان، هندویان و یهودیان، کلیساهای مسیحی و مساجد مسلمانان آمد و شد داشته ام، ولی هیچ بهره ای نبرده ام و به دیدن گنجینه نهایی دنیا یا آن پدید آورنده هستی نایل نگشته ام. و سرانجام و پیش از مردن، که جستجو و کوند و کا و در کائنات خواهد رسید، تجلی خدایی بر من پدیدار شد و خدا را در نزدیک ترین نیایشگاه به خودم یافتم: او (خدا) همان وجدان درونی در قلبم می بود...»

یک ضرب المثل خردمندانه و کهن در زبان پارسی ازدیرگهان هست که می گوید: خود شناسی همان خدا شناسی است. «شناختن خدا همان شناختن خود و ندای درون آدمی که همان والایش نیکی در برابر زدودن پلیدی و در درون وجدان روی زمین و گیتی است.» شاعر پارسی گوی مولوی رومی (قرن سیزدهم)

جست و جوی و کاویدن عمومی انسان جهت درک خردی و باور داشتن، پرستش و تسلیم یا بهتر پناه آوردن به «خدایان» و بعدها یک «خدا» از همان زمان ایستادن روی دویای انسان هادر سرزمین آفریقا و سپس در نقاط دیگر در خلال پنج میلیون سال پیش آغاز شده و ادامه پیدا کرده است. هر چند داوران «عینی» به عنوان دلائل به نفع خویش یا علیه وجود یا همزیستی خدا یا خدایانی عالم گیر هنوز وجود دارند، شمار هزاران (۱۲۴۰۰۰) آیین ها و دین ها از آن زمان تا کنون کاهش و به ده ها خشکه مقدسی دینی انجامیده که همچنان تا امروز ادامه دارد. آنچه با نگاه به گذشته بیش از هر چیز شگفت انگیز می نماید، این است که چگونه شمار این دین های تازه، به طرز شگفت آوری کاهش یافته زیرا انسان ها در خلال زمان به اسرار پژوهشی پدیده های طبیعی دست یافته اند.

اکنون پس از ۱۵۰۰ سال از آغاز اسلام- که اکنون دو میلیارد نفر به آن در ژرفای گوناگون باور دارند- دین هایی که در خلال ۱۰۰۰ سال گذشته نیز پیدا شدند مانند سیکسم، مومونیسیم، بهائیت، هاسیدیسم و غیره، در واقع تجدید نظری در یکی از دین های قدیمی تر سه گانه ابراهیمی بودند که با هم ۵/۴ میلیارد انسان از آن پیروی می کنند یا تنها در خانواده ای با یکی از چنین آیینی زاده شده اند و خود آن را دنبال نکرده ولی با آن فرهنگی برخورد می کنند.

در باره خشکه مقدسی دینی، به ویژه سه دینی که به آن اشاره شد، آنها از امتزاج زرتشتی گری و آیین میترایی یکتا پرستانه ایرانی- که در اوستا و گاتا یافت می شود و بعدها تا اندازه ای از ودای هندوئیسم و بودیسم و پانزده حماسه شعری گالگمش آرامیک در بین النهرین تأثیر پذیرفتند- و به وجود آمدند. گویی متون مقدس بنیادی هر یک از این دین ها ناکافی نبوده، حجم انباشته شده از تفسیرها و توجیهات توسط هر یک از این نظام های دینی و افزودن ابعاد سیاسی حکومتی و اقتصادی به مراتب بیشتر از مقصود آنها بود و نیز درون مایه شان در تناقض با پیام اولیه بود و در نتیجه برداشت و اثر این پدیده ها را هر چه بیشتر پیچیده تر، بیدادتر

سروده و وظیفه یک انسان را بر ایمان بیان کرده است:
 بنی آدم اعضای یک دیگرند،
 که در آفرینش ز یک گوهرند.
 چو عضوی به درد آورد روزگار،
 دگر عضوها را نماند قرار.
 تو کز محنت دیگران بی غمی،
 نشاید که نامت نهند آدمی...



به من نگو او نا پشت سر من چی گفتن!
 به من بگو چرا اینقدر پیش تو راحت
 بودن که درباره من حرف بزنن؟؟؟

گفتار نیک و کردار نیک و دوری از آلودگی‌های ابلیس؟ آیا دوگانه نیکی در برابر زشتی که در خود آگاهی آدمی در کشمکش درون وجدانی با نیکی است سرچشمه زایش خدا برای اطمینان از اینکه همیشه یا بیشتر اوقات نیکی در کارهای روزانه زندگی، مناسک و فعالیت‌ها بر زشتی پیروز شود، نبوده است؟

با این همه، اگر خدا به صورت فیزیکی و نه استعاری یا استحصاری وجود داشته باشد، او باید خدایی کامل و بدون کم‌وکاست بوده باشد که می‌توانسته جهانی کامل و قاعده‌مند و بدون هرج و مرج، درد یا فلاکت برای هر یک از آفریدگانش بزیاید تا همه در بهشتی جاودانه زندگی کنند، بدون باور به روز حساب. پس در وحله اول، انگیزه ماورایی او (خدا) از اینکه با آفرینش و نه از بین بردن شیطان، مخلوقاتش را دستخوش بلا و مصیبت کند چیست؟ و چرا پاره‌ای افراد و فرقه‌های خودخواه، منطقی، عقلانیت، واقعیات، وجدان، فرزندی و کاربرد را به ریشخند می‌گیرند وقتی این‌ها مغالطات، جزم‌اندیشی‌ها، زهدنمایی‌ها، ناپارسایی‌ها و دستگاه قدرت‌شان را به لرزه می‌اندازند. این افراد و گروه‌ها برای داوری کردن در باره دیگران این‌گونه رفتار می‌کنند در حالی که خودشان پند می‌داند که تنها خداوند است که پس از مرگ و یا در روز حساب داوری خواهد کرد؟

یک جامعه سکولار، لیبرال و پیشرو مدرن باید از باور و کاربرد به همه دین‌ها و هنجارهای اجتماعی نگاه‌داری کند. این نباید به معنای ارائه مشوق‌های مالیاتی و یا مصونیت الهی برای هیچ‌یک از این فعالیت‌های اجتماعی باشد، چون همه آنها باید بر پایه قواعد یکسانی مورد نقد قرار گیرند.

به بیان ساده، هیچ چیز مقدس نیست، نباید تقدس یابد و یا نباید به مقدسات افراد توهین شود. احترام به انسانیت و زندگی بر مادر زمین پایدار، کلید پایداری انسان و زندگی و کره مادر زمین است.

شاعر پارسی‌گوی، سعدی شیرازی در سده سیزده، این نقش را به روشنی

Telling the Truth since 1982

Contact the **Washington Report on Middle East Affairs**

Washington Report on Middle East Affairs • Web site: www.wrmea.org

Circulation: PO Box 91056 • Long Beach, CA 90809-1056 • circulation@wrmea.org • Tel: (888) 881-5861

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)



U.S. Subscriptions

Canadian Subscriptions

Overseas Subscriptions

Digital Subscriptions*

1 year

\$29

\$35

\$70

\$10

2 years

\$55

\$65

\$125

\$20

3 years

\$75

\$85

\$185

\$30

*All print subscriptions include digital subscription



دریای مازندران، دریای ایران و شوروی

ک. هومان



در شماره ۱۰۰ بهار آن فصل نامه، در زیر عنوان «نامه به سردبیر»، آقای فریدون مجلسی، درباره‌ی سهم مُشاع ایران در دریای مازندران، مطالبی را به این شرح: «از سال‌ها پیش که از وزارت خارجه جمهوری اسلامی با ترغیب روسیه ادعای تعلق ۵۰ درصد دریای خزر شد، البته به طبع میهن پرستانه [ی] ایرانیان خوش آمد، در مقالاتی در جایگاه کارشناس و دیپلمات رژیم پیشین نوشته که این ادعا یاوه و بیهوده است!...» مرقوم داشته اند که با مطالب بعدی نوشتارشان همخوانی ندارد. بهتر بگویم نامفهوم به نظر می‌رسد. این که آیا باورکردنی است که دولت روسیه، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی را ترغیب کرده این که مدعی ۵۰ درصد حق مُشاع ایران در دریای مازندران شود؟! که اگر این چنین است، به مصداق این که «خان می‌بخشد ولی کدخدای نمی‌بخشد»، اصرار ایشان که مرقوم داشته اند: «در هیچ قراردادی چنین حقی به ایران داده نشده و تقاضای من این بود که اصل متن قراردادی را که صریحاً «تعلق ۵۰ درصد دریا به ایران» یا «مالکیت مُشاع ۵۰ درصدی ایران» در آن ذکر شده باشد را ارائه دهند، که ببینیم از چه حقی صحبت می‌شود...»، از برای چیست؟

ایشان در حالی که از مخالفان دیدگاهش، اصل متن قرارداد دریون با سهم مُشاع پنجاه درصدی ایران را نسبت به دریای مازندران مطالبه می‌کند، خود در اثبات این که دولت روسیه وزارت امور خارجه اسلامی را ترغیب کرده تا تعلق پنجاه درصدی سهم مُشاع ایران را مطرح کند، سندی ارائه نمی‌دهد که نه تنها در این باب بلکه آنجا که منکر سهم مُشاعی یاد شده ایران در دریای مازندران است نیز سندی یا قراردادی را نشان نمی‌دهد! و اما درباره‌ی اسناد یا قراردادهای مورد مطالبه آقای مجلسی، که مخالفان دیدگاهش را بیرون از مبانی و قواعد برخورد آرا و عقاید؛ با تحقیر به یاوه‌گویی متهم کرده است! توجه ایشان را به مطالب زیر جلب می‌نمایم. از تاریخچه‌ی دریای مازندران از آزمون دوره‌ی خاطردوری از اطاله کلام و رعایت محدود بودن گنجایش فصل نامه می‌گذرم و می‌رسم آنجا که کمونیست‌های روسیه در اکتبر سال ۱۹۱۷ موفق به تشکیل دولتی زیر نام «اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی» به رهبری لنین می‌شوند و آنگاه طی بیانیه‌ای در ژانویه ۱۹۱۸ و ژوئن ۱۹۱۹ درباره‌ی مبانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرج در مراسلات مزبور بار دیگر رسماً اعلام می‌نماید که از سیاست جابرا نه‌ای که دولت‌های مستعمراتی روسیه که به آزادی کارگران و دهقانان این مملکت سرنگون شدند نسبت به ایران تعقیب می‌نمودند، قطعاً صرف‌نظر می‌نماید، نظر به آنچه گفته شد و با اشتیاق به این که ملت ایران مستقل و سعادتمند شده و بتواند آزادانه در دارایی خود تصرفات لازمه را بنماید، دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادها را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع می‌نمود، ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می‌نماید.

در پی صدور چنین بیانیه‌هایی از سوی دولت شوروی، روز ۲۳ آذرماه ۱۳۰۰ (۱۳ دسامبر ۱۹۲۱) مجلس شورای ملی در حالی که روس‌ها بخش‌هایی از شمال ایران را تصرف کرده بودند، اجازه امضاء عهدنامه‌ی مودت میان دولتین ایران و شوروی را به دولت وقت صادر کرد. در این قرارداد می‌خوانیم:

فصل یازدهم: نظریه این که مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه، عهدنامه‌ی منعقدده ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمانچای نیز که فصل ۸ آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود، از درجه اعتبار ساقط است، معهداً طرفین متعاهدین رضایت می‌دهند که از زمان امضای این معاهده

هر دو بالسویه حق کشتی‌رانی آزاد را در زیر بیرق‌های خود در بحر خزر داشته باشند.

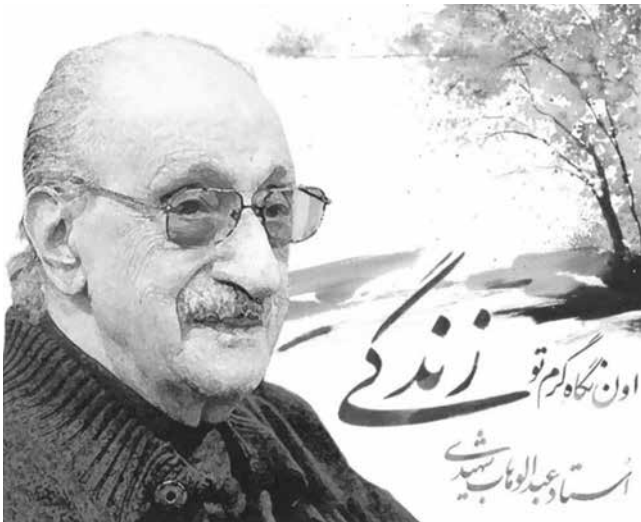
روز پنجم فروردین ماه ۱۳۱۹ (۲۵ مارس ۱۹۴۰) قرارداد بازرگانی و بحریمایی میان دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی بسته شد. در این قرارداد به حق بهره‌گیری یکسان و انحصاری دو دولت، از دریای مازندران، چه از نظر کشتی‌رانی (ماده ۱۳) و چه از نظر استفاده از منابع طبیعی (بند ۴ ماده ۱۲) به گونه‌ی روشن و غیر قابل تعبیر اشاره شده است، در ماده ۱۳ قرارداد ۱۹۴۰ به روشنی آمده است: «طرفین متعاهدین بر طبق اصولی که در عهدنامه‌ی مورخ ۶ فوریه ۱۹۲۱ بین ایران و جمهوری متحد سوسیالیستی شوروی روسیه اعلام گردیده است، موافقت دارند که در تمام دریای خزر کشتی‌هایی جز کشتی‌های متعلق به ایران یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و یا متعلق به اتباع و بنگاه‌های بازرگانی و حمل و نقل کشوری یکی از طرفین متعاهدین که زیر پرچم ایران یا زیر پرچم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سیر می‌نمایند، نمی‌تواند وجود داشته باشد».

افزون بر آن در نامه‌های پیوست قرارداد بازرگانی و بحریمایی، از سوی هر دو دولت؛ از دریای مازندران، به عنوان دریای ایران و شوروی نام برده شده است. از این رو، با امضای دو قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ دولت‌های ایران و شوروی به عنوان شریک متساوی الحقوق در دریای مازندران شناخته شدند و سفیر کبیر دولت شوروی در تهران که قرارداد ۱۹۴۰ را از سوی دولت خود امضا کرده است، در روز امضای قرارداد (۵ فروردین/۲۵ مارس ۱۹۴۰) طی نامه‌ای به وزیر امور خارجه ایران، به روشنی از دریای مازندران به عنوان دریای ایران و شوروی نام می‌برد و می‌نویسد: «با نهایت توقیر، مراتب زیر را به استحضار آن جناب می‌رساند: نظر به این که دریای خزر که طرفین متعاهدین؛ آن را دریای ایران و شوروی می‌دانند... و وزیر امور خارجه ایران طی نامه‌ای در پاسخ به سفیر کبیر شوروی به نام «مانوی فیلیموتوف»، نوشت: «با کمال توقیر وصول نامه‌ی مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ آن جناب را که به مضمون ذیل است تأیید می‌نمایم... دریای خزر که طرفین متعاهدین آن را دریای ایران و شوروی می‌دانند...». که یقیناً این اسناد در آرشیو وزارتخانه‌ای که هم میهن‌گرامی ما آقای مجلسی یکی از اعضای آن در رژیم گذشته بود، وجود دارد. با فروپاشی دولت شوروی در ۳۰ آذرماه ۱۳۷۰ (۲۱ دسامبر ۱۹۹۱)، ۱۵ جمهوری در پهنه‌ی آن کشور اعلام استقلال کردند که در این میان، سه جمهوری به نام‌های جمهوری آذربایجان (بخوانید آران)، قزاقستان و ترکمنستان، همراه با فدراسیون روسیه، دارای مرزآبی در دریای مازندران شدند. این ۱۵ سرزمین استقلال یافته از جمله دولت فدراتیوروسیه، بر پایه توافقی که در مینسک (پایتخت کشور بلاروس) در آلمان (پایتخت پیشین قزاقستان) بین‌شان بسته شد، اعلام کردند که به عنوان میراث‌خواران اتحاد جماهیر شوروی، همه‌ی معاهدات و تعهدات اتحاد جماهیر شوروی را به رسمیت شناخته و محترم می‌دارند.

از این رو میراث‌خواران اتحاد جماهیر شوروی، می‌بایست بر سر تقسیم ماترک مُشاع اتحاد جماهیر شوروی، که از جمله عبارت از ۵۰ درصد دریای مازندران، است به گفتگو و چانه زنی و تفاهم می‌پرداختند، نه این که نسبت به ۵۰ درصد حق مشاع ایران در دریای مازندران سهم خواهی‌کنند. بدیهی است از آنجا که تحدید حدود میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی در دریای مازندران، به عمل نیامده بود، پذیرش سهمی کمتر از ۵ درصد در حکم از دست دادن بخشی از خاک ایران است. امید که با این توضیحات مختصر آقای مجلسی پاسخ‌شان را دریافت کرده باشند.

خاموشی

بزرگ مرد هنر آواز ایران



عبدالوهاب شهیدی، خواننده و نوازنده سرشناس ایرانی در ۹۹ سالگی در اثر عارضه قلبی با مدام دوشنبه ۲۰ اردیبهشت درگذشت. در پیام حساب اینستاگرام استاد عبدالوهاب شهیدی موسیقیدان، خواننده و نوازنده به نام ساز عود کشور ایران، که توسط نوه ارشد او (علی خردمند) اداره می‌شود تأکید شد علت بستری این هنرمند به سبب ابتلای او به ویروس کرونا نبوده و استاد شهیدی چهار روز قبل (۱۵ اردیبهشت ماه) نخستین دوز واکسن کرونا را دریافت کرده بود.

عبدالوهاب شهیدی عودنواز و خواننده‌ای بود که پس از انقلاب ۵۷، دادگاه انقلاب اصفهان او را به اتهام ساواکی بودن به چهار ماه «حبس تأدیبی» محکوم کرد و پس از آن نیز برای همیشه از فعالیت در عرصه موسیقی کنار گذاشته شد.

عبدالوهاب شهیدی متولد سال ۱۳۰۱ در «میمه» اصفهان بود. او از اوایل دهه ۱۳۲۰ فعالیت هنری خود را با فراگیری آواز، سنتور و عود نزد اسماعیل مهرتاش آغاز کرد. شهیدی به جز آواز خواندن و آهنگسازی، نوازنده‌ی منحصر به فرد ساز عود نیز بود که لحن این ساز را با چیره‌دستی دوباره فارسی کرد.

شهیدی همچنین سابقه همکاری با استادانی مانند جلیل شهناز، فرامرز پایور، علی اصغر بهاری، حسین تهرانی، رحمت‌اله بدیعی، حسن ناهید و محمد اسماعیلی را داشت.

عبدالوهاب شهیدی در اجرای آوازهای محلی پیشرو بود و تصنیف معروف «زندگی» با مطلع «آن نگاه گرم تو» از این هنرمند است.

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۵۸ این خبر را درباره عبدالوهاب شهیدی منتشر کرد:

«دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان محاکمه عبدالوهاب شهیدی هنرمند سرشناس را پایان داد و به ۴ ماه حبس تأدیبی محکوم ساخت. براساس کیفرخواست صادره متهم به فعالیت مداوم در ساواک و جمع‌آوری اطلاعات و فروش زمین واگذاری دولت به ارتش بود. شهیدی ضمن دفاع، خود را هنرمندی مردمی نامید که هرگز مدیحه‌سرای کسی نبوده بجز مولای متقیان علی (ع). با توجه به رأی دادگاه، چون عبدالوهاب شهیدی این مدت را در زندان طی کرده بود، آزاد شد.»

استاد زنده نام محمدرضا شجریان در یازدهمین جشن خانه موسیقی هنگام اعطای جایزه یک عمر دستاورد هنری به استاد شهیدی درباره این خواننده و نوازنده پرآوازه ایران گفته بود:

«او بزرگ مرد آواز هنر ایران است و سالیان درازی است که دستش را بوسیده‌ام و در حضور او گرنش کردم و هیچ‌گاه به خود اجازه ندادم که در حضور او عرض هنر کنم و از این بابت که من آمده‌ام جایزه او را تقدیم کنم متأسفم، استاد مرا ببخش. من در اندازه‌ای نیستم که جایزه شما را بدهم.»

هوشنگ ابتهاج نیز درباره‌اش گفته بود: «شهیدی همیشه برای من یک تصویر از آرزویی بود که درباره هنرمند داشت. همیشه می‌توانستم به عنوان یک هنرمند به او تکیه کنم؛ به اخلاق هنری و به اخلاق انسانی‌اش.»

تصنیف‌های مثل «یار بی وفا» و «آی سوزه» نیز از اجراهای معروف اوست. عبدالوهاب شهیدی قطعات قدیمی معروفی مانند آثار عارف قزوینی را نیز اجرا کرده است که از میان آنها می‌توان به تصنیف‌های «گریه را به مستی بهانه کردم» و «گریه کن» اشاره کرد.

درگذشت شاعر



بایک دل غمگین، به جهان شادی نیست
تا یک ده ویران بود، آبادی نیست
تا در همه جهان یکی زندان هست
در هیچ کجای عالم آزادی نیست

یادش به خیر مادرکم می گفت:
- «خوب
از خوب هم که خوب تر بشود
شک باید کرد:
شاید به چیز دیگری آغشته است!»
اینجا نشسته ای
در شب
چون شب
که عطر تاریکش
از بوی گیسوی تو سرشته است
و با منی
همه چیزت با من است.
تنها ماه است آن بالا
که نیست:
که دیگر نیست،
و حفره ی سیاهی از آن برجاست
که خوبی تو
در دهان و قیحش
گم گشته ست.

اسماعیل خویی، شاعر مشهور ایرانی روز ۴ خرداد، در لندن درگذشت.

اسماعیل خویی متولد ۱۳۱۷ در مشهد بود. نخستین مجموعه شعرا به نام «بی تاب» در سال ۱۳۳۵ در مشهد منتشر شد. او در سال ۱۳۳۶ برای ادامه تحصیل به تهران رفت و تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشسرای عالی تهران به پایان رساند و پس از دریافت مدرک کارشناسی در رشته فلسفه و علوم تربیتی، با بورسیه تحصیلی به عنوان دانشجوی ممتاز به بریتانیا رفت و در لندن دکترای فلسفه گرفت. او در سال ۱۳۴۴ به ایران بازگشت و در دانشگاه تربیت معلم تهران، به تدریس پرداخت. خویی از پایه گذاران کانون نویسندگان ایران است و برای دو دوره نیز عضو هیئت دبیران آن کانون بوده است. او در دوران رژیم پهلوی، از طرفداران چریک های فدایی خلق و پس از انقلاب اسلامی ایران نیز از منتقدان سرسخت جمهوری اسلامی بود. وی پس از اعدام دوستش سعید سلطان پور شاعر، نمایشنامه نویس، کارگردان تئاتر و فعال چپ گرای سیاسی در سال ۱۳۶۰، مدتی به طور مخفیانه زندگی می کرد و سپس در سال ۱۳۶۳ از ایران مهاجرت کرد و به بریتانیا رفت.

خویی سه دهه پایانی عمر خویش را در تبعیدی خود خواسته در لندن گذراند و به سرودن شعر و انتشار آثارش که اغلب رنگمایه ای سیاسی داشتند، ادامه داد.

اشعار اسماعیل خویی تاکنون در کشورهای مختلف و به زبان هایی چون انگلیسی، روسی، فرانسه، آلمانی، هندی و اوکراینی ترجمه شده است. وی به زبان انگلیسی نیز تسلط کامل داشت و مجموعه اشعاری نیز از او به زبان انگلیسی منتشر شده است. نخستین مجموعه شعرهای انگلیسی او به نام Voice of Exile (صدای تبعید)، در سال ۲۰۲۰ منتشر شد.

اسماعیل خویی همچنین از پایه گذاران کانون نویسندگان ایران در تبعید و از پایه گذاران انجمن قلم در تبعید است. اندیشه ورزی فلسفی، عشق، آزادی، عدالت و تعهد اجتماعی، از مضامین اشعار اوست.

اسماعیل خویی نخستین شاعر ایرانی است که جایزه ادبی «فریدریش روکرت» را در

شهر کوبورگ آلمان در سال ۲۰۱۰ دریافت کرده است. این جایزه ادبی هر دو سال یک بار، به یاد فریدریش روکرت شاعر، شرق شناس و ایران شناس مشهور آلمانی، به یکی از چهره های برجسته ادبی از خاورمیانه و خاور نزدیک که در حوزه برقراری تفاهم میان شرق و غرب فعالیت کرده اند، تعلق می گیرد.

از جمله آثار اسماعیل خویی می توان به مجموعه اشعاری چون «بی تاب»، «بر خنگ راهوار زمین»، «بر بام گردباد»، «از صدای سخن عشق»، «ما بودگان»، «کابوس خون سرشته بیداران»، «درنا بهنگام»، «در خوابی از هماره هیچ»، «گزاره هزاره»، «از فراز و فرود جان و جهان»، «غزل قصیده آغوش عشق و چهره زیبای مرگ»، «از میهن آنچه در چمدان دارم»، «نهنگ در صحرا»، «جهان دیگری می آفرینم»، «عشق، این خرد برتر»، «تا انفجار گریه» و «قهقهه ناشنیدنی مرگ»، اشاره کرد.

از دیگر نوشته های او نیز می توان به آثاری مانند «شعر چیست؟»، «از شعر گفتن»، «جدال با مدعی» و «آزادی، حق و عدالت»، اشاره کرد. اسماعیل خویی همچنین در حوزه ترجمه نیز فعال بوده و آثاری چون «در پوست شیر» نوشته شون اوکیسی و «جنین گفت زرتشت» اثر نیچه را به زبان فارسی ترجمه کرده است.

تاکنون بیش از ۷۵ دفتر شعر از اسماعیل خویی منتشر شده است که ۴۰ دفتر از این تعداد، مجموعه اشعاری است که از سال ۱۳۹۰ خورشیدی در لندن تاکنون سروده شده است.

آخرین دفتر شعر اسماعیل خویی، «دیر نمی شود دلم» نام دارد که توسط انتشارات زاگرس در آمریکا به چاپ رسیده است. او بیشتر در قالب نیمایی شعر می سرود و رد پای تعهد به اندیشه ورزی فلسفی و نیز دغدغه مسائل سیاسی و اجتماعی با زبانی اعتراضی را می توان به وفور در اشعار او دید. او در راستای رسیدن به آزادی اندیشه و بیان، در آثار خود زبان تصویری و تغزل را در هم می آمیخت.

اسماعیل خویی شعر را این گونه تعریف کرده است: «همانا شعر گرهِ خوردگی عاطفی اندیشه و خیال است در زبانی فشرده و آهنگین.» کوتاه شده از «بی بی سی» فارسی

باربارا پراوی، خواننده فرانسوی ایرانی تبار برنده دوم «یورو ویژن» ۲۰۲۱ شد

نقاش سرشناس و معاصر ایرانی و از بنیانگذاران مکتب سقاخانه و پیشگامان شیوه نقاشی خط در ایران است.

باربارا می گوید: بیش از پیش، با ادبیات ایران رابطه برقرار کرده است و فرهنگ ایرانی همچون عطری آشنا همواره با او همراه بوده است.

رسانه های فرانسه، باربارا پراوی را با خواننده مشهور این کشور «ادیت پیاف» مقایسه کرده و تاکید می کنند: امکان ندارد که این دختر جوان با چشمان تیره را ببینی که از

زندگی خود می خواند و به یاد ادیت پیاف نیافتی. باربارا پراوی، خواننده فرانسوی از تبار ایرانی- صرب با چشمان سیاه، با ترانه «وُآلا» به عنوان نماینده فرانسه در یورو ویژن ۲۰۲۱ برگزیده شد. باربارا، که خود ترانه سرا و آهنگساز این اثر موسیقایی است، تاکید می کند که ترانه «وُآلا»، یک اتوپرتره (خودنگاره) است و تصویری از خود او است. این خواننده جوان در ترجیع بند این ترانه می گوید «این من هستم».



۲۷ ساله، خواننده، ترانه سرا و آهنگساز اهل فرانسه، دختری با چشمان تیره، از پدری صرب و مادر ایرانی، در فرانسه متولد شده و در همین کشور رشد یافت.

باربارا که نام خانوادگی هنری خود، «پراوی»، را به احترام پدر بزرگ صرب خود انتخاب کرده است، فعالیت هنری را از سال ۲۰۱۴ آغاز کرد.

باربارا پراوی، نوه «حسین زنده رودی»،

با پایان این رقابت و شمارش آرای بینندگان در شب شنبه ۱ خرداد در شهر روتردام هلند، گروه موسیقی ایتالیایی مانسکین، نماینده ایتالیا در یورو ویژن ۲۰۲۱ توانست با یک ترانه راک، رتبه نخست این مسابقات آواز خوانی را کسب کند.

باربارا پراوی خواننده فرانسوی ایرانی تبار با وجود درخشش، دوم شد. او با اجرای پراحساس ترانه «اینجا»، رقبای مطرح را پشت سر گذاشت ولی در مجموع امتیازات، پس از ایتالیا در رتبه دوم قرار گرفت.

فرانسه آخرین بار در یورو ویژن ۴۴ سال پیش قهرمان شد و درخشش باربارا پراوی برای خیلی از فرانسوی ها اهمیت داشت. امانوئل مکرون رئیس جمهوری این کشور بعد از اجرای خانم پراوی در توئیتتر خود، او را با تعابیری چون «دختری با چشمان سیاه»، توصیف کرد که موجب تحقق رویا برای فرانسه شده و افتخاری برای این کشور آورده است.

باربارا پراوی، با نام خانوادگی پیویچ،

ترجمه ترانه باربارا پراوی

«همینجاست»:

همین اینجا است
همین اینجا است آن کسی که من هستم.
اینجا حتی اگر برهنه شوم تمام شده ام،
این دهان من است،
فریاد من است،
به دَرک، من چنین هستم، اینجا.
در اینجا،
درست در اینجا است.
من، رویای من، آرزوی من،
انگار که می میرم،
انگار که می خندم، من...

در خطر قرار بگیرم می ترسم
بله اینجا من در سرو صدا و سکوت هستم
به من نگاه کن
یا حداقل به آنچه از آن باقی مانده،
به من نگاه کن
پیش از آنکه از خود متفر شوم.
به تو چه بگویم،
آنچه لب های دیگری به شما نمی گویند.
همه آنچه دارم زیاد نیستند
اما آنچه دارم را پیش روی شما می گذارم،
همین جا، همین اینجا است،

به من گوش کن،
من نیمه خواننده،
درباره من با دوستانتان با عشق هایتان بگوئید،
به آنها در مورد این دختر چشم سیاه بگوئید
و از رویای دیوانه وار او بگوئید.
آنچه می خواهم نوشتن داستانی است
که به شما برسد
تنها چیزی که می خواهم همین است،
اینجا اینجا اینجا
اینجاست، همان کسی که من هستم.
در اینجا حتی اگر عریان شوم

جایگاه روح اله خالقی در موسیقی ملی ایران

احمد کاظمی موسوی



نمایی از باغ شاهزاده ماهان کرمان، محل تولد روح اله خالقی در دوره قاجار

دیده بود، نوازندگان این محفل از جمله درویش خان، علیبنقی وزیری، مشیر همایون، و حشمت دفتر را نام می برد. (همو، ۸۷/۱)

بی شک خالقی بیش از همه از آموزش های کلنل علیبنقی وزیری بهره برده، و کمتر شاگردی را می توان یافت که مثل خالقی حق استادش را ادا کرده باشد. او سرتاسر جلد دوم کتاب سرگذشت موسیقی اش را ویژه کارهای کلنل وزیری می کند: پیشینه نظامی گری او، رفتش به اروپا، اخذ دیپلم از مدرسه موسیقی پاریس، بازگشت به ایران، افتتاح مدرسه موسیقی، سپس کلوب موسیقی، برگزاری کنسرت و آپرتهای موسیقی، تجزیه و تحلیل آهنگ های استاد، آنگاه تأسیس هنرستان عالی موسیقی، و سرانجام برکناری نابهنگام کلنل وزیری. اشکی را که خالقی به پای برکناری استادش می ریزد، در برکناری نابهنگام تر خودش نمی ریزد. البته خالقی آگاه بوده است که در تاریخ اداری ایران ماکمتر خدمتگزاری را داریم که نابهنگام کنار گذاشته یا (در سطح بالاتر) کشته نشده باشد.

طی این مدت خالقی دانشسرای عالی را در رشته ادبیات گذراند و در ۱۳۱۴ به استخدام وزارت فرهنگ زمان درآمد و چند بار کوشید که او هم تجربه تحصیل در اروپا را داشته باشد، ولی بیش از دیپلم مکاتبه ای از فرانسه و چند مسافرت کوتاه به هندوستان، تاجیکستان، شوروی، رومانی، ایتالیا، و فرانسه توفیق بیشتری نداشته است. آخرین سفر او به اتریش برای مداوای زخم معده بود که به درگذشت او در آبان ۱۳۴۴ انجامید. اقدام مهم او تأسیس مدرسه و سپس انجمن موسیقی ملی در دهه ۱۲۲۰ است که به دنبال از میان رفتن هنرستان عالی موسیقی صورت گرفت.

خدمات روح اله خالقی به موسیقی ایران را در سه بخش می توان مطالعه کرد: اول، نهادهای برای آموزش موسیقی فنی اصیل ایران که آن را موسیقی

را در جاروکشی مدرسه نوبنیادش چنین تنها گذاشته بودند؟ پاسخ این سؤالات را دخترش گلنوش خالقی در یک جمله داده است: «... پدرم، خالقی، آدمی بود که زندگی اش در کار خلاصه می شد.» (ای ایران، ۱۳۸۵، ۱۹) روح اله خالقی از فرزندان و پرورش یافتگان تهران است. هرچند در ماهان کرمان در ۱۲۸۵ خورشیدی، زمانی که پدرش منشی عبدالحسین میرزا فرمانفرما در آن شهر بود، زاده شده باشد. او در تهران به مدرسه آمریکایی که در خیابان قوام السلطنه با مدیریت ساموئل مارتن جردن (م. ۱۹۵۲) اداره می شد، رفت. نخستین اثرپذیری موسیقایی خالقی بیرون از خانواده اش، از سرودهایی ست که با پیانوی خانم جردن در این مدرسه خوانده می شد. البته شعر این سرودها پیوسته فارسی بود که خالقی در کتاب خود آورده است. نخستین نگرش انتقادی خالقی از نامساعد بودن محیط برای معلمان سرود مدارس نیز در مقایسه با اهمیت سرود خوانی در مدرسه آمریکایی شکل می گیرد: «محیط زمان هرگونه آموزش موسیقایی را به مطربی نسبت می دهد.» (سرگذشت موسیقی...، ۱۳۸۵، ۵۲/۱)

دومین اثرپذیری خالقی شنیده های او از کنسرت های انجمن اخوت است. انجمن اخوت از نهادهای خوب تصوف ایران در برخورد با مدرنیته زمان در عصر مشروطیت بود. این انجمن در ۱۲۷۸ خورشیدی یعنی هفت سال پیش از صدور فرمان مشروطه توسط علی خان ظهیرالدوله (صفا علی شاه) داماد ناصرالدین شاه به راه افتاد. این انجمن در راستای جنبش مشروطه کنسرت هایی در منزل ظهیرالدوله و گاه در باغ های بهجت آباد و یا عشرت آباد برگزار می کرد که در آن درویشان خاکساری از جمله علی اکبر شیدا (پایه گذار تصنیف به سبک جدید) شرکت داشتند. خالقی، که در نوجوانی خود سال های پایانی «محفل اهل صفا» را

هیچ فراموش نمی کنم که در آغاز افتتاح مدرسه [موسیقی ملی] مستخدم جزء نداشتیم، چون یک کلاس درس بیشتر دائر نشده بود، خودم مکرر پیش از آمدن شاگردان، کلاس را جارو و نظافت می کردم و بخاری را روشن می نمودم. این را برای کسی نگفته بودم، و قصد تظاهری هم ندارم. کاری بود از روی علاقه و می خواستم کاری زمین نماند. (سرگذشت موسیقی ایران، ۱۳۷۸، ۱۲۹/۳)

این سخن از زبان یکی از صمیمی ترین خدمتگذاران موسیقی ایران آمده که چنین بی ریا از زحمات خود حرف می زند. پرسیدنی ست آن کدام شور و علاقه بود که گریبان دلسوخته ای از این آب و خاک را چنین سخت گرفت تا کاری انجام نگرفته روی زمین نماند؟ و کار چه بود که چنین اهمیت والایی داشت؟ آموزش موسیقی به نوجوانانی که می خواستند دیپلم دبیرستانی در رشته موسیقی بگیرند. او بنیانگذار و مدیر مدرسه ای بود که باید شب ها تا دیر وقت متون و اتود درس های موسیقی فردا را بنویسد، بامدادان مدرسه را بگشاید و افزون بر تدریس درس خود بجای هر معلم غایب نیز کلاس را اداره کند. در پایان، نیز تنها کسی باشد که در برابر مشکلات اداری و مالی مدرسه (بعداً هنرستان موسیقی ملی) سرسخانه بایستد. او دانش آموخته دانشسرای عالی بود که اینک (۱۳۳۰ خورشیدی) در چهل و پنج سالگی پیشنهاد مدیریت دبیرستان هزارنفری را رد کرده بود تا نگذارد مدرسه بیست نفره موسیقی از پا بیفتد. عبدالحمید زنکنه وزیر فرهنگ وقت و بسیاری از سردمداران فرهنگ و هنر وقت او را خوب می شناختند؛ نه به خاطر جدیت و صمیمیت کاری اش بل به خاطر سرود «ای ایران» که از ۱۳۲۳ آویزه گوش هر ایرانی و وطن دوستی شده بود. این نوای «ای ایران» ای مرز پرگهر» چه طنینی در گوش فرزندان این آب و خاک داشت که سراینده اش

ملی نام نهاده بود؛ دوم، ساختن و بازسازی آهنگ‌های اصیل، محلی و جدید با سازواری مدرن؛ سوم، پایه‌گذاری تاریخ‌شناسی موسیقی با دیدی عالمانه و متصفانه. در هر سه زمینه او دستاوردهای گرانباری داشته که اینک با گذشت زمان بهتر شناخته می‌شوند. نهادسازی خالقی با تأسیس انجمن موسیقی ملی در سال ۱۳۲۲ شکل می‌یابد، اما پیش زمینه این کار را باید در هنرستان عالی موسیقی کلنل وزیری ببینیم. هنرستان عالی موسیقی عنوان تازه‌ای بود برای مدرسه دولتی موسیقی بود که در ۱۳۰۷ به سرپرستی استاد علی‌نقی وزیری تأسیس شده بود. این مدرسه (و بعداً هنرستان) از ۱۳۱۳ با برکناری استاد وزیری، زیر ریاست سروان (سرتیپ بعدی) غلام حسین مین‌باشیان قرار گرفته بود. با روی کار آمدن محمدعلی فروغی به نخست وزیری در مهرماه ۱۳۲۰ دوباره از علی‌نقی وزیری دعوت می‌شود که سرپرستی این هنرستان و ریاست اداره موسیقی کشور، که اینک رادیو تهران را نیز به همراه داشت، به عهده بگیرد.

نخستین اقدام استاد وزیری برگزیدن روح‌اله خالقی به معاونت خود بود. خالقی ضمن همکاری صمیمانه با وزیری در ۱۳۲۳ اقدام به تأسیس انجمنی نمود که نه تنها عنوان موسیقی که عنوان «ملی» را نیز داشته باشد. انگیزه بنیاد این انجمن با نام «انجمن موسیقی ملی» - آن طور که از نوشته‌های خود خالقی بر می‌آید - حساسیتی بود که وی از ناگاهی آقای مین‌باشیان از موسیقی اصیل ایران یافته بود؛ چون مین‌باشیان اصرار به روی آوردن به موسیقی پرتحرک اروپایی به منظور پرهیز از اندوه‌گساری موسیقی ایرانی داشت.

خالقی ضمن تمجید از مهارت مین‌باشیان در نواختن ویلون و کوشش در اجرای کنسرواتوار اروپایی، از کوتاهی یا ناتوانی او در خلق و اجرای آثار پرتحرک در موسیقی ایران انتقاد می‌کند. ما خواهیم دید که خود خالقی با ساختن آهنگ‌هایی چون «ای ایران» در مایه دشتی و «آذربایجان» در دستگاه شور و هارمونیزه کردن تصانیف قدیمی چه‌گام بزرگی در راه به حرکت درآوردن ملودی‌های اغلب یک نواخت موسیقی ما برداشت.

نخستین کار انجمن موسیقی تشکیل ارکستر ملی نوازان و اجرای کنسرت بود که به رهبری خود خالقی با حضور هنرمندانی چون ابوالحسن صبا، حبیب سماعی و موسی معروفی نخست در سالن مدرسه نظام سپید در سینما تهران واقع در خیابان اسلامبول برگزار گردید. در برنامه مهرماه ۱۳۲۳ این انجمن استاد علی‌نقی وزیری که ریاست «جمعیت دوستداران موسیقی ملی» را به عهده گرفته بود، سخنانی در لزوم پشتکار و اتکاء به خود بر زبان آورد که پس از گذشت قریب به هشتاد سال هنوز یادآوری و تکرار آن برای

ذهن ما ایرانیان ضروری به نظر می‌رسد. وزیری گفت: پشتکار و ابتکار در افراد نادر است. بسیاری از مردم، مورچه صفت یعنی با همان غریزه جمع مال، مشغول اند و هیچ فکر نمی‌کنند که بهترین نتیجه تمول، به کار انداختن هوش‌های مبتکر و نیروهای راکد جامعه است... آری، ما ملتی هستیم اتکابی و جبری. هر چه بر سرمان بیاورند، می‌گوییم تقدیر این بوده و خود را از زحمت فکر و کار، با همین فرمول خلاص می‌کنیم. در صورتی که جبریون ملت‌های زنده، با نهایت عقیده‌ای که به جبر دارند باز فرمول‌های محرک دیگری شعار خود نموده‌اند. از این قبیل که می‌گویند: «سرنوشت بر شانه آدم تنبل و بی‌حمیت صد بار سنگین‌تر است.»

(خالقی، سرگذشت... ۸۵/۲)

در همین جلسه علی‌نقی وزیری و سپس حبیب سماعی ساز سلو نواختند و عبدالعلی وزیری همراه با ارکستر آواز «آه سحر»، و احمد عاشورپور و یحیی معتمد وزیری دو آهنگ گیلکی و کردی خواندند. در پایان سرود «ای ایران» برای نخستین بار اجرا شد. این سرود در شنوندگان آن قدر حسن اثر بخشید که چندبار تکرار آن را خواستار شدند. این در زمانی بود که ایران هنوز در اشغال قوای انگلیس و روس و آمریکا در جنگ دوم بین‌الملل بود. به دنبال اجرای این برنامه وزیر فرهنگ وقت هیئت نوازندگان را به مرکز پخش صدای رادیو دعوت کرد که صفحه‌ای از سرود را ضبط کنند که هر روز در رادیو پخش شود. (همو، ۸۹) علاقه خالقی به تدریس موجب شد که سال بعد (۱۳۲۴) انجمن کلاس‌هایی برای تدریس ساز و تئوری موسیقی دایر کند و این کار انجمن را به سوی هنرستان شدن برد که در

۱۳۲۸ رسماً تحقق یافت. در این فاصله انجمن چندین کنسرت در تهران و شهرستان‌ها اجرا کرد که بیشتر آهنگ آن ساخته خود خالقی بود. سرود آذربایجان اشکی بود که خالقی و رهی معیری بر خاک تبریز در محیط نامساعد مرداد ۱۳۲۴ فرو ریختند. در اصفهان نیز خالقی آهنگی به نام «سرود اصفهان» اجرا کرد که شرح آن داده نشده است. در تهران در جشن استقلال دانشگاه (۱۵ بهمن ۱۳۲۴) آهنگ دیلمان با چهار مضارب جواد معروفی به گوش شنوندگان رسید. در ۱۳۲۶ از جمله برنامه‌های جالب توجه کنسرت «چه شورها» روی تصنیف عارف قزوینی و «لاله آتشین» ساخته خالقی با شعر رهی معیری که با صدای بنان به همراهی ویلون صبا و پیانوی محجوبی اجرا گردید. دومین اقدام اساسی خالقی برای نهادینه کردن موسیقی ملی تبدیل «انجمن موسیقی ملی» به هنرستان موسیقی ملی در ۱۳۲۸ بود. این زمانی بود که انجمن از نظر مالی دیگرو روی پای خودش نمی‌توانست بایستد. به گفته خود خالقی «در کشور ما موجبات دل‌سردی خیلی زود فراهم می‌شود.» (همو، ۱۱۳) از ۱۳۲۵، ظاهراً از زمانی که فریدون کشاورز وزیر فرهنگ کابینه ائتلافی قوام السلطنه شد، وزیری و خالقی پست وزارتی خود را از دست داده بودند. کمک‌های فردی اشخاص در ایران فاقد ساختار لازم برای تداوم است، و دولت‌ها نیز هرگز برنامه‌ای برای کمک به نهادهای خودجوش هنری نداشته‌اند. در ۱۳۲۸ تنها راه ادامه کار برای خالقی وابسته کردن انجمن موسیقی ملی به وزارت فرهنگ بود، و راهکار آن آموزشی کردن انجمن زیر نام هنرستان موسیقی ملی بود که بتواند به دانش‌آموزان خودگواهی‌نامه کامل متوسطه بدهد. این کار در زمان وزارت فرهنگ عبدالحمید زنگنه و معاونت احمد مهران صورت گرفت. آن طور که از نوشته‌های خالقی بر می‌آید در آن زمان موسیقی سنتی ایران جایگاهی



PERSIAN NATIONAL MUSIC SOCIETY ORCHESTRA
Conducted by R. Khaleghi, Tehran, 1948

پدرش چنین نقل می‌کند:

«دیدم دیگر کسی به حرف‌های من گوش نمی‌کند و هر پیشنهادی می‌دهم در کشو میزها بایگانی می‌شود. هنرستان به صورت یک اداره درآمد و خود من هم از شور و شوق اولیه افتادم و فقط مثل یک کارمند انجام وظیفه می‌کردم. دیدم که وجود من زاید است و عده‌ای هم می‌خواهند که من در راس نباشم. این بود که پیشنهاد بازنشستگی کردم و فوراً پذیرفته شد.» (ای ایران، ۲۸۰)

آثار ماندگار خالقی

به این ترتیب خالقی با ۲۴ سال سابقه در ۵۳ سالگی از وزارت فرهنگ بازنشسته می‌شود. اما او که عادت به بیکار ماندن نداشت به رادیو روی می‌آورد و خیلی زود جایگاه علمی خود را در شورای موسیقی و همکاری با برنامه‌گله‌ها و رهبری ارکستر آن پیدا می‌کند.

در آهنگسازی و بازپرداخت تصانیف قدیمی یا محلی، خالقی گام‌های بلندی برداشت که هم توجه اهل فن را جلب کرد و هم عموم مردم آنها را به دل پذیرفتند. سرود «ای ایران» او بدون پشتوانه دولتی عملاً به طور خودجوش مبدل به سرود ملی ایرانیان شد، چه بسا که در آینده به رسمیت هم برسد. فراموش نکنیم خالقی بیش از هر آهنگسازی سرود ساخت که «ای ایران» در رأس آن قرار دارد. دیگر سرودهای خالقی عبارت‌اند از: آذربادگان، اصفهان، شیرو خورشید، کارگران، میهن، پند سعدی، دانش و هنر، شادی، و نیکی و امید. (ای ایران، ۱۶)

از این میان سرودهای «ای ایران» و آذربادگان یا آذربایجان شهرت بیشتری یافتند. در همه این سرودها خالقی کوشیده که ضرب آهنگی مناسب با ایده و پیام اصلی سرود بیابد و آن را حرکت آفرین سازد. این کار نه تنها ذوق و دانش که سخت کوشی ویژه‌ای لازم داشته که از هنرمندی ساخته نبود. سرود «ای ایران» از نظر مقامی در مایه «دشتی» فرود می‌آید. دشتی یکی از غمگسارترین مایه‌های موسیقی ایرانی است، اما درآمد و ضرب آهنگ تند و موج این سرود نه تنها جایی برای غمناکی باقی نمی‌گذارد که پیام حرکت آفرینی را از دل خود بیرون می‌تراود. آهنگ آذربایجان نیز با نسبت کمتری همین حالت را دارد. من از دیگر سرودهای خالقی اجرائی نشنیده‌ام.

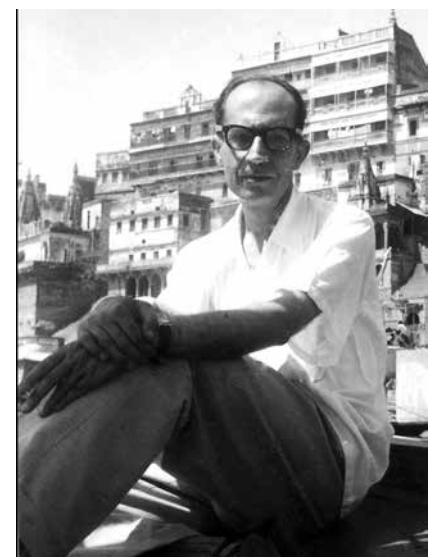
از دیگر آهنگ‌های مشهور خالقی تصنیف «چنگ رودکی» است که روی شعر مشهور «بوی جوی مولیان آید همی - یادیار مهربان آید همی» از رودکی سمرقندی (م. ۳۲۹ ق) ساخته شده است. رودکی که خود یکی از پیشگامان ترانه‌سرایی در ادب فارسی ست، چنگ نیز می‌نواخت. خالقی پس از هزار و صد

را که امروز (در قرن بیست و یکم) ما از جامعه خود نسبت به آن احساس می‌کنیم نداشته، بلکه زیر آماج حملات موزیک اروپایی و موسیقی‌های متداول هندی و عربی قرار داشته است.

چون خالقی در کتایش پیوسته نگران کارشکنی اشخاصی ست که به نام حمایت از موزیک مدرن به برنامه‌های او بهای کافی نمی‌دادند. او عاقبت ناچار به چانه زدن با رییس اداره موسیقی وزارت فرهنگ زمان شد که: «شما کنسرواتوار خود را داشته باشید، و ما هم به موسیقی ملی توجه می‌کنیم.» (همو، ۱۲۴) چنین پیداست که با ورود صفحات خارجی و پخش آن از رادیو تهران و رادیو نیروی هوایی زمان، تجدد موسیقایی در معنای غرب‌گرایی خود خریداران بیشتری داشته است، و چه بسا این گرایش تا زمان ظهور و رونق برنامه‌گله‌های جاویدان و سپس رنگارنگ (۱۳۳۵ به بعد) دوام داشته است. کار هنرستان موسیقی ملی تا سال ۱۳۳۸ با ریاست روح‌اله خالقی ادامه یافت.

هنرستان موسیقی ملی شاگردان برجسته‌ای چون حسین علیزاده و فرهاد فخرالدینی تربیت کرد، و برنامه‌های ارزنده‌ای به مناسبت جشن هزاره ابن سینا (۱۳۳۳)، کنگره خواجه نصیر طوسی (۱۳۳۵) اجرا نمود.

در ۱۳۳۸ با تشکیل اداره هنرهای زیبا رییس این اداره بر آن شد که هنرستان با اداره خود ادغام و آن را کلا دولتی کند. او نخستین و شاید مهمترین اقدام خود را در کنار گذاشتن خالقی می‌دید. خالقی بنا به رویه‌ای که در پریه‌ها زار زدن دارد در کتاب خود فقط به داوری در کارکرد و دستاوردهای هنرستان پیش و پس از ادغامش اکتفا می‌کند، اما دخترش گلنوش از



سال این ترانه را باز به نوازش در آورد. او با استادی خاص خود آن را دو صدایی تنظیم کرد که در سال ۱۳۴۰ با آواز مرضیه و بنان اجرا و پخش گردید.

اجراهای دیگری از این آهنگ با صدای خاطره پروانه در ارکستر حسین دهلوی و بعدها در ارکسترهای تاجیکستان شنیده شده است، اما در ایران آنچه ماندنی شد، بنا به گفته آقای مرتضی حسینی کردستانی، همان اثری ست که با تنظیم خالقی و نوای بنان و مرضیه بر تارک موسیقی معاصر ما درخشیده است. (هزار آوا، ۱۳۹۹، ۹۳/۸)

«حالا چرا» آهنگ استادانه زیبایی ست در گوشه بوسلیک و عشاق که خالقی آن را در بیات اصفهان تنظیم می‌کند. خالقی این آهنگ را اولین بار در برنامه کنسرت باشگاه موسیقی در ۱۳۲۵ با تار استاد علینقی وزیری و ویلون خودش با صدای عبدالعلی وزیری اجرا کرد. (سرگذشت، ۱۱۱/۳) بعداً در سال ۱۳۳۷ این آهنگ را جواد معروفی برای ارکستر گله‌ها (برنامه ۲۱۰) بازنویسی کرد که با صدا و آواز بیات اصفهان غلامحسین بنان اجرا گردید. این آهنگ روی شعر معروف محمد حسین شهریار با مطلع: «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟» ساخته و پرداخته شده است. پیداست که خالقی در صد کشف موسیقی درونی شعر (فاعلات، فاعلات، فاعلات) و تقطیع استادانه آن است. طرز هارمونی و پاسخ ارکستر به آوای خواننده همه به گونه‌ای شور و حرکت آفرین‌انده که نشانی برای اندوهگساری ملودی باقی نمی‌گذارد. آهنگ «می‌تاب» را نیز خالقی روی غزل حافظ: «دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم» را نخستین بار با ارکستر هنرستان موسیقی در ۱۳۲۷ با صدای ملکه حکمت شعار اجرا نمود. (سرگذشت، ۱۰۴/۳) این آهنگ بعداً با صدای بنان اجرای بهتری یافت.

تصنیف «لاله آتشین» آهنگی ست که خالقی به سائقه ذوق خود در مایه افشاری ساخته و سپس رهی معیری بر آن کلام گذاشته است. این تصنیف از دلنشین‌ترین آهنگ‌های سنتی خالقی ست که به رغم سازواری (هارمونی) جدیدش فارغ از غمناکی نهفته در نغمات افشاری نیست. جالب است این تصنیف نخست در سال ۱۳۲۵ در مراسمی اجرا می‌شود که آغازگر دوستی خالقی با داوود پیرنیا می‌گردد. به این شرح که داوود پیرنیا که معاون قوام السلطنه نخست وزیر وقت و مجری مراسم مزبور در حضور نخست وزیر بود، چند دختر خردسال را با سبد گل‌های لاله برای اهدا به حضار وارد کنسرت می‌کند که بر حسن اثر کنسرت می‌افزاید و موجب انعکاس خوب آن در روزنامه‌های زمان می‌گردد. (سرگذشت، ۱۰۲/۳)

«بهار دلنشین» و «رنگارنگ شماره یک و دو» از آهنگ‌های بی‌کلام اما معنا آفرین خالقی هستند که

موسیقی انجام نگرفته، و موسیقی بیشتر وسیله‌ای شد برای استفاده مطربی در دست زورمندان زمان. خالقی گلایه می‌کند که بعد از صفویه موسیقی دیگر آن اعتبار را نداشته که درباره‌اش رساله هم نوشته شود، فقط اشاراتی به آن ضمن مطالب دیگر در کتاب‌های تاریخی آمده است. خالقی با پیگیری خود، چه بسا با همیاری دوست خود پرویز نائل خانلری (که از او نام می‌برد) به آن منابع دسترسی یافته و اطلاعات خوبی با برآوردهای دقیق به دست می‌دهد، و این برآوردها بارها مورد استناد نویسندگان بعدی قرار گرفته است. خالقی تا آنجا که مقدورش شد شرح حال و تصاویر نوازندگان و خوانندگان عصر قاجار را گردآوری می‌کند. اوازگوبینو، سفیر فرانسه در ایران عصر ناصرالدین شاه، نقل می‌کند که نجبا و اشراف ایران تار زدن را یک نوع عیب می‌دانند یا لا اقل باعث سبکی خود می‌شمارند. (همو، ۲۰/۱) با این همه یک استاد تار به نام آقا علی اکبر فراهانی (م. ۱۲۷۸ ق) با مهارت و متانتی که در خود داشت، توانست جایگاه خوبی نه تنها در دربار ناصرالدین شاه که در جامعه زمان بیابد، و در نتیجه روایت او آوازه‌ها و نغمات رایج در ایران معیار شناخت و سامان بخشی ردیف موسیقی کنونی ایران گردید. این روایت بعداً توسط برادر و فرزندان‌ش به نسل بعدی منتقل، نوشته و ثبت شد. خالقی با ذکر ماجرا بر درستی این ردیف و نمایندگی آن از موسیقی آوازی ایران صحنه می‌گذارد. به موازات شناخت ردیف موسیقی نهادهای آموزش و ترویج موسیقایی از سه طریق زیر شکل می‌گیرند: نخست، از راه دولتی با تأسیس شعبه موزیک

در ۱۳۱۶ در دو جلد به چاپ وزارت معارف زمان رسانده است. جلد اول این کتاب تئوری موسیقی را با زبانی ساده و گویا بیان می‌کند، و جلد دوم پس از اشاره‌ای به تاریخ موسیقی اصول نغمات، مایه‌ها و دستگاه‌های موسیقی ایران را شرح می‌دهد. در این کتاب خالقی (ظاهراً به تشویق وزارت فرهنگ زمان و با توجه به منابع فارسی، عربی و فرانسه موجود) با نگاه تاریخی خوبی موسیقی ایرانی و منابع علمی آنرا ارزیابی می‌کند. خالقی پس از ذکر شمه‌ای از کارهای علمی فیلسوفان و نویسندگان اغلب ایرانی مسلمانی که در زمینه موسیقی نیز رساله نوشته‌اند، به برآورد موجزی از دستاورد آنان در زمینه موسیقی برمی‌خیزد. این فیلسوفان عبارت‌اند از فارابی، ابن سینا، قطب‌الدین شیرازی؛ و نویسندگان عبارت‌اند از: ابراهیم موصلی و پسرش اسحاق موصلی، ابوالفتح اصفهانی، صفی‌الدین ارموی، عبدالقادر مراغه‌ای، و محمود عاملی. خالقی پس از اشاره کوتاهی به کارکرد موسیقایی آنان می‌نویسد: «اشخاصی که در موسیقی کتاب نوشته‌اند تقریباً همه از یکدیگر تقلید کرده اگرچه تا اندازه‌ای در صدد بوده‌اند مطالب که پیشینیان نوشته تکمیل کنند ولی بحث تازه‌ای در میان نیاورده‌اند.» (نظری به موسیقی، ۱۳۱۷، ۵۱/۲)

این داوری ساده‌گویای حقیقتی است که فقط از کوشنده سراسر اندیشی چون روح‌اله خالقی ساخته بود که بی‌تعارف دستاورد موسیقایی نام‌های بزرگ را در جایگاه خود بنشانند. اواز ارزش علمی و فلسفی کار نامداران مزبور به ویژه از فارابی و قطب‌الدین شیرازی، که در موسیقی عملی یعنی نواختن ساز هم تبحر داشتند، چیزی کم نمی‌گذارد، اما این حقیقت را نمی‌تواند پنهان کند که دانشمندان مسلمان در زمینه موسیقی بر آنچه از ترجمه منابع یونانی وام گرفته بودند، چیز عمده‌ای نیفزودند. یعنی با تحریم غناء و عمل لغو شمرده شدن موسیقی در فقه جایی برای بروز موسیقی جز در زمزمه یا خروش تصوف و تعزیه تشیع باقی نمانده بود.

خالقی در جلد دوم نظری به موسیقی از ادوار و ابعاد موسیقی قدما، و از مایه‌شناسی دستگاه‌ها، آوازه‌ها، گوشه‌های موسیقی کنونی ما، همچنین از حالات آنها یعنی پیام شور و عشق یا اندوه و اندرزی که در خود نهفته دارند، به تفصیل سخن گفته است. کتاب ارزنده دیگر خالقی سرگذشت موسیقی ایران است که سند گویایی است از وضع موسیقی زمان خالقی و میراثی که این موسیقی از چند نسل گذشته خود به ارث برده است. در مقدمه جلد اول این کتاب خالقی اسامی شماری از نوازندگان عصر صفویه و زندیه را می‌آورد، ولی تصریح می‌کند که پس از عبدالقادر مراغه‌ای کار علمی نوشتاری هم در زمینه

بسیار دلنشین به گوش می‌رسند. بهار دلنشین بعداً با ترانه‌ای از سوی بیژن ترقی همراهی شد که بنان آن را خواند. خالقی سخت پایبند استقلال موسیقی از شعر و کلام بود و پیوسته به معنا آفرینی آهنگ‌های خود بدون نیاز داشتن به کلام می‌اندیشید.

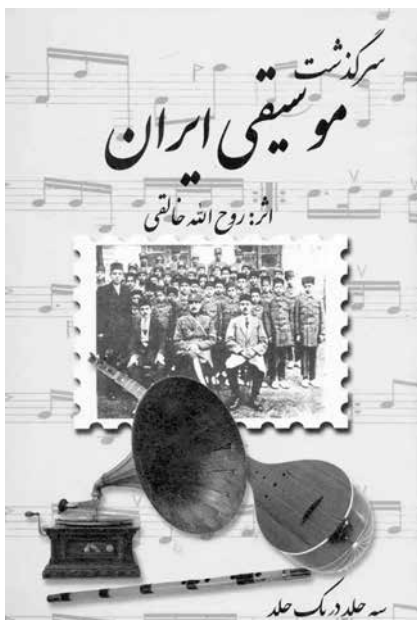
او ترانه بختیاری و چند آهنگ محلی گرگان را بدون کلام تنظیم و اجرا کرد. از دیگر تصنیف‌های خالقی عبارت‌اند از: آه سحر (روی شعر فروغی بسطامی) نغمه ماهور (روی شعر حافظ)، شب هجران (روی شعر رعدی آذرخشی) در خور توجه‌اند. ساخته‌های خالقی افزون بر پنجاه‌اند که برخی از آنها در شبکه‌های مجازی قابل دسترسی می‌باشند. از دیگر کارهای ماندگار خالقی بازسازی تصنیف‌های قدیمی به ویژه از شیدا، عارف، و استاد وزیری است. این کار بیشتر در ارکستر گلهای انجام گرفت. در واقع اجرای هارمونیزه این تصانیف روح تازه و زندگی دوباره‌ای به آهنگ آنها داد. نمونه اش تصنیف ماهور «اگر مستم من از، عشق تو مستم» از علی اکبر شیدا است که اجرای هارمونیزه آن همراه با معرفی جانانه برنامه گلهای هویت تازه و شهرت فراگیری به آن داد. از شیدا تصنیف‌های «دوش دوش» در افشاری و «سلسله موی دوست» در اصفهان نیز با بازسازی خالقی عرضه شدند و شهرت یافتند.

از ترانه‌های عارف قزوینی «از خون جوانان لاله دمیده» در دشتی، و «نمی‌دانم چه در پیمانه کردی» در افشاری شهرت بیشتری دارند. نغمات هر دو ترانه در بازسازی هارمونیزه خالقی تنوع بیشتری یافته‌اند. جالب اینکه داوود پیرنیا مبتکر و سرپرست برنامه گلهای با علم به اینکه عبارت «از خون جوانان وطن لاله دمیده» ناظر بر وقایع عصر مشروطه است، در بازسازی آن در سال‌های اولیه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خاطر همین عبارت درنگ داشت و اجرای آهنگ تا اوایل دهه ۱۳۴۰ طول کشید.

در بازسازی آهنگ «از کفم رها شد مهار دل» سروده عارف، خالقی ملودی آهنگ را از افشاری به حجاز برد و نغمه جدیدی با ضرب آهنگ (ریتم) تند بر آن افزود که با صدای مرضیه سازواره و اجرا گردید. با این همه باید گفت که همان افشاری یک نواخت عارف که با صدای سیما بینا و دیگران به گوش رسید، لطف و نشئه متفاوت خودش را دارد هر چند اندکی اندوهناک باشد.

آثار نوشتاری خالقی

آثار نوشتاری خالقی نیز در خور توجه ویژه‌اند. از آنچه به چاپ رسیده است سه کتاب چند جلدی و یک مجموعه مقالات پر حجم را در دست داریم. نظری به موسیقی نخستین کتابی به نظر می‌رسد که خالقی



از خون جوانان وطن لاله دمیده

عارف قزوینی



هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد.
در بار بهاری تهی از زاغ و زغن شد.
از ابر کرم، خطه ری رشک ختن شد.
دلنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد.

چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بدکرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ.
نه دین داری، نه آیین داری، ای چرخ.

از خون جوانان وطن لاله دمیده.
از ماتم سرو قدشان، سروها خمیده.
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده.
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده.

چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بدکرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ.
نه دین داری، نه آیین داری، ای چرخ.

خوابند و کیلان و خرابند وزیران.
بردند به سرقت همه سیم و زر ایران.
ما را نگذارند به یک خانه ویران.
یارب بستان داد فقیران ز امیران.

چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بدکرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ.
نه دین داری، نه آیین داری، ای چرخ.

از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن.
مشتی گرت از خاک وطن هست بسر کن.
غیرت کن و اندیشه ایام بتر کن.
اندر جلو تیر عدو، سینه سپر کن.

چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بدکرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ.
نه دین داری، نه آیین داری، ای چرخ.

از دست عدو ناله من از سر درد است.
اندیشه هر آنکس کند از مرگ، نه مرد است.
جان بازی عشاق، نه چون بازی نرد است.
مردی اگر هست، کنون وقت نبرد است.

چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بدکرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ.
نه دین داری، نه آیین داری، ای چرخ.

عارف ز ازل، تکیه بر ایام نداده است.
جز جام، به کس دست، چو خیام نداده است.
دل جز بسر زلف دلارام نداده است.
صد زندگی ننگ بیک نام نداده است.

چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بدکرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ.
نه دین داری، نه آیین داری، ای چرخ.

مدرسه نظام دارالفنون به سرپرستی موسیو لومر فرانسوی، دوم، از راه تصوف با تشکیل انجمن اخوت و رامشگران اهل صفای ظهیرالدوله که هنرمندان برجسته آن چون علی اکبر شیدا، عارف قزوینی، و غلامحسین درویش تصنیف به معنای امروزی را بنیان می گذارند. سوم، از راه موسیقی مذهبی و مسیر شگفت آوری که موسیقی مذهبی شیعه در رویکرد به روضه خوانی، عزاداری، و سرانجام تعزیه پیمود، و عملاً به زنده نگه داشتن بخشی از موسیقی بومی ایران انجامید.

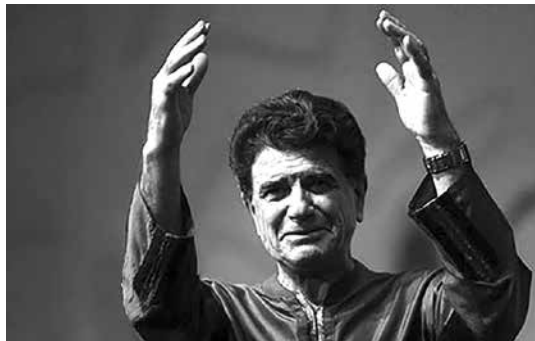
جلد دوم کتاب سرگذشت موسیقی ایران اختصاص به نقش استاد علی نقی وزیری در نوگرایی موسیقی و آموزش موسیقی دارد. این نقش از سال ۱۳۰۲ آغاز می شود و تا ۱۳۱۳ بیش از یازده سال به طول می انجامد، و وزیری آثار و اقدامات اساسی خود را در همین دوره پدید می آورد. بار دیگر از مهر ۱۳۲۰ تا اوایل ۱۳۲۵ که وزیری موسیقی وزارت فرهنگ و رادیو تهران را به عهده می گیرد. وزیری بار سومی هم در دوره نخست وزیری اسدالله علم در ۱۳۴۱ نیز به مدت کوتاهی عهده دار موسیقی رادیو می شود که از آن ذکری در کتاب خالقی نیامده است. احتمالاً فرصت تجدید چاپ و ذکر ماجرا برای خالقی پیش نیامده بود. کارکرد وزیری در آهنگسازی و به راه انداختن کلپ، کنسرت، اپرت و تابلوهای موسیقی و نوشتن کتاب و دستور نواختن ساز همه در این بخش از کتاب خالقی آمده است. جلد سوم کتاب اقدامات خود خالقی را در تأسیس انجمن و سپس هنرستان موسیقی، و همکاری اش با رادیو شامل می شود که شرح آن گذشت. خالقی بیش از ۱۴۰ مقاله نوشته است که به همت گلنوش خالقی در ۱۳۸۵ در تهران در مجموعه ای به نام ای ایران به چاپ رسیده است. این مقالات یادداشت های مسافرت به هندوستان، رومانی و شوروی، گفت وگوهای خالقی با سرمدمداران موسیقی کشور، و پژوهش ویژه او در موسیقی را در بر می گیرند. باید بیفزاییم که خالقی در زمینه قواعد هارمونی نیز کتاب تخصصی ویژه ای دارد که این نگارنده به آن دسترسی نیافته است.

لازم به یادآوری است که خالقی غیر از رهبری ارکستر شماره یک رادیو، و بعداً ارکستر گلها، دو برنامه آموزنده به نام های ساز سخن و یادی از هنرمندان ایران را نیز در رادیو تهیه می کرده است. برخی از شنندگان آن روزگار هنوز گفتارهای پربار و تجلیل های دلنشین او از هنرمندان گذشته ایران را به یاد دارند، و با هریادآوری چه بسا این شعر حافظ را با خود زمزمه کنند:

به مستان نوید سرودی فرست
به یاران رفته درودی فرست

جایگاه استثنایی شجریان در موسیقی ایران

نتیجه سخت‌کوشی و انتخاب‌های اوست



این نامه بدون هیچ کم و کاستی برای خانه فرهنگ تهران، مرکز موسیقی ایران، خانه هنرمندان و انجمن‌های موسیقی و شعر و آواز ایران ارسال شد.

به او دادند.

استاد ایرج عزیز ارزشمندم، زمانی که شما داشتید «پیرهن صورتی دل‌منویری» و جناب گلپایگانی نگران موی سپیدشان درآینه بودند و از این دسته ترانه‌ها می‌خواندید، شجریان داشت شعر سرتاسر سیاسی «داروک» نیمایوشیخ می‌خواند. «قاصد روزان ابری، داروک کی می‌رسد باران؟» وقتی شما «آخ برم راننده رو، اون کلاچ و دنده رو» می‌خواندید، استاد مشغول اجرای شعر زیبای هوشنگ ابتهاج بودند؛ سروده‌ای سراسر سیاسی:

«فتنه چشم تو چندان بی‌بی داد گرفت،
که شکیب دل من دامن فرهاد گرفت،
آنکه آینه صبح و قدح باده شکست
خاک شب در دهن سوسن آزاد گرفت».

شجریان «شب و سکوت کویر» خواند و نامزد جایزه گرمی هاروارد شد. شما در کاباره‌ها خواندید و او هرگز پایش به کاباره باز نشد. علی‌رغم اینکه دست‌زدی ده برابر بیش از حقوق معلمی به ایشان پیشنهاد شد. هرگز پشت مردم را خالی نکرد. در دوران محمدرضا شاه پهلوی به نشانه اعتراض اتفاقات میدان ژاله و سینما رکس آبادان از کار خود استعفا داد و دریافت

خیام و مولانا شناس؛ از یک محقق و پژوهشگر؛ از یک قاری قرآنی که آیات قرآن را در پنج دستگاه موسیقی اجرا نمود، به طوری که هیچ قاری در جهان موفق به آن نشد؛ از کسی صحبت می‌کنیم که جایزه‌ای در عرصه هنر نبود که دریافت نکرده باشد. از نشان افتخار آکادمی موسیقی و نکوور گرفته تا نشان سفیر صلح و فرهنگی ایران در یونسکو؛ ربنای او ثبت میراث فرهنگی کشور شد؛ و وجود نازنینش ثبت میراث جهانی؛ انجمن موسیقی‌دانان آسیا او را پراوازه‌ترین خواننده شناختند و رادیو «ان پی آر» آلمان او را یکی از پنجاه صدای برتر جهان معرفی نمود.

دریافت جایزه خداوندگار صدا از طرف مؤسسه آقاخان لیبسون پرتقال باعث شد تا در جشنواره هنری اروپا لوح عالی هنر دریافت نماید؛ در پی آن دریافت نشان عالی فرهنگی فرانسه به نام شوالیه آواز؛ و متعاقب آن دریافت جایزه بیتا از دانشگاه استنفورد آمریکا. این جوایز و افتخارات در کنار جوایز یونسکو از جمله گرمی و پیکاسو و هم چنین موتزارت و دیپلم افتخار از یونسکو بر افتخارات او افزود. همه این‌ها یک طرف، جایزه او را مردم کشورم به پاس قدردانی استاد

شمع وجود استاد شجریان خاموش شد و صدای بعضی‌ها بلند. در این چند روزه شاهد توثیق‌ها و ویدئو و نامه‌هایی بودیم در شبکه‌های مجازی در جهت تخریب استاد، زهی خیال باطل. یکی گفت ربنای مرحوم ذبیحی را شجریان مصادره کرد؛ دیگری گفت مانع ورود ما به صدا و سیما شد؛ یکی فرمود مافیای موسیقی ایران بود. و اما، در سال‌های خیلی دورتر توسط قاریان مصری ربنا اجرا می‌شد اما نه این ربنا، محمدرضا شجریان ربنایی اجرا کرد که شناسنامه ماه رمضان شد، ربنایی که نه تنها در ایران بلکه در مصر و عربستان هم به شگفتی واداشت!

همان‌گونه که قبل از او مرغ سحر توسط بسیاری از جمله قمر، ملوک ضرابی و تاج اصفهانی اجرا گردیده بود، اما اجرای ایشان به گونه‌ای شد که در ردیف سرود «ای ایران، ای مرزپر گهر» جای گرفت و سرود سوم کشور شد. کسانی عیار شجریان را با خود محک می‌زنند که بخشی از کارنامه هنری‌شان خوانندگی در کاباره‌هایی مانند کاباره ساقی و شب‌های تهران و کاباره کارون لاله‌زار بوده، و در بهترین حالت اجرای دوالی سه برنامه گلکهای رادیو یا خوانندگی در فیلم‌های سینمایی بجای هنر پیشگان.

بلی دو تن از معترضین، جناب ایرج خواجه امیری و اکبر خان گلپایگانی هستند. وقتی از این دو استاد عزیز حرف می‌زنیم علی‌رغم تمام احترامی که برایشان قائلم، اما واقعیت امر غیر از این نیست، آوازه خوانی در چند جلسه بزمی، در واقع از کسانی می‌گوییم که فقط پنج الی شش دانگ صدا دارند بدون هیچ تحصیل هنری، حداکثر تکنیک آوازی آنها فقط در تحریر آنهم روی یک نت ثابت. و اما وقتی از شجریان می‌گوییم یعنی از قهرمان دو دوره دو میدانی کشور؛ عضو تیم کوهنوردی؛ مدرس موسیقی؛ سازنده چندین ساز ارزشمند؛ از یک ترانه‌ساز؛ از یک خواننده تمام عیار؛ از یک حافظ و سعدی و

حقوق از آن سیستم را برای خود حرام دانست. همواره حامی مردم بود و این واقعیت را در زلزله رودبار و بم کرمان بارها دیده شد. در اتفاقات سال ۸۸ تاوان را به جان خرید و دست از حمایت خود برنداشت. تفاوت شما با ایشان همین بس که او نامه نوشت به ریاست صدا و سیما که صدایش پخش نشود و شما اصرار دارید بروید آنجا و آواز بخوانید!! شما جرئت اعتراض نداشتید و او «قاصدک» اخوان ثالث خواند؛ برو آنجا که بود چشمی و گوش‌ی باکس، برو آنجا که ترا منتظرند، قاصدک.

در دل من همه کورند و کردند،

دست بردار از این

در وطن خویش غریب.

استاد هم چنان می‌خواند:

«شهریاران بود و

خاک مهربانی این دیار،

مهربانی کی سرآمد

شهریاران را چه شد؟

خواند و تاوان پس داد! اما همچنان پای مردم ایستاد:

«تقننگ رازمین بگزار،

که من بیزارم

ز دیدار این خونبار ناهنجار»
مادامی که استاد بنان در حق او می‌گوید بعد از من کسی نیست به اندازه شجریان تکنیک و سواد موسیقایی داشته باشد. پس بهتر است سکوت کنیم.

هم وطن دست‌هایی پنهان و آشکار وجود دارد برای خراب کردن اسطوره‌های ایران زمین. غافل از اینکه در کره زمین همتای شجریان وجود ندارد. او توانست موسیقی ایران را به جهانیان معرفی کند و آواز فرهنگ ایران را به آن سوی جغرافیای زمین برساند.

شجریان بت اندیشه و مهر است و غافل از این که کوتاه فکran هرگز دست‌شان به دامن او نخواهد رسید. بیهوده تلاش نکنید! عقل حکم می‌کند به احترامش کلاه از سر برداریم و تعظیم کنیم.

ارادتمند شما ایرانیان اندیشمند



نخل و خرما... رطب در اشعار نظامی گنجوی

بهرام گرامی

رطب چینی که با نخلم ستیزد
ز من جز خار هیچ برنخیزد

در گستره شعر فارسی، مشکل بتوان در پاکی اخلاق و پاکیزگی کلام نظیری برای نظامی گنجوی یافت. در اشعار او کلامی زشت یا بی‌تی هجا دیده نمی‌شود. او روابط عاشقانه و نزدیکی‌ها و هم‌آغوشی‌ها را با کلامی عفیف و پوشیده شرح می‌دهد و ناگفتنی‌ها را چنان می‌گوید که نظیرش را در گفته‌های دیگران نمی‌توان دید. در اشعار او استعاره نخل و رطب جا به جا زبان اشاره دلدادگان است.

ش/۱۱۶
چو دارای روم آن سیه را بدید
نهنگ سیاه از میان برکشید
ش/۱۱۷
(دارا: پادشاه. نهنگ سیاه: تیغ و شمشیرآبداده.)

چنان ضربتی زد بر آن نخل‌بن
که شیر جوان بر گوزن کهن
ش/۱۱۷

سر زنگی نخل بالا فتاد
چو زنگی که از نخل خرما فتاد
ش/۱۱۷

رطب به معنی خرمای رسیده و تر و تازه است و لب و دهان معشوق را به آن تشبیه کرده‌اند:

آفتابی، هلال غیب او
رطبی ناگزیده کس، لب او
۳۰۲/ه

گاه رخ بوسه داد و گاه لبش
گاه نارش گزید و گاه رطبخش
۲۳۳/ه

سخن شیرین را شکر یا رطب
و شخص شیرین زبان را رطب افشان
گفته‌اند:

لب بگشا تا همه شگر خورند
ز آب دهانت رطب تر خورند
۲۲/م

کشیده قامتی چون نخل سیمین
دو زنگی بر سر نخلش رطب‌چین
خ/۵۰

ز بس کآورد یاد آن نوش لب را
دهان پُر آب، شگر شد رطب را
خ/۵۰

در هفت پیکر، خال رخسار به
سنگ سیاه نرم و بَرّاق شَبه، و رنگ
و طراوت لب به عقیق و شیرینی آن به
رطب مانند شده است. در همین حال،
خال لب تمثیلی از مهر زنگی رطب‌چین
بر پای رطب بوده، به نشانه آنکه رطب
را زنگی چیده و رطب خود به پای نخل
نریخته است:

شَبه خال بر عقیق لبش
مهر زنگی نهاده بر رطبخش
۱۱۷/ه

در شرح پیکار اسکندر با لشکر
زنگبار و مقابله او با یکی از زنگیان،
نخل بن و نخل بالا به سیاه زنگی اشاره
دارد که نخل‌بند از دیدن او هراسناک
می‌شود و جدا شدن سر زنگی از بدن و
افتادن آن به زمین کارزار نیز به افتادن
زنگی رطب‌چین از بالای نخل تشبیه
شده است:

سیاهی به کردار نخل بلند
هراسان ازو دیده نخل‌بند

همچون نوش در برابر نیش، به لطف
و قهر معشوق و تحمل این در برابر آن
تشبیه کرده‌اند. خسرو دختری اصفهانی
به نام شکر را به قصر می‌آورد. در بیت
زیر خسرو در سودای عشق شیرین است
و در بیت بعد شکر در غم آن که دل خسرو
با او نیست:

چرا نخل رطب بر دل خورد خارا؟
مگر کو هم به شیرین شد گرفتار؟
خ/۳۲۱

شکر در تنگ شه تیمار می‌خورد
ز نخلستان شیرین خار می‌خورد
خ/۲۸۵

و از شیرین باکره خطاب به خسرو
است که:

رطب‌چینی که با نخلم ستیزد
ز من جز خار هیچ برنخیزد
خ/۳۷۲

رطب چیدن از نخل بلند را به دلیل
زخم خار و دشواری و نیز خطر سقوط
غالباً به غلامان سیاه می‌سپردند که
بیشتر از زنگبار بودند و زنگی نامیده
می‌شدند. شاپور در توصیف شیرین
نزد خسرو، قامت او را به نخل و دو
رشته گیسوی سیاه گرد رخسارش را
به دو زنگی رطب‌چین در بالای نخل
تشبیه می‌کند:

حکیم نظامی گنجوی (حدود
۵۳۵-۶۱۴ ق)، از بزرگان شعر فارسی،
در گنجه تولد یافت و در همانجا
درگذشت. اشتها نظامی گنجوی به
خمسه اوست که به تصحیح وحید
دستگردی مکرزیه چاپ رسیده و شامل
پنج کتاب مثنوی: مخزن الاسرار (م)،
خسرو شیرین (خ)، لیلی و مجنون (ل)،
هفت پیکر یا هفت‌گنبد (ه) و اسکندرنامه
شامل دو بخش شرف‌نامه (ش) و
اقبال‌نامه (ا)، و دیوان او به نام گنجینه
گنجوی (گ) است که امروزه کمی از آن
در دست است. اشعار این مقاله به نقل
از مجموعه‌ای است که به کوشش دکتر
سعید حمیدیان از روی نسخه وحید
دستگردی تهیه و منتشر شده است.
در پایان هر بیت، یک حرف به نشانه
نام کتاب و شماره صفحه آمده است.^۱
برگ نخل به شکل بادبزی
بزرگ است که از قاعده آن تعداد
زیادی رگ‌برگ اصلی به طور شعاعی
می‌روید. نوک تیز این رگ‌برگ‌ها در
برگ‌های قدیمی به صورت خاری
سخت درمی‌آید. وجود این خارها بالا
رفتن از درخت و چیدن میوه با دست را
دشوار می‌کند. از این رو شیرینی خرما
و حلاوت رطب را در مقابل زخم خار،

من که نقاش نیشکر قلم
رُطب افشان نخل این حرم
۳۶۵/ه
نیشکر قلم و رُطب افشان به معنی
شیرین سخن و شیرین زبان است.
شیرین عقیق و باکره مکرر به
خسرو می‌گوید که جز با عقد و پیوند
ازدواج به او نزدیک نمی‌شود:
نه آن طفلم که از شیرین زبانی
به خرما بی کلیجیم را ستانی
خ/۳۱۰
(کلیج یا کلیجه: کلوچه، نان بزرگ
روغنی. «کلیجی به خرما ستاندن» کنایه
از فریفتن برای کام جویی ست.)
به فیاضی که بخشد با رُطب خار
که بی خارم نیاید کس رُطبوار
خ/۳۱۰
رُطب بی استخوان آبی ندارد
چو مه بی شب بود تابی ندارد
خ/۳۱۰
«رُطب بی استخوان یا خرما بی هسته
نوعی از خرماست، ولی لطافت و آب
ندارد و گوارا نیست.» (گ/۱۷۷). رُطب
بی استخوان رُطبی است که مایه نخل
نر (دانه گرده) به او نرسیده باشد چنین
رُطبی خشک و بی آب است و قابل
خوردن نیست.» (گ/۱-۲۸۰). رُطبی که
هسته اش را در آورده باشند دیگر تازگی
ندارد، همچنان که وقتی شب نباشد
تابش ماه دیده نمی‌شود.]
خسرو به شیرین پاسخ می‌دهد:
رُطب را استخوان آن شب شکستند
که خرما لب را نخل بستند
خ/۳۱۹
[رُطب بی هسته آن شب به وجود آمد که
نطفه لب تو بسته شد.]
خسرو، دلگیر از تندخویی های
شیرین، بدین گونه از معشوق باکره
تننای وصال دارد:
بهشتی میوه ای داری رسیده
به جز باغ بهشتش کس ندیده
خ/۳۳۷
بهشت قصر خود را باز کن در
درخت میوه را ضایع مکن بر
خ/۳۳۷
رُطب برخوان رُطب خواری نه برخوان
سکندر تشنه لب بر آب حیوان

خ/۳۳۷
و شیرین پاسخ می‌گوید که خسرو
نباید حرفی از او را به دل گیرد:
اجازت داد شیرین باز لب را
که در گفت آورد شیرین رُطب را
خ/۳۴۰
چو نام من به شیرینی برآید
اگر گفتار من تلخ است شاید
خ/۳۴۲
شاید (بر وزن باید): شایسته است،
جا دارد.)
دو شیرینی کجا باشد بهم نغز
رُطب با استخوان به، جز با مغز
خ/۳۴۲
درشتی کردم نز خار پشستی ست
بسا نرمی که در زیر درشتی ست
خ/۳۴۲
گهر در سنگ و خرما هست در خار
وزین سان در خرابی گنج بسیار
خ/۳۴۳
که بی کاوین اگر چه پادشاهی
ز من بر نایدت کامی که خواهی
خ/۳۴۳
(کاوین: کابین، مهریه. [تا به عقدم
در نیآوری، به وصلم نخواهی رسید.])
خسرو نیز تلخی شیرین را فقط
زبانی می‌پندارد:
دلش دادی که شیرین مهربان است
بدین تلخی مبین کش در زبان است
خ/۳۴۵
اگر شیرین سر پیکار دارد
رُطب دانی که سر با خار دارد
خ/۳۴۵
خسرو در آغاز شب زفاف با
شیرین از مستی به خواب می‌رود...
(۱) سحر که چون به عادت گشت بیدار
فتادش چشم بر خرما بی خار
خ/۳۹۲
(۲) عروسی دید زیبا، جان درو بست
توری گرم، حالی نان درو بست
خ/۳۹۲
(۳) مگر شه خضر بود و شب سیاهی
که در آب حیات افکند ماهی
خ/۳۹۳
(۴) نگویم بر نشانه تیر می‌شد
رُطب بی استخوان در شیر می‌شد
خ/۳۹۳

(۵) چکیده آب گل در سیمگون جام
شکر بگذاخته در مغز بادام
خ/۳۹۳
(۶) شبان روزی به ترک خواب گفتند
به مرواریدها یا قوت سفتند
خ/۳۹۴
در ابیات بالا، ۱ و ۲) در وصف
شیرین برهنه است و دیگر ابیات
هم آغوشی شیرین و خسرو را توصیف
می‌کند. (۳) وصال خسرو به دست یافتن
خضر به چشمه آب حیات در ظلمات
تشبیه شده است. (۴) استخوان = هسته.
«رُطب بی استخوان سخت و محکم است
و استخواندار نرم و ناستوار. از آن سبب
آلت تناسل را هنگام وقاع [آمیزش]
به رُطب بی استخوان تشبیه کرده.»
(گ/۲۸۱). نظر این نگارنده برخلاف
نظر مصحح است. (۵) آب گل (کلاب) و
مغز بادام کنایه از خسرو و جام سیمگون
و شکر گذاخته کنایه از شیرین است.
در شرفنامه، کنیزک چینی از
عفاف خود با اسکندر می‌گوید:
در باغ ما را که شد ناپدید
به جز باغبان کس نداند کلید
ش/۴۹۱
رُطب های تر گر چه دارم بسی
به جز خار خشکم نبیند کسی
ش/۴۹۱
و وصف هم خوابگی فیلقوس شاه
پدر اسکندر با ماهروی یونانی و آبتن
شدن او همه در بیت زیر آمده که در آن
خرما به مردی، نخل بُن به زن، و بُره ثمر
هم آغوشی یا باردار شدن اشاره دارد:
به مهرش شبی شاه در بر گرفت
ز خرما ی شه نخل بُن بر گرفت
ش/۸۲
در هفت پیکر، معشوق عاشق
بی تاب را به شکیبایی می‌خواند:
صبر کن کان توست خرما بُن
تا به خرما رسی شتاب مگن
ه/۱۷۴

و در داستانی دیگر، هم آغوشی
پادشاه را با دختر چینی باکره چنین
توصیف می‌کند:
ماهیبی را در آبگیر افکند
رُطبی در میان شیر افکند
ه/۱۹۶
بود شیرین و چربیبی عجیبش
کرد شیرین حواله رُطبش
ه/۱۹۶
در لیلی و مجنون، پدر لیلی او را به
ازدواج این سلام در آورده و لیلی طی دوماه
که در خانه این سلام بود، به تمنای «رُطب
چیدن» شوهر تن درنداد و نوازش های او
را با سستزه و تپانچه (سیلی) پاسخ داد:
با نخل رُطب چو گشت گستاخ
دستی به رُطب کشید بر شاخ
ل/۱۴۱
ز آن نخل رونده خورد خاری
کز درد نخت روزگاری
ل/۱۴۱
لیلش تپانچه ای چنان زد
کافتاد چو مُرده مُرد بیخود
ل/۱۴۱
و مجنون پس از آگاهی از رفتن
لیلی به خانه شوهر به او می‌نویسد:
گر با دگری شدی هم آغوش
ما را به زبان مکن فراموش
ل/۱۴۷
خرمای تو گرچه سازگار است
با هر که به جز من است خارا است
ل/۱۴۷
و لیلی که در این مدت به عشق مجنون
پاک و پایبند مانده بود پاسخ می‌دهد:
از رنج دل تو هستم آگاه
هم چاره شکیب شد در این راه
ل/۱۸۹
آن نخل که دارد این زمان خار
فردا رُطب تر آورد بار
ل/۱۹۰

۱. گنجینه گنجهای، اقبال نامه، خسرو و شیرین، شرف نامه، لیلی و مجنون، مخزن الاسرار
و هفت پیکر، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، نشر
قطره، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲. در اینجا، نخلبند کسی است که خوشه های گل آذین نر را بر روی گل آذین نخل ماده
می‌نکند. در مناطق نخل خیز می‌توان خوشه های پُرگرده نخل را از دست فروشان بازار
محل خریداری کرد.

ویکتور هوگو، که در قرن نوزدهم میلادی می‌زیسته است، پس از آشنایی با ادبیات فارسی، بخش بزرگی از شاهکار خود، «افسانه قرون» را تحت تأثیر شاهنامه فردوسی و منطق الطیر عطار، می‌سراید. تأثیر ادبیات مشرق زمین و شاعران سرزمین پارس در مجموعه‌ای از آثار ویکتور هوگو تجلی یافته است

شاه ایران که پیوسته نگران است و در هراس زمستان را در اصفهان و تابستان را در تغلیس می‌گذراند
باغ او که بهشتی غرق گل است
پراز نگهبانان مسلح است
زیرا شاه از کسان خویش می‌ترسد
و لاجرم گاه برای فکر کردن، راه بیرون باغ را در پیش می‌گیرد

...

صاحب پسری نیز هستم که دوستش دارم،
لاجرم سرخوشم
همچون حافظ و سعدی که روزگارانی
نغمه‌سرای می‌کردند

این بخشی از شعر «شاه ایران» است که در «افسانه قرون» مجموعه‌ای از شعرهای روایی و تصویری، اثر ویکتور هوگو در سال ۱۸۵۹ منتشر شده است.

شاید در عرصه پهناور سرزمین ایران، کمتر کسی را بیابیم که با نام ویکتور هوگو، ادیب قرن نوزدهم فرانسه، آشنا نباشد و شاید کمتر کتابخوانی را در سرزمین مهد

ادیبان بیابیم که کتاب بینوایان، شاهکار این نویسنده فرانسوی را نخوانده باشد.

از تأثیر آثار ویکتور هوگو، پیشوای ادبیات رمانتیک فرانسه، بسیار خوانده و شنیده‌ایم. از جمله نخستین متون فرانسوی که از زمان قاجار به زبان فارسی ترجمه شد، آثاری از ویکتور هوگو و در راس آن اثر جذاب و بی‌نظیر بینوایان بود. کتاب بینوایان، بارها در ایران، توسط افراد مختلفی به زبان فارسی برگردانده شد.

ویکتور هوگو در فرانسه بیشتر با شعرهایش شناخته می‌شود، هرچند که مجموعه‌ای از نمایشنامه‌ها و رمان‌های شاهکار این ادیب برجسته و یکی از بانیان مکتب رمانتیسیم برای مردمان خارج از مرزهای فرانسه بسیار آشناست.

ویکتور هوگو از معدود نویسندگانی است که نه تنها بر شعر و رمان و مقاله و سخنوری و حتی مذهب تسلط دارد بلکه با موضوعاتی همچون سیاست، نقاشی، تاریخ و معماری و فرهنگ بطور کامل آشنایی

داشته است. اما این ادیب برجسته و یکی از بانیان مکتب رمانتیسیم علاوه بر تسلط بر جزئیات فرهنگی، بر جامعه‌شناسی و سیاست نیز تا آنجا مسلط است که می‌تواند «انسان/ بشر» را برجسته کند.
نکته حائز اهمیت برای شناخت ویکتور هوگو، تنها تأثیر این ادیب برجسته، بر ادبیات معاصر ایران نیست بلکه در شعر «شاه ایران»، بخشی از «افسانه

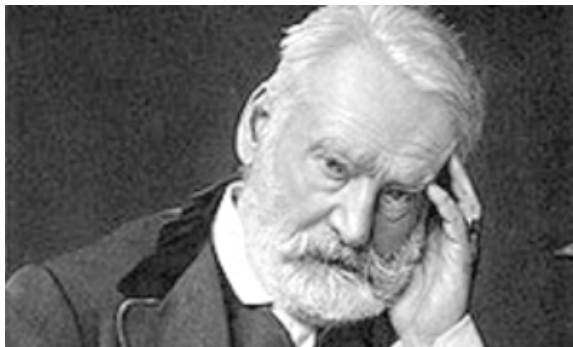
ویکتور هوگو و ادبیات ایران

چگونه ادیب فرانسوی،

از شاهنامه فردوسی، عطار و سعدی

تأثیر پذیرفت

رادیو فرانسه، ۱۹/۰۴/۲۰۲۱



گوته، که در «دیوان غربی-شرقی» تأثیر ادبیات غنی ایران را در مغرب‌زمین به نگارش درآورد، در اثر برجسته خود «شرقی‌ها» و به ویژه «شرق ایرانی» این تأثیر را به وضوح به نمایش می‌گذارد.

در «شرقی‌ها» (۱۸۲۹)، مجموعه اشعاری که ویکتور هوگو در دوران جوانی سرود، حضور و تأثیر ادبیات ایران به روشنی قابل درک است. در این مجموعه، اشعاری محکم و شیرین، بدون دیدن مشرق زمین، اما با ارجاع به حافظ، سعدی، عطار و مولانا، حتی قرآن به دفعات تکرار شده است. همچنین حاشیه‌نگاری‌های ویکتور هوگو به تأسی از گوته در «دیوان» با ارجاع به متن «لیلی و میجنون»، اشعار عربی، غزل‌های فارسی، شاهدهی بر ادعای تأثیر ادبیات ایران بر این ادیب نامدار فرانسوی است. در لابلای این حاشیه‌نگاری‌ها است که نگارنده به مقایسه اشعار عربی با روح لطیف اشعار فارسی پرداخته و «اشعار فارسی را همان شعرهای ایتالیایی در آسیا» بر می‌شمرد. در قطعه «کیفرها» در «افسانه قرون»، رد پا و تأثیر شاهنامه‌ی فردوسی آشکار است و در نهایت، در مجموعه‌ای از آثار ویکتور هوگو، حضور ایران و تأثیر مانویان، آنگونه که موریس بارس هم دریافته، قابل مشاهده است. برخی از صاحب‌نظران آثار هوگو، به نشانه‌های تأثیر هوگواز «منطق الطیر عطار» در «خدا» هم اشاره دارند.

شاید برای تأکید بر تأثیرپذیری ویکتور هوگو از مشرق زمین، هیچ مثالی گویاتر از گفته شخص نویسنده نباشد: «در عصر لئوی چهاردهم هلنیسیم بودیم و اکنون مشرق‌زمینی هستیم». بدین ترتیب است که قرن نوزدهم عصر رونق مطالعات مشرق‌زمینی است اما در آثار ویکتور هوگو، ادیب و یکی از بنیانگذاران مکتب رمانتیسیم، تمایل به حضور جهان ایرانی و شاعرانش، از زرتشت و مانی تا فارسی باستان، از عشق و الوهیت تا روشنائی، جنگ، خوبی و بدی که ویژه‌ی فرهنگ ایرانی است و در گستره‌ی اشعار فردوسی و عطار جلوه دارد، نمود می‌یابد.

موریس بارس^۲، نویسنده فرانسوی قرن نوزدهم، استفاده از ترکیبات متقابل، «پیری و جوانی»، «تابستان و زمستان» و «گریه و خنده»، توسط ویکتور هوگو را با این مضمون توصیف کرده است: «هوگو مانوی بود... مانوی‌ای می‌تواند از صفحه روزگار محو گردند. ما را به آنان نیازی نیست. ما هوگو را داریم و

قرون»، که به دوران صفویه برمی‌گردد، تأثیر و رابطه ویکتور هوگو با جهان ایرانی و ادبیات فارسی هویدا می‌شود.

ویکتور هوگو، که در قرن نوزدهم میلادی می‌زیسته است، پس از آشنایی با ادبیات فارسی، بخش بزرگی از شاهکار خود، «افسانه قرون» را تحت تأثیر شاهنامه فردوسی و منطق الطیر عطار، می‌سراید. پیشوای ادبیات رمانتیک فرانسه، در بخشی دیگر از «افسانه قرون» در شعری با عنوان فردوسی، خود از تأثیر شاهنامه چنین می‌سراید:

پیش از این، در شهر میسور با فردوسی آشنا شدم
گوئی از سپیده با مدامان شعله‌ای گرفته بود
تا از آن تاجی بسازد و بر پیشانی خویش نهد
جلالی چون پادشاهان داشت که گستاخی را بر
آستانشان راهی نیست.

ویکتور هوگو نیز، متأثر از یوهان ولفگانگ فون

همو برای ما بس است».

ویکتور هوگو و جهان بینی دوگرایی با الهام از زرتشت و مانی

همانطور که دکتر جواد حدیدی، در کتاب از سعدی تا آراگون، به دوره‌ای از زندگی ویکتور هوگو پس از مرگ دخترش اشاره دارد، یادآوری می‌کند که در این دوران «رویا» در آثار ویکتور هوگو «گسترشی بیشتر می‌یابد» و در «حینی که هوگو از مرگ دخترش گنج شده است، پیگیری می‌جست و فرنگ کهن ایران را زائیده آن می‌دانست».

بیانکی، شرق‌شناس، پیش از ویکتور هوگو، مژده داده بود که ترجمه شاهنامه و دیگر آثار بزرگ خاورزمین، شاعران را در نوآوری یاری خواهد کرد. زیرا که به باور این شرق‌شناس، خوانندگان امروز را «توهماتی دیگر، شیوه‌هایی دیگر، جنگجویانی دیگر و حماسه‌هایی دیگر باید».

ویکتور هوگو که در یادداشت‌های خود از شرق‌شناسانی همچون جونز انگلیسی و گورس آلمانی و بعضی از داستان‌های شاهنامه یاد کرده است اما اینک در جستجوی آن بود تا همانگونه که بیانکی گفته بود حماسه‌ای نوین پیدازد.

ویکتور هوگو با «سیلوستر دوساسی»^۳،

«ارنست فویننه»^۴، «آبل رموزا»^۵ و دیگر بنیانگذاران خاورشناسی آشنایی و دوستی داشت و هم آنها بودند که این ادیب فرانسوی را با مشرق‌زمین و فرهنگ و ادبیات ایرانی آشنا ساختند. به ویژه ارنست فویننه، نویسنده «منتخبی از اشعار شرقی» و «کاروان مرده‌ها» روایتی از ایران حاوی بیت‌هایی از اشعار ایرانی، تأثیری مهم در شناخت این شاعر بزرگ فرانسوی قرن نوزدهم از سرزمین پارس و شاعران گرانقدر آن به ویژه فردوسی، مولانا، عطار و سعدی داشت.

آنگونه که در «از سعدی تا آراگون» روایت شده است ویکتور هوگو «افکار زرتشت را در خوبی و بدی و مبارزه با اهورا و اهریمن و نیز اندیشه‌های مانی را درباره دوزوان» تاریکی و روشنی خوب می‌شناخت و این افکار را چندان با روحیه خود سازگار یافته بود که حتی در انتخاب عنوان اشعار و داستان‌ها و در ساخت درونی عبارات از آنها یاری گرفت». بعنوان نمونه، ویکتور هوگو، «کیفرها» از زیباترین مجموعه اشعار خود را با «شب» آغاز کرد و با «روز» به پایان رساند.

پیشوای مکتب رمانتیسیم، در یکی از ناب‌ترین قطعات شاعرانه و فلسفی خود، «آئین مانی»، طرز فکر و اعتقادات فلسفی خود درباره عالم خلقت و تمایل شدید به آئین مانی را به نمایش گذارده است. در «آئین مانی» زمانی که در «اسفل السافلین آکنده از ویرانی،

در فهم واقعیت با تردید روبرو می‌شود، ندایی به او می‌گوید: از زرتشت بپرس تا بفهمی».

پایه و اساس «افسانه قرون» زیباترین شاهکار ویکتور هوگو، بزرگترین حماسه ادبیات فرانسه بر «جهان بینی دوگرایی» منشا گرفته از زرتشت و مانی که اندیشه آن الهام گرفته از فردوسی است، بنیاد نهاد شده است. نبوغ و اندیشه ویکتور هوگو با یاری جستن از شاهنامه و روایات زرتشت و مانی به خلق «افسانه قرون» منجر شد.

علاقه‌ی ویکتور هوگو به مشرق‌زمین، به ویژه در قرن بیستم، همزمان با شکل‌گیری نهضت ترجمه‌ی آثار غربی، در سرزمین ادب و هنر، زادگاه سعدی و حافظ، آشکار شد، آثاری که شاهدهی بر ظرافت‌های ادبی و فرهنگی میان دو کشور ایران و فرانسه محسوب می‌شوند. پس از دو قرن، ویکتور هوگو، همچنان یکی از شناخته‌شده‌ترین ادبا و نویسندگان جهان در ایران، به شمار می‌رود.

۱. شهری در هندوستان

۲. مورس پارس، ایزدی‌ها را بازماندگان مانویان می‌داند

۳. Sylvestre de Sacy

۴. Ernest Fouinet

۵. Abel Remusat

۶. ژروان یا ژروان نام یکی از ایزدان آئین مزدا



نخستین عکاس حرفه‌ای ایران

۳۰ اسفند ۱۲۲۲ - ۱۷۷ سال پیش، در چنین روزی آقا رضا خان عکاس‌باشی (اقبال السلطنه) در تهران زاده شد. او در دربار ناصری آموزش و پرورش یافت و عکاس حرفه‌ای همراه شاه شد. پدر آقا رضا خان عکاس‌باشی پس از مسلمان شدن لقب جدیدالاسلام گرفت و در دربار سه پادشاه قاجار کار کرد و پسر بزرگش پزشک ویژه شاه بود. او نخست غلام‌پچه دربار و به خاطر هوش سرشارش مورد توجه ویژه ناصرالدین شاه بود. ۱۶ ساله بود که شاه او را برای آموزش به کاره‌یان عکاس فرانسوی سپرد و پس از سه سال به او لقب «عکاس‌باشی» داد.

شاه که شیفته عکاسی بود یکی از کاخ‌های کناری دربار را «ویژه عکاس‌خانه همایونی» ساخت و او را به سرپرستی آن گماشت. مأموریتش این بود که از شاه، رجال و بناهای تاریخی عکس بردارد و در سفرهای داخل و خارج همراه شاه باشد و تصاویری از این سفرها تهیه کند. عکس‌هایی که از او بر جای مانده نخستین سفرنامه‌های مستند و تصویری ایران را ساخته‌اند. او همچنین به دستور شاه از بناهای مذهبی مانند آستانه عبدالعظیم، امام هاشم شیعیان، قم و عراق نخستین تصاویر را تهیه کرد و از بیستون، نقش رستم، طاق بستان، «چشمه علی دامغان» و «عمارت عمادیه» نیز عکس برداشت.

از روی عکس‌های دقیق او می‌توان قشرها و طبقه‌ها از صاحب منصبان گرفته تا ملیجک و پیشخدمت‌ها در دربار را مشخص کرد. چگونگی قرار داشتن اُبژه در تصویر، جایگاه شخص را نشان می‌دهد، یعنی چگونگی ژست‌ها در عکس‌های او یکنواخت نیستند و با توجه به اینکه کدام شخص در مرکز عکس قرار دارد می‌توان فرادستی او را دریافت. افزون بر این از روی ادوات و شیوه لباس‌ها می‌شود به جایگاه اجتماعی اشخاص پی برد.

او از همان آغاز کار، سبک ویژه‌ای برای کارش ساخته بود. کاردانی‌اش محدود به منصب عکاس‌باشی همایونی نبود و تجربه‌های غیر هنری دیگری نیز در دربار ناصری داشت: «اداره کل توپ‌های ممالک محروسه»، «وزارت قورخانه» و «اداره‌های باروت‌کوبی، شوره‌پزی و گوگردسازی» را هم بر عهده داشت. ۴۲ ساله بود که شاه به افتخار خدمات چندگانه‌اش به او لقب «اقبال السلطنه» داد. طبق گمانه‌زنی‌ها او با یکی از دختران متاهل شاه مراده عاشقانه داشته و به او «قهوه قجری» مسموم نوشانده‌اند. رضا خان عکاس‌باشی اقبال السلطنه در ۴۷ سالگی در زادگاهش درگذشت. (دویچه وله، ۳۰ اسفند ۱۳۹۹)



همه ما با بهرام گور، دیوشتیج و امیر حسنک که در تاریخ خلق تاجیک جایگاه ویژه دارند کمابیش آشنایی داریم. این سه شخصیت نامدار در دوره های گوناگون تاریخی (بین هر یکی از آنها به ترتیب تقریباً ۳۰۰ سال فاصله زمانی وجود دارد) و مکان های مختلف جغرافی (ایران غربی، فرارود و خراسان) زیسته اند و محیط زبانی شان (پارسی میانه، سغدی و فارسی) نیز با هم فرق می کرد. ولی با وجود این همه تفاوت های زمانی و مکانی و لغوی انگار رشته ای هست که آن سه تن را به هم می پیوندد. آن رشته همانا شجره مشترک آنهاست. منبع های تاریخی حکایت از آن می کنند که نسب وزیر دربار غزنویان امیر حسنک به شاهنشاه ایران و نیران بهرام پنجم (گور) رسیده حلقه وصل بین آن دو نامور اخشید سغد دیوشتیج است. صورت کامل این شجره بنا به منبع ها به ترتیب زیر است: بهرام گور ← یزدگرد (بزه کار) ← فیروز ← سور ← سور ← دیوشتیج ← بکر ← قاسم ← جبرئیل ← عبدالواحد ← میکال ← محمد ← عبدالله ← ابوالعباس اسماعیل ← عباس ← محمد ← امیر حسنک. به این مناسبت در زیر مختصری از کارنامه آن سه تن جهت یادآوری بازگو می شود.

بهرام پنجم پانزدهمین شاهنشاه دودمان ساسانیان بوده در سال های ۴۲۱-۴۳۸ میلادی پادشاهی کرده است. شایان ذکر است که هیچ یک از شاهنشاهان ساسانی به استثنای اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان مانند بهرام گور محبوب عام نبوده است. در جابکی او در جنگ و عشق بازی ها و شکارهای وی داستان های بسیار نقل کرده اند. بهرام گور در دربار مندرکه از امیران عرب حیره بود تربیت شد و بنا به روایت ها تاج پادشاهی را از میان دو شیر ربود. او ارمنستان را به ایران دوباره ضم کرد و در کشورهای تابع آزادی دین داد. بعضی منبع ها می گویند که مادر بهرام گور زنی یهودی بوده که شوشان دخت نام داشت. اگر گفته تذکره نویسان را بپذیریم نخستین شعر پارسی را همین بهرام گور گفته است (منم آن شیر گله، منم آن پیل بله / نام من بهرام گور، کنیتم بو جبده).

اما دیوشتیج آخرین شاه سغد بود که در برابر عرب ها ایستادگی کرد. دستخط های سغدی و عربی ای که در کوه مغ زرافشان تاجیکستان سال ۱۹۳۲ یافت شدند در باره وضع اقتصادی و سیاسی و رابطه های دیپلماتیک سغدیان معلومات جالب می دهند. دیوشتیج فرزند یادخسیتک از خاندان دهقانان سمرقند بود که نسب شان بنا به روایت ها به بهرام گور ساسانی می رسید. خاندان یادخسیتک که لقب سور داشت در سده ششم میلادی در بخش هایی از سغد حاکمیت یافت. دیوشتیج آخرین عضو این خاندان بود که ملقب به سور بود. او در حدود سال ۷۰۶ میلادی به عنوان پادشاه پنج (پنجکت) برگزیده شده جای شاه زاده ترک چوکیچ چور بیلگه را

در این مقام گرفت. دیوشتیج هر چند تنها بر پنجکت فرمان می راند اما لقب شاه سغد و فرمان روای سمرقند را نیز برای خود به کار می برد. او در سال های ۷۲۰-۷۲۱ میلادی پس از عقب نشینی در برابر عرب ها به دژ کوه مغ پناهنده و سرانجام پس از اسارت در سال ۷۲۲ کشته شد. بر روی برخی از سکه های دیوشتیج نام ننه دیده می شود که یا به نام ایزدبانو ننه (اناهیتا) اشاره دارد و یا نام دختر چوکیچ چور بیلگه است که به احتمال زیاد به همسری دیوشتیج درآمده بود. یکی از پسران دیوشتیج طرخون نام داشت. ظاهراً همین فرد بود که پس از مرگ پدر و گرویدن به اسلام نام بکر را برای خویش برگزید. شاید هم بکر نام برادرش بود. پسروی جبریل یا خرمک نام داشت و فرزندان او به دربار امویان و سپس عباسیان رفتند تا این که نوبت به پسران میکال محمد و شاه رسید.

امیر حسنک که وزیر توانای محمود غزنوی و رئیس نشاپور بود به همین آل میکال تعلق داشت. مهم ترین منبع که در باره او و میکالیان معلومات ارزشمند می دهد تاریخ بیهقی است. ذکر برادر کردن امیر حسنک وزیر جانگدازترین حکایه تاریخ بیهقی است که خواندن آن بدون ریختن اشک دشوار است. پدر وی محمد زمانی که محمود غزنوی سپهسالار سامانیان و ساکن نشاپور بود (سال های ۹۹۵-۹۹۷ میلادی) به او پیوست و از معاشران و ندیماننش شد. اما در سن نسبتاً جوانی درگذشت. در نتیجه سرپرستی پسرش حسن را زعیم و ادیب مشهور و رئیس وقت نشاپور که پسرعموی محمد بود به نام ابو نصر احمد میکالی بر عهده گرفت و به تربیت او پرداخت. ابو نصر دو پسر تقریباً همزاد حسن داشت که در تاریخ بیهقی از آنها با نام های ابو الفضل و ابو ابراهیم یاد شده است. این دو پسر از ادیبان و شاعران نامی روزگار شدند خصوصاً ابو الفضل شاعری دوزبانه و بسیار توانا و مشهور گردید. همین گونه حسن در خانواده ای ادیب و فاضل پرورش یافت تا اینکه شهرت ظرافت و لیاقت او به سلطان محمود در غزنه رسید و وی را به مجلس خود فراخواند و ظاهراً از آن زمان به حسنک شهرت یافت.

بنا به تعلیقات استادان محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی به کتاب تاریخ بیهقی بحث انگیزترین واقعه در زندگی امیر حسنک در سال ۱۰۲۳ میلادی رخ داد. او به صفت سرپرست حاجیان خراسان روانه حج شد و در سفر از خلیفه فاطمی خلعت پذیرفت. همین امر سبب اتهام قرمطی گری به حسنک و بقیه ماجراها شد. خلیفه بغداد در نامه خود به سلطان مسعود فرمود که حسنک قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ باید کشت تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد. در نتیجه در سال ۱۰۳۱ میلادی حسنک به درخواست خلیفه بغداد و با پافشاری وزیر غزنویان بوسهل زوزنی بر دار آویخته شد. به شهادت ابو الفضل بیهقی هنگامی که مادر حسنک این خبر شوم را شنید مثل زنان فغان نکرد بلکه بگریست به درد چنان که حاضران از درد او خون گریستند. پس گفت: بزرگا مردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان.

بنا به منبع های تاریخی میکالیان در عرصه های گوناگون به مرتبه های بلند رسیده به عالمی، شاعری و هنرپروری نیز شهرت داشتند. میکالیان هیچ گاه حاکم نبودند بلکه همیشه مایل به خدمت در سطح های بالای اداری بودند. اعضای این خاندان در دربارهای صفاریان، طاهریان، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان منصب های مهم را اشغال می کردند. توانایی آل میکال در خدمت به فرمان روایان و سلاطین گوناگون بی شک گواه بر استعداد استثنایی و نخبه بودن آنهاست. از این رو میکالیان را می توان نمادی از تداوم جایگاه اشرافی تاجیکان (ایرانیان) در قرن های نهم و یازدهم دانست. متأسفانه پس از سده یازدهم میلادی نام این خاندان نامدار که نسبیست بنا به منبع ها به دیوشتیج و بهرام گور می رسید از صفحه های تاریخ ناپدید می شود.

اصلی، مهم و بزرگ و معانی مشابهی از این قبیل می‌باشد؛ به عبارت دیگر هیچ یک از آنها ارتباطی با نام شاه ندارد. مترادف‌های این نام‌ها هم در زبان‌های دیگر واژه‌هایی هستند که لغت شاه در آنها وجود ندارد. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا «شاهنامه» نامه شاهان است یا و نامه بزرگ؟ «شاهنامه» پیش و پیش از آنکه حکایت شاهان باشد، حماسه پهلوانان ایرانی است. شگفتا که مترجمین غربی و شرقی همگان «شاهنامه» را نه «نامه بزرگ»، بلکه «کتاب شاهان» ترجمه کرده‌اند.^۶

اکنون می‌پردازیم به پرسشی که در آغاز این نوشتار مطرح شد.

نخستین کسی که سواً «شاهنامه» اثر دیگری را به فردوسی نسبت داد، شخصی بود به نام شرف‌الدین علی یزدی (درگذشته به سال ۱۴۵۴ میلادی) که در «ظفرنامه» خود (تاریخ نگارش: ۱۴۲۹ میلادی) ادعا نمود فردوسی منظومه دیگری هم به نام «یوسف و زلیخا» در قالب مثنوی سروده است.^۷ یک سال بعد (۱۴۳۰) نیز در دیباچه «شاهنامه بایسنغری» که به فرمان بایسنغر میرزا شاهزاده تیموری تألیف شده بود، اشاره‌ای به همین منظومه به عنوان اثر فردوسی رفته بود. جالب توجه این است که هم «ظفرنامه» و هم «شاهنامه بایسنغری» هر یک نزدیک به چهارصد سال پس از درگذشت فردوسی به رشته تحریر درآمده‌اند، در حالی در «چهارمقاله» اثر مشهور نظامی عروضی که دوران شکوفائی او بین سال‌های ۱۱۱۰ و ۱۱۶۱ یعنی بسی نزدیک‌تر به زمان فردوسی بوده، ذکری از منظومه «یوسف و زلیخا» نشده است.

نادرستی ادعای شرف‌الدین علی یزدی (که او خود در حقیقت منظومه «یوسف و زلیخا» را بافته و ساخته و نگاشته بود) از آغاز روشن بود، زیرا در این منظومه چنین وانمود می‌شد که گوئی فردوسی از نگارش حماسه بزرگ خود پشیمان و از دروغ‌گوئی‌های خویش خجلت زده بوده و از این رو اقدام به نوشتن منظومه دیگری کرده تا پشیمانی و شرمندگی خود را بر زبان آورد و نیز عهد کند که دیگر دروغ‌هایی این چنین درم نیاورد. در مثنوی «یوسف و زلیخا» از زبان فردوسی آمده بود:

ز هر گونه بی‌نظم آراستم
بگفتم در آن هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود از آن با مزه
همی کاشتم تخم و بیخ بزه
از آن تخم کشتن پشیمان شدم
زبان را و دل را گره برزدم
که آن داستان‌ها دروغ است پاک
دو صد زان نیرزد به یک مشت خاک



فردوسی شاعری قصیده‌سرا، غزل‌گوی و رباعی‌پرداز؟!

ناصر کنعانی - برلن

طبیعی^۴ طرفه^۵ در میان افکند
بیت شهنامه در زبان افکند
و نیز امیر معزی نیشابوری (درگذشته به سال ۱۱۲۵ میلادی) که گلابه کرد:
تا کی از شهنامه و تاریخ شاهان گهن
تا کی از دیو سفید و رستم سیمرغ و زال

نکته دیگری که می‌باید در ارتباط با نام «شاهنامه» به آن اشاره شود این است که در زبان فارسی امروزی بیش از ۴۰ نام مرکب به چشم می‌خورند که هر یک از آنها با واژه «شاه» آغاز می‌شود بی‌آنکه کوچک‌ترین ارتباطی با شاه به معنای سلطان یا فرمانروا داشته باشد، از جمله:

شاه اختران، شاه اسپرغم (اسپریم)، شاه افسر، شاه آنجم، شاه انجیر، شاه انگبین، شاه آب، شاه باجی، شاه باز، شاه بال، شاه بالا، شاه بانگ، شاه بلوط، شاه بندر، شاه بو، شاه بیت، شاه بیزک، شاه پر، شاه پرک، شاه پسند، شاه تره، شاه توت، شاه تیر، شاه چرخ، شاه چینی، شاه دارو، شاه داماد، شاه دانه، شاه دیوار، شاه راه، شاه رخ، شاه رگ، شاه سوار، شاه سون، شاه سیم، شاه فتر، شاه کار، شاه کلید، شاه غزل، شاه لوله، شاه میوه، شاه نشین

در تمامی این نام‌ها (که بیشتر آنها از دیرباز در زبان فارسی به کار برده می‌شوند) پیشوند شاه به معنای

ما ایرانیان همواره برای این باور بوده و هستیم که حماسه «شاهنامه» تنها اثر ادبی است که فردوسی (زاده در سال ۹۴۰ و درگذشته به سال ۱۰۲۵ میلادی) در قالب مثنوی و در بحر مُتقارب^۸ سروده و از خود به یادگار گذاشته است، و شگفتا که او در همین یک قالب و یک بحر سه‌مناک‌ترین صحنه‌های رزم را توصیف کرده، شیرین‌ترین محافل بزم را به داستان درآورده، لطیف‌ترین راز و نیازهای عاشقانه را زمزمه نموده و پُربارترین پندها و حکمت‌ها را بر زبان رانده. اینگونه است که نام او جاودانه گشته است.

لیک گهگاهی این پرسش بر زبان می‌لغزد که آیا این بزرگمرد ادب پارسی براسستی تنها و تنها به قالب مثنوی و بحر مُتقارب بسنده کرده و اشعار دیگری چون قصیده و غزل و رباعی سروده است؟ پیش از اینکه پاسخی به این پرسش داده شود، بی‌فایده نخواهد بود که به یکی دو نکته درباره واژه «شاهنامه» اشاره شود. نخست اینکه فردوسی خود هیچگاه نام «شاهنامه» را به کار نبرده و این واژه در هیچ یک از ابیات حماسه جاودانی او به چشم نمی‌خورد. تنها عبارت «نامه خسروان» است که گهگاهی به گوش می‌رسد، مانند این بیت:

چو طبعی نباشد چو آب روان
میر سوی این نامه خسروان

نخستین شاعرانی که از واژه «شاهنامه» آنهم به صورت «شهنامه» سخن گفتند، اسدی توسی و فرخی سیستانی بودند. ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی (درگذشته به سال ۱۰۲۷ میلادی، یعنی دوسه سال پس از وفات فردوسی) که از هواداران فردوسی و دوستدار یادگار گرامی‌ای او بود، در بیتهایی چنین به فرزانة توس و شاهکارش آفرین گفت:

به شهنامه فردوسی نغزگوی
چو از پیش گویندگان بُرد گوی

ابوالحسن علی بن جلولوغ فرخی سیستانی (درگذشته به سال ۱۰۳۷ میلادی، یعنی ده دوازده سال پس از مرگ فردوسی) که نظر چندان خوشی به فردوسی و شاهکار او نداشت، در بیتهای در انتقاد از او سرود:

همه حدیث ز محمود نامه خواند و بس
همانکه قصه شهنامه خواندی هموار

پس از اسدی توسی و فرخی سیستانی نیز شاعرانی بودند که از «شهنامه» سخن راندند، از جمله اَزرقی هروی شاعر پارسی‌گوی (درگذشته به سال ۱۰۷۰ میلادی) که گفت:

از قصص‌هایی که در شهنامه پیدا کرده اند

نظم فردوسی به کار آید نه رزم هفت خوان^۹
و مسعود سعد سلمان (درگذشته به سال ۱۱۲۱ میلادی) که سرود:

بدین می‌سزد گر بخندد خرد
ز من خود کجا، کی پسندد خرد
که یک نیمه عمر خود کم کنم
جهانی پر از نام رستم کنم
چه باشد سخن‌های بر ساخته
شب و روز ز اندیشه پرداخته

هرمان اته و یافته‌های او

کارل هرمان اته، خاورشناس و ایران‌شناسی آلمانی بود که بخش بزرگی از زندگانی خود را صرف شناختن و شناساندن ادب پارسی نمود و آثار فراوان و با ارزشی در این زمینه از خود بجای نهاد. هرمان اته در ۱۳ فوریه ۱۸۴۴ در شهر اشترازلوند در شمال شرقی آلمان دیده به جهان گشود و پس از دوران دبستان و دبیرستان تحصیلات خود را در رشته زبان‌شناسی در دانشگاه‌های گرایفس‌والد و لایپزیگ آلمان ادامه داد. او در سال ۱۸۶۵ درجه دکترای خود را در این رشته دریافت داشت و آنگاه در شهر مونیخ به آموختن زبان و ادبیات فارسی و همچنین ترکی و عربی پرداخت. سپس تحصیلات عالی خود را در این زبان‌ها در دانشگاه آکسفورد ادامه داد.

هرمان اته از سال ۱۸۷۵ تا سال ۱۹۱۰ به سمت استاد زبان‌های شرقی در دانشگاه آبرسویث انگلستان به آموزش و پژوهش مشغول بود. در این دوران او همکاری نزدیکی نیز با ادوارد براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶) ایران‌شناس انگلیسی داشت. اته در ۷ ژوئن ۱۹۱۷ در شهر بریستول انگلستان در غربت و تنهایی درگذشت.

هرمان اته صرف نظر از نوشته‌های فراوان درباره شعر و ادبیات فارسی و سخنورانی چون رودکی و فردوسی، ترجمه‌های زیادی نیز از زبان فارسی به آلمانی از خود به جای گذاشت، از جمله ترجمه «روشنایی‌نامه» ناصر خسرو قبادیانی بلخی (۱۰۰۴-۱۰۸۸)، «عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات» ابویحیی زکریاء بن محمد قزوینی (۱۲۰۳-۱۲۸۳) و «شهبستان خیال» محمد بن یحیی فتاحی سیبک نیشابوری (وفات به سال ۱۴۴۸) و همچنین ترجمه رباعیات ابوسعید ابوالخیر و رباعیات ابن سینا. یکی از آثار مشهور این ایران‌شناس «تاریخ ادبیات فارسی» نام دارد که دکتر رضا زاده شفق آن را در سال ۱۳۵۱ به فارسی ترجمه و منتشر نمود.^۸

هرمان اته در سال ۱۸۷۲ از سوی دانشگاه آکسفورد دعوت شد تا در کتابخانه بادلین آن دانشگاه به بازبینی و بررسی نسخه‌های خطی گرانبهای بپردازد که مأمورین و مزدوران انگلیسی (چه ادیب و دانشمند و چه جاسوس و خبرچین) در کشورهای خاور نزدیک به ویژه در ایران و در سرزمین عثمانی، با حيله‌ها و

ترفندهای بسیار از آن خود کرده و بعدها آنها را به آن دانشگاه واگذار نموده و یا بهتر است گفته شود فروخته بودند. سرآمد و پیشکسوت این گونه کارگزاران و گماشتگان دو برادر بودند به نام‌های سِر ویلیام اوزلی (۱۸۴۲-۱۷۶۷) و سِر گور اوزلی (۱۸۴۴-۱۷۷۰) که هر دو ید طولانی در زبان و ادب فارسی داشتند و در دوران فرمانروائی فتحعلی‌شاه یکی از آنها (گور) به عنوان وزیر مختار دولت بریتانیا و دیگری (ویلیام) به عنوان منشی مخصوص و در ایران مشغول خدمت به کشور خود و خیانت به ایرانیان بودند.^۹ این دو برادر از هیچ کوششی برای به دست آوردن نسخه‌های خطی و دیگر اشیاء گرانبهای تاریخی فروگذار نبودند؛ ویلیام به تنهایی ۷۲۵ دست‌نوشته نایاب را تصاحب کرده و آنها را با خود به انگلستان برد.

هرمان اته چندین سال از عمر خود را صرف مطالعه نسخه‌های خطی (به ویژه دست‌نوشته‌های فارسی) نمود و از میان آنها به تذکرها^{۱۰} توجه بیشتری مبذول می‌داشت.^{۱۱} بررسی‌ها و جستجوهای پیگیرانه و موشکافانه او در تذکرها از حسب تصادف متجربه پیدا شدن نه شعر (یک قصیده ۵۴ بیتی، دو غزل، سه قطعه و چهار رباعی) شد که به نام سروده‌های فردوسی ثبت شده بودند. بنا به گفته هرمان اته او این اشعار را در نسخه‌های خطی «انتخاب صد و هفتاد شاعر فارسی»، «مخزن الغرائب» و «آتشکده» که در مجموعه‌ای به نام «کلکسیون اوزلی ۱۹۸» جمع‌آوری شده بودند، پیدا نمود. نسخه خطی «انتخاب صد و هفتاد شاعر فارسی» گلچینی بود از قدیمی‌ترین اشعار فارسی که توسط کاتبی به نام محمد صالح گردآوری و در سال ۱۶۳۳ میلادی به خط شکسته تحریر شده بود. این نسخه قصیده پنجاه و چهار بیتی منسوب به فردوسی را در برداشت.

نسخه خطی «مخزن الغرائب» تذکرای بود از کاتبی به نام شیخ احمد هاشمی و حاوی زندگینامه چند شاعر پارسی زبان. در این تذکره یک قطعه، دو غزل و دو رباعی آورده شده بودند که کاتب آنها را به فردوسی نسبت داده بود.

نسخه خطی «آتشکده» گلچینی از اشعار شاعران فارس بود که گردآورنده‌ای به نام لطفعلی آنها را انتخاب کرده بود. در این مجموعه نیز یک قطعه و دو دو رباعی به نام فردوسی ثبت شده بودند.

هرمان اته پس از تأمل بسیار در صحت و سقم انتساب این اشعار به فردوسی سرانجام بر آن شد که آنها را بازنویسی و تصحیح کرده و در اختیار اهل نظر بگذارد. در این راستا ابتدا تک تک اشعار را تقطیع^{۱۲} و سپس آنها را تحت عنوان «نه سروده از فردوسی» به زبان آلمانی ترجمه نمود. او نهایت مهارت و چیره‌دستی خود را به خرج داد تا در ترجمه‌ها نیز وزن‌ها و قافیه‌ها

رعایت شوند. آنگاه گزارش مبسوطی درباره یافته‌های خود تحت عنوان «فردوسی غزل‌سرا» نگاشته و آن را در ماه مه ۱۸۷۲ به پایان رسانید.

هرمان اته گزارش نهائی و کامل خود را با ذکر همه جزئیات و منابع جهت بحث و بررسی برای آکادمی علوم باواریا در آلمان فرستاد. این گزارش در نخستین روزماه ژوئن ۱۸۷۲ در جلسه آکادمی علوم در شهر مونیخ مطرح گردید. در اسن نوشتار اشعار منسوب به فردوسی که هرمان اته در گزارش خود ذکر کرده بود آورده می‌شوند.

چهار رباعی^{۱۳}

بیا بگوی که پرویز^{۱۴} از زمانه چه خورد
برو بپرس که کسری^{۱۵} ز روزگار چه برد
گراو ممالک گرفت به دیگران بگذاشت
ورین نهاد خزینه به دیگران بسپرد

فردوسی را دلی‌ست دور از تو کباب
وز گریه و سوز سینه در آتش و آب
با یاد تو راحت شُمرد روز جزا
سوزنده چو در دوزخش از بهر عذاب

دوش از سر لطف و بنده پروردن خویش
بنمود طریق مردمی کردن خویش
جرم همه عفو کرد و دستم بگرفت
خندان خندان فکند بر گردن خویش

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد
تا جمع کنی سیم سفید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم تو سرد
با دوست بخور که دشمنت خواهد خورد

دو قطعه^{۱۶}

دو چیز بر تو بی خطر بینم
کان را خطر است نزد هر مهر
دینار چو بر نهی بسر بر تاج
در معرکه جان چو بر نهی مَغفَر^{۱۷}

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم
ز گفتار تازی و از پهلوانی
به چندین هنر شصت و دو سال بودم
که توشه برم آشکار و نهانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان
ندارم کنون نشانی از جوانی
به یاد جوانی کنون مویه دارم
بر آن بیت بوطاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم
دریغا جوانی دریغا جوانی

دو غزل^{۱۸}

شبی در بَرَت گر برآسودی
سر فخر بر آسمان سودمی
قلم در کف تیر بشکستی
کلاه از سر مهر بر بودمی
بقدر از نهم چرخ بگذشتی
به پی فرق گردون بفرسودی
جمال تو گر زانکه من دارمی
به جای تو گر زانکه من بودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی
به درماندگان بربخشودی
فلک گر به زیر نقاب اندرست
وگر زیر پرّ عقاب اندرست
مپندار کو از پی کار تو
به بند خطا و صواب اندرست
اگر بد کنی کيفروش خود بری
نه چشم زمانه به خواب اندرست
بر ایوانها نام بیژن هنوز
به زندان افراسیاب اندرست

یک مثنوی^{۱۹}

شب گذشته که بود از نسیم باد بهار
دماغ روح مُعطر ز بوی مُشک^{۲۰} نثار
ز اکتساب رطوبت مزاج خرم ابر
چنانکه فیض رساندی برابر باد بهار
بروی تقویت روح بود از چپ و راست
صبا^{۲۱} عُبیر^{۲۲} فشان و شمال^{۲۳} لخلخله^{۲۴} دار
من از ملالت هجران به گنج تنهائی
به جیب^{۲۵} خویش فروبرده سرچو بوتیمار^{۲۶}
تنی به خاک مذلت ز بار محنت هجر
دلی بر آتش حسرت ز داغ فرقت یار
به نامرادی هجران ز جان خود به گسی^{۲۷}
ز شادکامی دشمن ز عمر خود بیزار
هزار بار ازین غصه جان رسید به لب
که تا به کی کشم از محنت فراق آزار
بُود که وصل شود یار دیگرم روزی
بُود که عمر برد زحمت از میان به کنار
ز جان گرفته جدائی نه مُرده و نی زنده
ز خویشتن شده غافل نه مست نه هشیار
چنان نمود که بودم نشسته در گنجی
ز هجر با دل پر خون و دیده خونبار
چو جان رفته که آید بسوی تن ناگه
درآمد از دَرَم آن سرو قد سیم عذار^{۲۸}
به خون دلبر بین کر کمان کینه‌وری
خیال غمزه او روح را کند آفگار^{۲۹}
به غمزه ره زن ایمان به طَرّه دشمن
به چهره آفت صبر و به لب بلای قرار

هزار روح مُحیر^{۳۰} به چین زلفش اسیر
هزار طایر قدسش^{۳۱} به تیر غمزه شکار
خُرام^{۳۲} مایه صد جان به جلوه جان بخش
نگاه صاحب صد مَحَن^{۳۳} و غمزه خونخوار
ز فرط شوق چنان مضطرب شدم آن وقت
نه پا شناختم از کفش و نی سراز دستار^{۳۴}
نظر ز آمدنش ساختم که می آمد
که بی تسلی جان فگار^{۳۵} عاشق زار
نه بس تَمَتَّع^{۳۶} گرچه چنان نمود که داشت
ز اختیار جدائی شکایت بسیار
به خنده مایل صلح و به قهر دشمن دین
به عشو رهزن تمکین به غمزه خُصَم و قار
لبش خموش ولی آه سرد با صد عُدَر
عنان ربود ز دست دل گسسته مهار
هزار بار به قربان غمزه اش رفتم
زبان به عُدَر گشته در میانه انکار
مرا ز خویش خجل ساخت با همه تقصر
به گرد آن مُژه گشتم هزار بار هزار
به گرد خال رخش جان هزار بار به گشت
چنانکه گردد بر گرد نقطه پَرگار
هزار مرتبه بر دست و پایش افتادم
به قصد لب بکنم جان به پای او ایثار
ادب اجازت بوسیدنم بداد ولی
به صد نیاز نهادم به پای او رُخسار
ز بس که سودم^{۳۸} بر پای نازکش دیده
ز تیزی مژه‌ام شد هزار جان افگار
نشست پیش من القصّه اوز غایت لطف
به پرسشم بگشود آن دو لعل گوهر بار
که ای کشیده ز اغیار طعنه بسیار
که ای کشیده ز بدگو ملامت بسیار
رمیده گرزتت دل به یاد وصل ووصال
رسیده گر به لب جان ز حسرت دیدار
چگونه می‌گذرانی به گنج تنهائی
چه می‌کنی ز دل خود درون تن بیمار
به هجر در چه مقامی به وصل در چه قدم
به شوق در چه قراری نصیر^{۳۹} در چه مدار
ز هجر در چه کشیدی به جای من سوگند
بگو یکایک و حرفی زمن نهفته مدار
گشود بس دلم از طلعت و ز آرم بند
چو یافتم ز لب او اجازت گفتار
نهان نکردم از او آنچه داشتم در دل
ز درد روز جدائی و محنت شب تار
ز عشق آنچه شنیدم ز خویش و بیگانه
به هجرش آنچه شنیدم ز یار و از اغیار
تمام گفتم و از بیخودی ندانستم
کنم کدام نهان و کنم کدام اظهار

پانویس‌ها

چه شد یقین که چه‌ها کیف برد الم^{۴۰}
به دولت غم او بود بابکم (؟) سروکار
ز تاب آتش بی اختیار آهی زد
ز دیده اشک فرو ریخت همچو ابر بهار
به چهره چند سرشکش روان شد از بهبود
چنانکه آب روان در میانه گلزار
خجل شد از من وافکند سر به پیش از شرم
وفا به داد و ندادش اجازت انکار
به عهد کرد تلافی به وعده داد نوید
به مهر داد تسلی به لطف برد قرار
کدام وعده که دل را دگر نداد به وصل
چه عهد‌ها که نگر دیده تازه دیگر بار
به بزم وصل نشستیم باز هر دو بهم
ز جام عیش شد و باده نوش باده گسار
چو لاله با دل خندان گرفته جام به دست
چو غنچه با دل خندان نشسته با دلدار
هنوز گرم نگردیده در دل آتش شوق
هنوز تیز نگردیده وصل را بازار
ز رشک بد ز دوئی‌ها بخت دشمن طمع
ز مکر گز روش‌های چرخ ناهموار
بعکس آنکه گل از خار سر زند ناگه
برای من ز گل عیش دوست سرزد خار
پدید بر سر من ناگهان خروس سپهر^{۴۱}
چنانکه قابض ارواح^{۴۲} بر سر بیمار
هزار جای برآورد بانگ آوازش
چو مردگان نو بشوند زنده روز شمار
چو آن بدید دلم شد جراحتش تازه
ز راه دیده‌روان ساخت اشک چون گلنار^{۴۳}
چو جام باده دلم گشت غرق خون جگر
چو زهر خند لبم گشت جفت ناله زار
چنان شدم که شد از غصه مردنم اولی^{۴۴}
چنان شدم که شد از درد هوزدن^{۴۵} دشوار
دلم چنان ز خود آزرده شد که خواست ز قهر
ز جان خویش برآورد دست خویش به کار
شدن ز درد دل از سینه بر کشید نه آه
که کردنی ست ز آئینه سپهر غبار

۱. مثنوی به نوعی شعر گفته می‌شود که برای سرودن داستان‌های طولانی به کار می‌آید و از این رو دارای ابیات زیادی است. یکی از ویژگی‌های مثنوی این است که هر یک از بیت‌های آن دارای قافیه‌ای جداگانه می‌باشد.
۲. بحر مُتقارب وزنی است در شعر فارسی که بیشتر برای سرودن داستان‌های حماسی به کار گرفته می‌شود. مانند این مصرع مشهور «به نام خداوند جان و خرد».
۳. خوان به معنای سُفره و بساط پذیرایی است، و خان به معنای جا و جایگاه و مکان. از این رو «هفت خان» رستم درست است و نه «هفت خوان» رستم.



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

We provide the following services:

- * Mental Health Services
- * Educational Classes on Parenting
- * Alzheimer + Dementia Education
- * Crisis Counseling Assistance + Training
- * Social Services Linkage

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان،

و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه

گروه های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می باشد.

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

۴. خوشمزگی و شوخی

۵. تازه و خوشایند

۶. برای نمونه: به اسپانیایی (El Libro de los Reyes)، به آلمانی (Buch der Könige)، به انگلیسی (The Book of Kings)، به ایتالیایی (Il libro dei re)، به فرانسوی (Le Livre des Rois) و به هلندی (Het Boek der Koningen).

۷. این منظومه بر اساس چند نسخه خطی که در کتابخانه آکسفورد موجود بودند در سال ۱۸۸۷ به زبان آلمانی ترجمه و در شهر وین منتشر شد.

۸. فهرست رسالات و کتاب های پژوهشی هرمان آته در ارتباط با ادبیات کلاسیک فارسی طولانی تر از آن است که بتوان آن را در اینجا آورد. در کتاب «تاریخ ادبی ایران» اثر ادوارد براون و نیز در فرهنگ نامه ایرانیکا اطلاعات فراوانی در این زمینه وجود دارند.

۹. از جمله خیانت های سرگور اوزلی تدوین عهدنامه گلستان در ماه مارس ۱۸۱۲ میلادی بود که آن را در ماه اکتبر سال بعد به مهر و امضای شاه آراست. طبق این عهدنامه حق حاکمیت بر قفقاز و ارمنستان و همچنین مناطق غربی گرجستان در ساحل دریای سیاه از ایران سلب و به امپراتوری روسیه تزاری واگذار شد. از آنجا که این عهدنامه در روستائی به نام گلستان در قفقاز به امضاء رسید به همین نام نیز مشهور گشت.

۱۰. تذکره به کتابی می گویند که در آن زندگی نامه شاعران آورده می شود و سخن از اشعار آنان است. معنای لغوی تذکره به یاد آوردن و به یادگار داشتن می باشد.

۱۱. هرمان آته نتیجه پژوهش ها و جستجوهای گسترده خود را در سال های بعد در چند مجلد مفصل تحت عنوان نسخه های خطی فارسی، عربی، هندوستانی، ترکی و پشتو منتشر نمود.

۱۲. تجزیه کردن شعر به اجزا و ارکان عروضی برای معین کردن موزون یا ناموزون بود شعر (فرهنگ معین).

۱۳. رباعی کوتاه ترین قالب نوعی شعر فارسی است که چهار مصرع را دربر می گیرد. معمولاً جز مصرع سوم دیگر مصرع ها هم قافیه هستند.

۱۴. خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی (از سال ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی)

۱۵. انوشیروان شاهنشاه ساسانی (از سال ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی)

۱۶. قطعه نوعی شعر فارسی است که دارای ابیات کمی است که همه آنها دارای یک وزن و یک قافیه هستند. موضوع قطعه معمولاً یک داستان کوتاه و یا یک پند اخلاقی است.

۱۷. کلاه خود آهنی

۱۸. غزل به نوعی شعر می گویند که تعداد ابیات آن بیشتر از پنج و کمتر از پانزده است. مضمون بیت ها معمولاً مستقل از یکدیگر می باشد. غزل بیانگر احساسات و عواطف و زیبایی ها و کمالات معشوق (آسمانی یا زمینی) شاعر است.

۱۹. نگاه کنید به زیر نوشت شماره ۱.

۲۰. نافه آهوی ختائی ۲۱. نسیم ملایم و خنکی که سوی شمال به سمت خاور می وزد.

۲۲. عطر خوشبویی از صندل و گلاب و مشک

۲۳. نسیم مطبوعی که از سمت شمال می وزد.

۲۴. ماده خوشبویی از عطرها ی گوناگون (از جمله مشک و لادن و کافور)

۲۵. گریبان، یخه (یقه)

۲۶. بوتیمار یا غمخورک، پرنده ای که همواره غم از این دارد که آب دریا تمام شده و او از تشنگی جان دهد.

۲۷. کوتاه نوشت گسیل (روانه ساختن کسی به جایی)

۲۸. سیمین رخسار ۲۹. خسته و آزاده خاطر

۳۰. سرگشته ۳۱. طایر قدس: جبرئیل

۳۲. رفتاری ناز و زیبا ۳۳. غم ها و اندوه ها

۳۴. پارچه ای که به دور سر به پیچند. ۳۵. فگار = افکار: سرگشته و خسته دل

۳۶. برخورداری و بهره گیری ۳۷. تسلیم و فرمانبرداری

۳۸. سائیدم ۳۹. یار و یاور

۴۰. دردمندی ورنجیدگی ۴۱. خورشید

۴۲. گیرنده جان ها، عزرائیل ۴۳. شکوفه و گل انار (خون به جای اشک)

۴۴. (اولا) بهتر و سزاوارتر ۴۵. دست بردها ن زدن و فریاد کشیدن

مرد آن است که وقتی می‌تواند و قدرت دارد، نرزد!

احمد قایمی

اتاقی بردند. نیم ساعت بعد رئیس کل شهربانی بالایی سرم ایستاده بود و سوال می‌کرد. بلافاصله مرا در بیمارستان شهربانی بستری کردند. چند روز یادم نیست. بالاخره معالجه جواب داد و این پشت آش ولاش برایم ماند. در این مدت خانم تیمسار دیوار به دیدنم آمد و برایم شیرینی آورد.

روز مرخصی سرهنگی همراهم بود. ابتدا مرا برد به منزل تیمسار و سپس راهی گاراژ شدیم و گفت من تا قوچان همراه تو هستم. خلاصه وقتی به قوچان رسیدیم مستقیم به شهربانی رفتیم. رئیس شهربانی پا دیدن من همراه سرهنگ که حتماً از بازرسی کل آمده بود، از ترس مثل بید می‌لرزید و بدون اینکه اجازه دست پایین آوردن به رئیس شهربانی بدهد گفت، من رفتم اگر نتوانی رضایت این بچه را بگیری دودمانت به باد رفته و خودش به مسافرخانه رفت و من منزل دایی.

فردا اول وقت در اتاق رییس، گفت چطور می‌خواهی این بچه را راضی کنی. گفت در مشهد منزلی ۵۰۰ متری دارم ۱۰ هزار تومان می‌خرند. حاضرم به نامش کنم یا بفروشم پولش را بدهم. سرهنگ پرسید کدام را می‌خواهی. گفتم هیچکدام فقط بدون اینکه در خارج از شهربانی کسی بفهمد یک تلافی کوچک کنم پولش هم مال خودش. پرسید چه جوری گفتم آخر شب که مغازه‌ها همه بسته و پاسبان‌ها بیکار، همه را در داخل حیاط زندان جمع کنید. من در حضور آنها و اون چهار روستایی که به من کمک کردن یک سیلی، فقط یک سیلی جانانه به گوش رییس شهربانی می‌زنم و می‌رم پی کارم. سرهنگ گفت، بچه شنیدم بیکاری. پول را بگیر و زندگی‌ات را بساز. گفتم اگر قرار است من رضایت بدم، شرط من این است.

مجبور شدند اجتماع خواسته شده را تشکیل بدهند. حدود ساعت ۱۰ بود. چشم در چشم همه پاسبان‌ها که برای خوش خدمتی مرا به این روز انداخته بودند، دوختم. پیراهن را کندم. با نشان دادن پشتم به ملکی گفتم، فحش مادر به کسی نده خودت مادر داری. رفتم روبروی رییس شهربانی ایستادم. پاها را گشاد گذاشتم و شروع کردم دست‌ها را تف مالی کردن که ضربه کاری باشد. رئیس شهربانی چشم‌هایش را بسته بود و مثل بید می‌لرزید. گفتم، جناب نگاه کن من مرد نیستم، ولی خواهرزاده آژان ابوالفضل‌ی‌ام. مرد آن است که وقتی می‌تواند و قدرت دارد، نرزد! من تو را به یک تار موی سفید خانم تیمسار مبصر که برایم مادری کرد، بخشیدم. پولت هم مال خودت، و از شهربانی زدم بیرون و رفتم منزل دایی. عمه گفت چرا پول را نگرفتی؟ ولی دایی از خوشحالی چهره‌اش باز شد.

اول صبح احضار شدم. سرهنگ گفت باید بریم

و در حضور رییس شهربانی و ستوان ملکی با چوب آلبالو به جانم افتاد. مرتب توصیه می‌شد که مواظب باشن تا جای کتک‌ها روی تنم نماند. این ماجرا یک هفته ادامه داشت.

در زندان چهار زندانی روستایی که با خود تریاک داشتند، من با تن کتک خورده و بدن درد شدید افتاده بودم و آنها سعی می‌کردند با دود و خوراندن تریاک به من کمک کنند تا دردم کمتر بشود.

ساختمان شهربانی یک خانه‌ای اجاره‌ای بود که قسمتی از آن را به زندان اختصاص داده بودند و صاحب خانه هم خانواده ابراهیمی بود. شب پنجم با وجود حال خراب به دستشویی که در انتهای محوطه زندان قرار داشت رفتم. دیوار ۸ متر ارتفاع داشت به خاطر همین نگهداری نداشت. آجرها هم بند کشی نشده بود. با پای برهنه خودم را بالا کشیدم. درگاراژ آذری کامیونی کنار دیوار پارک بود. به قسمت بار که گندم یا جو بار داشت پریدم و در کوچه کاروانسرا را آهسته آهسته باز کردم و زدم بیرون. حالا مانده بودم کجا برم. رفتم منزل دایی. به سختی خودم را انداختم داخل حیاط و دیگر چیزی نفهمیدم. با گریه عمه‌ام بیدار شدم. دایی سراپا حیرت زده مرا نگاه می‌کرد. گفت، شنیدم کتک خورده‌ای، نه؟ که این طور!

خواستند پیراهنم را در بیاورند، نشد چون با خون به تن چسبیده بود. دایم گفت انگار که اصلاً اینجا نیامده‌ای، برو تهران مستقیم منزل تیمسار مبصر، رییس کل شهربانی خودت را نشان بده. ببین چی می‌شه.

نصف شب مرا وسط بارهای گندم گاراژ حاجی جوهرچی خواباندند و بعد از ۴۸ ساعت درد و رنج به تهران رسیدم و به هرزحمتی بود منزل تیمسار مبصر را پیدا کردم به نگهداری دم در گفتم با خانم تیمسار کار دارم. گفت امکان ندارد! این قدر حامله بد بود و فریاد می‌زد که نگهداری دیگری از آمد و گفت خانم فرمودند بگذارید بیاید. خواستند تفتیش کنند چیزی نداشتیم. خانم تیمسار پای پله‌ها منتظرم بودم.

رفتم جلو گفتم خانم من در بچگی مادرم را از دست دادم، ولی مادرها را می‌شناسم. شما هم یک مادری. من هم یک فرزند. اجازه می‌دی فقط پشتم را به شما نشون بدم. هرچه سعی کردم پیراهنم را در بیاورم، در نیامد ولی پاره شد.

خانم فریاد زد و رفت داخل ساختمان. مرا به

در تماس حضوری صحبت از غیرت بچه‌های قوچان شد که فراوان بود ولی دیگر نیست و به قصه پیوسته. حتماً آژان ابوالفضل‌ی یا به قول مردمان آن زمان آژان ابوالفضل‌ی درجه‌دار شهربانی قوچان که هیبت یک ژنرال را داشت به یاد دارید. آژان با هیکل چهارشانه همیشه لباس شیک و اتوکشیده بر تن و چکمه‌های واکس خورده به پا داشت. او که هرگز با خود اسلحه حمل نمی‌کرد، با سیبل خوش حالت و ابروانی پر پشت از چنان هیبت و شکوهی برخوردار بود که همه را به احترام وامی‌داشت. خلاف کاران هم سعی می‌کردند با او روبرو نشوند.

برخلاف پاسبان‌ها اهل تلکه هم نبود. رؤسای شهربانی همیشه در سایه او به کار مشغول بودند. ضمن اینکه با بودن او مشکل کارها برطرف می‌شد ولی باطناً احساس حقارت می‌کردند و دنبال فرصت بودند که از شرش خلاص شوند. آژان خواهرزاده‌ای داشت به نام رحیم که بچه آرام و مودبی بود. روزی سر چهارراه شهربانی جمعی از بچه‌های دبیرستان جوینی جمع بودیم، رحیم رسید و سلام داد و بدون اینکه از موتور پیاده شود با یکی از بچه‌ها مشغول صحبت شد. برای اولین بار یک افسر ستوان دو به نام ستوان ملکی که در حالی که معاون شهربانی بود کلاه افسران راهنمایی را به تن داشت با رحیم روبرو شد و به رحیم چیزی گفت که ما چون دور شدیم، نشنیدیم و رحیم هم جواب داد و یکی بدو شروع شد. ستوان یک سیلی به گوش رحیم زد. او هم از موتور پیاده شد و افسر را از زمین کند و با لگد داخل جوی آب انداخت. در یک چشم به هم زدن چند پاسبان خود را رساندند و کشان کشان او را بردند.

مدت‌ها از او بی‌خبر ماندیم. حدود یک ماه بعد رحیم در حالی پیدا شد که یک سرهنگ شهربانی از تهران او را همراهی می‌کرد. یک هفته گذشت تا سرهنگ رفت و رحیم تنها ماند. به اصرار به منزل هاشمی رفتیم و چگونگی را پرسیدیم.

اما ماجرا: رحیم گفت او به مادر من فحش ناموس داد در حالی که مادرم مرده بود. یک لحظه حس کردم هیچ جا را نمی‌بینم از موتور پایین آمدم و ستوان را زیر کتک گرفتم. وقتی مرا بردند، دایم به شدت برافروخته بود. هیچ دخالتی نکرد و گفت هرچه قانون حکم می‌کند با او رفتار کنید. مرا بازداشت کردند. ساعت ۹ شب مرا به حوض پر آب پرتاب کردند

تهران تیمسار تو را خواسته است. ناچار رفتم خیلی از کار من راضی بود. گفت چقدر درس خوانده‌ای؟ گفتم تا کلاس چهارم. گفت برو تقاضای استخدام را پرکن. استخدامت می‌کنم و درگارد شهربانی نگهت می‌دارم. این خواست خانم من است. گفتم ببخشید این لباس با روحیه من نمی‌سازد. بالاخره گفت پس برو از خانم خداحافظی کن. هزار تومان هم به زور به من داد و گفت برای مخارج سفر. قبول کردم. بچه‌ها که این حرف‌ها را شنیدند، دهان‌شان باز

مانده بود. بعد رحیم گفت اگر کسر شأن تان نمی‌شود امروز عصر همه در بستنی‌فروشی اصغر گل مهمان من. و رفت.... ما همگی حیرت‌زده برج‌ماندیم. یکی او را تأیید می‌کرد و دیگری گفت که دیوانه است. هرکس چیزی گفت و کار او را تعبیری کرد، از جمله خودم که بعد ۸۷ سال سن باور نمی‌کنم که این اتفاق در شهر من افتاده باشد. ولی در طول تاریخ زمانی که می‌خوانیم کوروش کبیر پادشاه ارمنستان را که دست‌نشانده خودش بود و شورش کرده بود، پس از شکست بخشید و ابقا کرد؛ مردم ژاپن را دیدم که به

خاطر صلاح همه مردم، انتقام بمباران هیروشیما را نگرفتند؛ مردمان کوچک اندام ویتنام را می‌بینم که پس از پیروزی هرگز به انتقام نیندیشیدند و بالاخره نلسون ماندلا ی بزرگ.... را؛ ولی چرا عده‌ای به محض رسیدن به قدرت، اولین برنامه‌شان انتقام سخت است، بدون اندیشه به تبعات آن. حال می‌فهمم این رحیم یک لاقبای ما هم مردی بوده مردستان. کاش زنده مانده باشد. اینهم ذکر خاطره‌ای برای عزیزی که هنوز فراموش نکرده: قوچا قوچا قوچا اند....

رنجبر امیری مردی با حافظه‌ای درخشان از تاریخ و فرهنگ

محمد ابراهیم رنجبر امیری قدیمی‌ترین روزنامه‌فروش ایران محسوب می‌شد که در فروردین ۱۳۹۸ چشم از جهان فرو بست.

محمد ابراهیم رنجبر امیری متولد سال ۱۳۰۷ است که از سال ۱۳۱۶ کار فروش روزنامه را در تهران آغاز کرد. وی دارای خاطرات متعددی از فضای مدیریت و فروش مطبوعات در ۷۸ سال گذشته است و با حافظه‌ای فوق‌العاده، روایتی متفاوت از روزنامه‌های ایران به‌ویژه روزنامه‌های اطلاعات و کیهان را در این نشست ارائه کرد.

این روزنامه‌فروش قدیمی از زندگی خود این‌طور یاد می‌کند: تعریف می‌کرد: در امیرکلاهی بابل متولد شدم و شغل پدرم کشاورزی بود. او با این که سواد زیادی نداشت و تنها عم‌جزء را می‌دانست، کشاورز خوب و موفقی بود و برای موفقیت هم ولایتی‌های خود و با سواد شدن آنان تلاش می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که بخش بزرگی از باغ چند هزار متری خود را به اداره فرهنگ و معارف آن زمان - آموزش و پرورش فعلی - واگذار کرده

بود تا بچه‌های روستای امیرکلا بتوانند در آن درس بخوانند. خودش هم در فصلی که کار کشاورزی نبود، به صورت رایگان در مدرسه خدمت می‌کرد و بابت این خدمت و اجاره این املاک، هیچ پولی دریافت نمی‌کرد.

همان سال‌ها پدر و مادرم اختلاف پیدا کردند و از هم جدا شدند و من زیر دست زن بابایی قرار گرفتم که سن و سال زیادی نداشت و وقتی که یک فرزند دختر و یک فرزند پسر آورد، دیگر تاب تحمل یکدیگر را نداشتیم و من مجبور شدم از دست زن بابا به تهران فرار کنم. آن موقع امیرکلا در چهار کیلومتری بابل قرار داشت و الان به

هم چسبیده‌اند. وقتی به تهران رسیدم، دو ماهی در این شهر سرگردان بودم تا توانستم مادرم را پیدا کنم. آن وقت‌ها تهران مثل حالا نبود که ابتدا و انتهایش مشخص نباشد، یک سوله‌زار و دروازه یوسف‌آباد و از بالا هم دوراهی یوسف‌آباد بود که الان به میدان سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف است. در قدیم بالای این میدان یک آسیاب بود که به آسیاب گاو میشی معروف بود. ما از لاله‌زار به همراه چند نفر از دوستانم پیاده می‌رفتیم و آب‌تنی می‌کردیم. یوسف‌آباد یک قریه کوچک بود و از آنجا تا ونک بیابان بود.

من اولین روزنامه‌فروش نیستم. از من قدیمی‌تر هم بودند. ... در اوایل کارم حدود یک سال و نیم با برادران روزنامه‌فروش همسایه به نام‌های کریم و رحیم کار می‌کردم و پس از آن با وجود سختی‌های فراوان، در گوشه خیابان‌های مختلف بساط می‌کردم. چون جثه کوچکی داشتم، خیلی‌ها مرا اذیت می‌کردند و بارها کتک خوردم اما گلیم را از آب بیرون کشیدم و توانستم کارم را ادامه بدهم. سال‌ها بعد وقتی

ازدواج کردم، زمینه استخدام در اداره دارایی فراهم شد، اما من باید با ۲۴۰ تومان یک خانواده سه نفره را اداره می‌کردم. قبل از اینکه دارایی بروم، بعد از ظهرها از ساعت ۲ در روزنامه‌ها کار می‌کردم، مثلاً برای روزنامه‌های صبح امروز، فرمان و ملیون به خبرگزاری پارس می‌رفتم، بولتن اخبار را می‌گرفتم به سردبیر می‌دادم و تا ساعت ۱۰ شب، کارهای سرپایی را انجام می‌دادم. من سواد زیادی نداشتم. وقتی شمال بودم تا کلاس دوم ابتدایی درس خواندم و قبل از اینکه به تهران بیایم، یک ماهی کلاس سوم را خوانده بودم اما می‌توانستم خبرها را بخوانم. هر وقت بیکار می‌شدم، داستان‌های مجله اطلاعات هفتگی را مطالعه می‌کردم. سال ۱۳۳۰، امتحان دادم و گواهی‌نامه ششم ابتدایی را گرفتم و پس از آن هم تا مقطع دبیرم درس را ادامه دادم اما متأسفانه روزی که امتحان ریاضی داشتیم روزی بود که در وزارت دارایی استخدام شده و نتوانستم سر جلسه امتحان بروم و نشد دبیرم بگیرم.

رنجبر امیری می‌گوید در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ بارها تصمیم گرفتیم اتحادیه روزنامه‌فروشان را تشکیل دهیم، اما روزنامه‌های اطلاعات و کیهان همواره کارشکنی‌هایی در ایجاد چنین تشکلی ایجاد می‌کردند و دو مرتبه تشکیل چنین سندیکایی را برهم زدند.

پس از آنکه روزنامه کیهان فروش خود را به دست روزنامه‌فروشان سپرد، مدتی ما را جمع کرد و گفت من دو برابر به شما پول می‌دهم تا بگویید «اطلاعات، کیهان»، بلکه اول بگویید «کیهان» و بعد نام اطلاعات را بیاورید.



در طول ۱۲۰۰ سال گذشته، در هر سده‌ای شاعران بزرگی در ایران ظهور کرده‌اند و می‌توان گفت که همواره در هر شهری و هر نسلی شاعران پارسی‌گوی می‌زیستند و می‌سرودند. از میان هزاران شاعری که در طول این ۱۲۰۰ سال آمده‌اند و رفته‌اند، اگر بخواهیم پنج نفر را به عنوان بزرگ‌ترین شاعران ایران زمین برگزینیم، بی‌گمان فردوسی یکی از آنهاست و شاید هم سرآمد همه آنها. این نظریک نفر یا دونفر نیست. بلکه مقام والای شاهنامه فردوسی در ترازوی تاریخ سنجیده شده و از این آزمون سخت سرافراز بیرون آمده است. زنده‌یاد محمدعلی فروغی فردوسی را همراه با مولوی و سعدی و حافظ، ارکان اربعه شعر فارسی نامیده است.

چندی پیش من فهرستی تهیه کردم از کتاب‌های کلاسیک فارسی که در طی قرون به فردوسی و شاهنامه اشاره کرده‌اند. تعداد این کتاب‌ها از قرن پنجم تا قرن سیزدهم هجری قمری به ۸۵ می‌رسد و این آمار به این ترتیب است:

- ۷- کتاب در قرن پنجم (غزنویان و سلجوقیان)؛
- ۱۷- کتاب در قرن ششم (سلجوقیان و اتابکان، غوریان و خوارزمشاهیان)؛
- ۱۹- کتاب در قرن هفتم (خوارزمشاهیان و ایلغانیان)؛
- ۱۱- کتاب در قرن هشتم (جلایریان، مظفریان، سربداران و امرای کرت)؛
- ۱۱- کتاب در قرن نهم (تیموریان، و سلسله‌های قراقویونلو و آق قویونلو)؛
- ۵- کتاب در قرن دهم (صفویان)؛ ۸ کتاب در قرن یازدهم (صفویان)؛

۲- کتاب در قرن دوازدهم (افشاریه و زندیه)؛

۵- کتاب در قرن سیزدهم (قاجاریه).

در این مقاله سراغ چند شاعر کلاسیک فارسی می‌رویم و از نظرات آنان درباره فردوسی و شاهنامه بهره‌مند می‌شویم.

فرخی سیستانی (درگذشته ۴۲۹ ه.ق) در دیوان اشعارش شش بار به شاهنامه فردوسی اشاره کرده است، از جمله:

گفتا چُنو دگر به جهان هیچ شه بُود؟

گفتم ز من می‌رس، به شهنامه کن نگاه
فرخی شاعری بود هم‌عصر فردوسی. از اشارات او معلوم می‌شود که در همان زمان فردوسی، شاهنامه فردوسی به همین عنوان شاهنامه آوازه داشت و حتی شاهنامه خوانی رایج بود. چون فرخی می‌گوید:

ز شاهان چنو کس نپورود چرخ

شنیدستم این من ز شهنامه خوان
همچنین فرخی پاسخ کج‌اندیشانی که شاهنامه را دروغ و افسانه می‌خوانند، چنین می‌دهد:

گفتا که شاهنامه دروغ است سر به سر
گفتم تو راست‌گیر و دروغ از میان بکاه
فرخی می‌گوید که ای منفی‌باف، اگر راست و نیکو بیندیشی در داستان‌ها و اشعار شاهنامه حقایق و آموزه‌هایی را خواهی یافت که به کمک آنها می‌توان دروغ و بداندیشی و بدگویی و بدکاری را هم از خود و هم از جامعه پاک کنی.

عنصری بلخی (درگذشته ۴۳۱ ه.ق) که معاصر فردوسی و ملک الشعرای دربار سلطان محمود غزنوی بود در دیوان شعرش به شاهنامه اشاره می‌کند که باز از شهرت فردوسی در روزگار خود خبر می‌دهد:

به شاهنامه چنین خواندم که رستم زال
گهی بشد ز ره هفت‌خان به مازندر
اسدی طوسی نخستین شاعری بود که به تقلید شاهنامه منظومه‌ای با عنوان گرشاسب نامه (۴۵۸ ه.ق) سرود و در آن می‌گوید:

فردوسی در گفتار و داوری شاعران دیگر

رسول سرخابی

که فردوسی طوسی پاک مغز
بداده است داد سخن‌های نغز
به شهنامه گیتی بیاراسته است
بدان نامه نام نکو خواسته است
اسدی طوسی نیز یک لغت‌نامه تألیف کرد و در آن بارها از اشعار شاهنامه به عنوان شاهد لغات آورده است.

عثمان مختاری (درگذشته ۵۱۳ ه.ق) بخش‌هایی از داستان ستم و اسفندیار را در مثنوی خود با نام شهریار نامه گنج‌انیده و نیز در دیوان شعرش این ابیات را در حق فردوسی سروده است:

گرچه مردم ز عمر برگذر است

عمر ثانی مدایح شعر است

زنده رستم ز شعر فردوسی است

ورنه زودر جهان نشانه کجاست؟

عنصری را ز زر محمودی

آن چنان شعرهای بی‌بهاست.

به عبارت دیگر، فردوسی شاعر عمر ثانی و جاودانه دارد و رستم و قضايل او را هم شاهنامه فردوسی زنده نگه‌داشته است و تفاوت فردوسی با شاعران درباری چون عنصری در این بود که خلعت و زروطلاي پادشاهان این اشخاص را به آفرینش شعر دعوت می‌کرد ولی فردوسی گوهری دیگر بود.

مسعود سعد سلمان (درگذشته ۵۱۵ ه.ق) منتخباتی از شاهنامه را تدوین کرده بود که باز محبوبیت شاهنامه را میان مردم آن روزگار نشان می‌دهد. او همچنین در دیوان شعرش این بیت را راجع به فردوسی دارد:

خواجه بنو نصر پارسی که جهان

هیچ همتا نداردش ز مهان

این دو بیت به انوری ابیوردی (درگذشته ۵۸۳ ه.ق) نسبت داده‌اند:

آفرین بر روان فردوسی

آن سخن آفرین فرخنده

او نه استاد بود و ما شاگرد

او خداوند بود و ما بنده

ظهیر فارابی (درگذشته ۵۹۸ ه.ق) این رباعی را در حق فردوسی سروده است:

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن

هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن

فردوس مقام بادت ای فردوسی

انصاف که نیک داده‌ای داد سخن

نظامی گنجوی، یکی دیگر از شاعران بزرگ پارس که تأثیر زیادی از فردوسی یافته بود، در کتاب‌هایش چندین بار به فردوسی اشاره کرده است. از جمله در مثنوی شرفنامه (۶۰۷ ه.ق) این بیت را درباره فردوسی سروده است:

سرخگوی پیشینه دانای طوس

که آراست روی سخن چون عروس

عطار نیشابوری از عارفان و شاعران بزرگ پارسی که در حمله چنگیزخان و مغولان به ایران در شهرش نیشابور به سال ۶۱۸ ه.ق به قتل رسید در کتاب مصیبت‌نامه این بیت را در تمجید «شعر چون شکر» فردوسی سروده است:

باز کن چشم و ز شعر چون شکر

از بهشت عدن فردوسی نگر

او همچنین در مثنوی اسرارنامه (که گویند نسخه‌ای از آن را به مولوی جوان هدیه کرده بود) داستان نماز خواندن شیخ ابوالقاسم گرگانی بر جنازه فردوسی را (به علت اینکه فردوسی ستایشگر پادشاهان و پهلوانان زرتشتی ایران باستان بود) نقل کرده است ولی خود عطار چنین نظر داده است که «ابوالقاسم که بُد شیخ اکابر، جایگاهش «بر فردوسی اعلی» است.

ابن یمن فریومدی (درگذشته ۷۶۹ ه. ق) در دیوانش راجع به فردوسی آورده است:
سکه‌ای کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند
تا نپنداری که کس از زمره فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او دگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشاند...

آری، واقعاً که زبان و ادب فارسی پس از یورش اعراب افول کرده بود ولی فردوسی باریگران را به مرتبه‌ای رفیع رسانید و شاهنامه او در دورانی که خلفای عرب، زبان عربی را ترویج می‌دادند غرور ملی ایرانیان و ارزش ادب و زبان پارسی را تثبیت کرد.

عبدالرحمان جامی (درگذشته ۸۹۸ ه. ق) در کتاب بهارستان به فردوسی چنین اشاره کرده است:
«فردوسی رحمه‌الله، وی از اهل طوس است و فضل و کمال او ظاهر. کسی را که چون شاهنامه نظمی بُود چه حاجت به مدح و تعریف دیگران...»

این سخن جامی مناسب خوبی است برای پایان دادن این مقاله. فردوسی با شاهنامه‌اش چه نیازی به مدح و تعریف و تمجید دیگران دارد.

یافته است:
مگش مورکی را که روزی کش است
که او نیز جان دارد و جان خوش است
در گلستان سعدی (۶۵۶ ه. ق) هم می‌خوانیم:
«یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست به تظاول مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرد... باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون.
وزیر ملک را پرسید: هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟

گفت: آنچنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.
گفت: ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان چرا می‌کنی؟
مجد خوافی در کتاب روضه خلد (۷۳۷ ه. ق) می‌نویسد: «اگر سخن فردوسی نبود، داستان ملوک عجم و حدیث مردی رستم چون زبان دردها نیفتادی.
اگر شاهنامه نبودی چنین به وصف بزرگان ایران زمین بزرگی خسرو که کردی بیان؟
ز مردی رستم که دادی نشان؟»

مولانا جلال‌الدین (درگذشته ۶۷۲ ه. ق) در غزل مشهور
بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ادامه می‌دهد:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
آرزوی عارف «انسان کامل» است و این نشان می‌دهد که مولانا رستم را انسان کامل می‌دانست و نمونه جوانمردی و فتوت که در ریشه‌های ژرفی در تصوف دارد.

سعدی شیرازی هم از شاهنامه تأثیر فراوانی یافته بود و به عبارات آن بسی اشاره کرده است. از جمله در بوستان (۶۵۵ ه. ق) می‌گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

استاد جلال خالقی مطلق صورت اصلی این بیت فردوسی را در نسخه قدیمی شاهنامه چنین

Addiction, CoDependency, Recovery

Detox, Residential, Out Patient and Intervention Services

درمان و بهبودی از هر اعتیاد و وابستگی‌های متقابل



رهایی

OMID e IRAN TV

Every Thursday, at 4:15 - 5pm



مشاور ترک اعتیاد از الکل، مواد مخدر، قمار، پر خوری، ترک سیگار و وابستگی‌های متقابل

Relapse Prevention, as well as Combined Family Groups, Yoga, Meditation, Coaching & Acupanture Services

با امکانات خانه‌های بازپروری تا بهبودی کامل با همکاری روانشناسان و روانپزشکان متخصص به بیمارهای اعتیاد و وابستگی

Transforming Life Center, Inc.

LA: 818.590.0134

OC: 949.910.3585

www.TransformingLifeCenter.com



گفتگویی با

سیامک فرح بخشیان

مؤسس و مدیر کمپانی اینفوآسترت

گفتگو و برگردان متن به فارسی: شاهرخ احکامی

با تأسف بسیار خبر شدیم که چندی پیش سیامک فرح بخشیان، مؤسس و مدیر کمپانی اینفوآسترت، چشم از جهان فرو بست. «میراث ایران» با او گفتگویی در شماره پاییزی خود در سال ۱۹۹۱، داشت. اکنون با گرمی داشت یاد او این گفتگو باز نشر می شود.

یکی از خوش شانسی های من از زمان بنیاد «میراث ایران» آشنایی با نخبگان و برجستگان ایرانی در رشته های گوناگون فرهنگی، پژوهشی، هنری، اقتصادی و اجتماعی بوده است. سال ها است که از طریق ایمیل با سیامک فرح بخشیان، از نخبه های عرصه تکنولوژی در آمریکا آشنایی دارم و شاهد عشق و علاقه وافر این شخصیت موفق، به ایران و فرهنگ ایرانی بوده ام. در خط خط نامه های او می توان دفاع شجاعانه اش از حفظ سنت ها و رسوم ایرانی را دید. با وجود اینکه این جوان نازنین را تا کنون ندیده ام، اما گویی سال هاست با او آشنایم و همواره او را چون یار و یاور در صیانت فرهنگ و حیثیت ایران در کنار خود داشته ام. رفیقی نادیده که به رفاقت و دوستی اش افتخار می کنم. شاید شما هم با خواندن این گفتگوی صمیمانه، ضمن تحسین این شخصیت، با من هم رأی گردید

شاهرخ احکامی

لطفاً مختصری از دوران کودکی، مهاجرت به آمریکا و تحصیلات تان بگویید.

در تهران در یک روز برفی ماه ژانویه به دنیا آمدم. در آن زمان پدرم در کنار کار معیشتی، مشغول تحصیل برای اخذ فوق لیسانس بود. او مثل هر مورد دیگر زندگی، در تحصیلاتش چنان درخشید که برای مدرک دوم فوق لیسانس او را به آمریکا فرستادند. در این سفر پدرم فوق لیسانس و دکترایش را گرفت. من در سنین سه تا شش سالگی در آمریکا زندگی کردم و پس از اتمام تحصیل پدرم به ایران بازگشتیم. کلاس اول ابتدایی را در تهران شروع کردم. ما به دلیل تحصیلات پدر به آمریکا رفته بودیم و طبیعی بود که به خاطر ادای دین به کشورمان ایران، دوباره به آن سرزمین برگردیم. چرا که تحصیلات عالی پدرم در واقع هدیه ای بود که آن سرزمین به ما داده بود. من به مدرسه رویا که مرحوم دکتر پریخ بهنام آن را اداره می کرد رفتم. فلسفه دکتر پریخ بهنام در تربیت کودکان این بود که هر کودک را بایستی به صورت فردی نه به صورت جمعی و گروهی تعلیم و تربیت کرد. شیوه تربیتی او، پرورش استقلال

فکری کودک بود. نکته ای که در شخصیت من بسیار مؤثر و مسلماً ضروری بود. من برای همه عمر از آنچه این بانوی بزرگ و فرهیخته برای من و دیگر کودکان ایران انجام داده ممنون و سپاسگزارم.

پس از دبستان رویا، به دبیرستان البرز به مدیریت دکتر محمدعلی مجتهدی رفتم. دکتر مجتهدی احتیاجی به معرفی به ایرانیان و بسیاری از دانشوران در سراسر دنیا ندارد. او به تنهایی مؤسسه و بنیادی بی نظیر و نمونه به وجود آورده بود. در دبیرستان البرز به دانش آموزان، احساس اعتماد به نفس، رقابت، دوستی، مدیریت و رهبری، دانش پژوهی و کنجکاوی و علاقه به تغییر و تحول آموخته می شد. برخی از این خصوصیات شخصیتی با یکدیگر تضاد دارند، ولی دکتر مجتهدی و یارانش در دبیرستان البرز توانسته بودند که این خصوصیات را در نوجوانانی که از قشرهای مختلف جامعه به آن بنیاد فرهنگی می آمدند، هم زمان و هم آهنگ پرورش دهند.

دبیرستان البرز چنان مدرسه ای بود که بسیاری از مشاورین تحصیلی خارجی از دانشگاه های آمریکا به بازدید آن می آمدند. یکی از این مشاورین آقای آرت تیچنر، مدیر مشاور دانشجویان دانشگاه «پوردو» بود. وی پس از بازدید البرز و

کسب اطلاع از سطح بالایی آموزش این مدرسه، برای دانش‌آموزان آن، پیش از پایان دبیرستان، از دانشگاه «پوردو» که یک دانشگاه رشته‌های فنی مهندسی بود، پذیرش می‌گرفت.

به این ترتیب بود که من هم از سال سوم نظری از دبیرستان البرز به «وست لافایت» در ایالت ایندیانا آمدم. اما چون از نظر وزارت فرهنگ ایران بدون دیپلم دبیرستان دریافت مدارک دانشگاهی غیرقابل قبول بود، ابتدا در همانجا، هم‌زمان با حضور در کلاس‌های دانشگاه، دبیرستان را به پایان بردم و بعدها در رشته مهندسی صنعتی از دانشگاه پوردو فارغ‌التحصیل شدم.

در کجا به کار مشغول شدید؟

فارغ‌التحصیل شدن به عنوان مهندس در اوایل دهه ۱۹۸۰ چندان شادی‌آور نبود، چون تعداد مهندسین بیش از تعداد مشاغل در دسترس بود. سیاست از یکی از دوستان دانشگاهی‌ام که با تشویق او در رشته علوم کامپیوتر هم تحصیل کردم. بنابراین توانستم در رشته نرم افزار، که در حال رشد بود کار پیدا کنم. باید بگویم تا امروز یک شاهی از رشته مهندسی صنعتی‌ام درآمدی نداشته‌ام. ولی تجارب دانشگاه پوردو برایم بسیار بارآرز و کارآمد بود. در کمپانی «ورتیگو» مشغول به کار شدم.

این کمپانی نرم‌افزار تصاویر متحرک (Computer Animation Software) تولید می‌کرد و در مراحل بسیار ابتدایی و جنینی بود. در آن زمان بود که تصمیم گرفتم یک کمپانی نرم‌افزار راه بیندازم. بنابراین پله به پله کارهایی را انتخاب می‌کردم که بتوانم ضروریات رسیدن به هدف خود را بپیمایم. در عین حال رؤسایم از شیوه کار و پشتکار من به عنوان یک کارمند بسیار راضی بودند. این ارتباط کاری یک نفع دوجانبه برای من و کارفرمایانم داشت.

در ورتیگو، من به عنوان مدیر یونیکس، سرپرست تیم توسعه نرم‌افزاری و سرپرست تیم حمایت از مصرف‌کننده بودم. موقعی که یک کمپانی بزرگ‌تر ورتیگو را خرید، به شرکت میکروستات رفتم. آن زمان هنوز «وب» (web) وجود نداشت و چیزی که ما در میکروستات تولید می‌کردیم، خیلی تازه‌گی داشت و پیشرفته محسوب می‌شد. در میکروستات بعد از کار در پست‌های مختلف به عضویت هیأت مدیره درآمدم. زمانی که توانایی لازم برای اداره یک شرکت نرم‌افزاری را پیدا کردم، به جز فروش و بازاریابی، از بخت خوب به شرکت نکست، شرکتی که استیو جابز بعد از ترک اپل تأسیس کرده بود، پیوستم. در آنجا از فروش تکنیکی به بخش توسعه نرم‌افزاری و... بالاخره فروش تمام‌عیار نرم‌افزاری رفتم. در سال ۱۹۹۴، پس از بیش از ده سال تجربه در تولید نرم‌افزار، شرکت اینفوآستریٹ Infostreet را درست کردم و از آن پس همواره خوشحال و راضی بوده‌ام.

از روابط خود با استیو جابز بگویید.

ابتدا قبل از هر چیز بایستی بگویم که من مدیون او هستم. او یک شخصیت خارق‌العاده بود. علاوه بر تجربه تخصصی، کار کردن برای استیو برای همه کارمندان دستاوردهایی داشت. او با شخصیتی که داشت بهترین‌ها را در آن رشته جذب خود کرده بود. در نتیجه نه تنها ما از استیو جابز آموزش می‌گرفتیم، بلکه از همه کسانی که در آنجا کار می‌کردند می‌آموختیم. امروز همکاران سابق من، یا کمپانی‌ها بزرگی را می‌چرخانند و یا در سطوح و مدارج عالی این صنعت هستند. شرکت نکست (Next) استیو جابز مانند کلویی بود برای پشتازان آینده اینترنت، نرم‌افزار و سخت‌افزار. و همه این‌ها به توانایی، شخصیت و شیوه کار استیو جابز برمی‌گردد و بایستی از او سپاسگزار بود.

گرایش و انگیزه استیو جابز برای ایجاد و تولید یک محصول جدید بسیار قابل توجه بود. بسیاری به او ایراد می‌گرفتند، ولی این خاصیت او، برای من بسیار آموزنده بود. چرا که می‌خواست از تمام مسیر رشد و تولید محصول جدید اطلاع داشته باشد. این درسی بود که پدر و مادرم به من آموخته بودند که اگر می‌خواهم محصولی با نام من رقم بخورد، باید آن محصول به نحو احسن و کامل باشد. برخلاف تصور بسیاری، استیو واقعاً دوست داشت که آنهایی که با او کار می‌کنند، نظر و عقیده خود را بیان کنند و «بله‌گو» نباشند. بنابراین من هم چون دوست دارم آنچه که در فکرم هست به زبان بیاورم، روابطم با او بسیار خوب بود. من مفتخرم که او را به عنوان یک دوست و نه یک رئیس خطاب کنم و به خاطر آورم. مرگ او برایم بسیار ناگوار و سخت بود. راستش انتظار نداشتم که مرگ او چنان عمیق در من اثر بگذارد، چون از بیماری وخیم و کشنده‌ای آگاه بودم. ولی اصلاً آماده مرگش نبودم. تا به امروز قادر نیستم عکس‌های دوران بیماری او را ببینم. دوست دارم آن تصویری را از او همیشه در خاطر داشته باشم که نشان دهنده چشمان نافذ و جستجوگر استیو برای چیزهای عالی‌تر و آن لبخند پیروزمند، و آن ذوق و تمایزش را برای برنده شدن باشد.

استیو جابز گیاه‌خوار بود و هیچ محصولی که از حیوانات تهیه شده باشد را نمی‌خورد. برعکس برای من غذای ایرانی بایستی گوشت داشته باشد. مع الوصف من و همسر شایسته‌ام افتخار پذیرایی شام از استیو جابز و لورن، نامزد آن زمان و همسر آینده او را داشتیم. غذای ایرانی ما عدس‌پلو با خرما و کشمش، آش رشته (بدون کشک) و خورش کنگر فرنگی با نعناع و جعفری (غذای ابتکاری مادرم) بود. آنها با لذت بسیار غذاها را خوردند و مقداری هم با خود بردند.

درباره شرکت اینفوآستریٹ بگویید.

اینفوآستریٹ برای شرکت‌های کوچک برنامه‌های اینترنتی تولید می‌کند. ما مشغول ثبت اختراع چند پدیده جدید اینترنتی در بخش کلود Cloud هستیم. کلود، که در حقیقت امروزه همان استفاده از برنامه‌ها از طریق اینترنت است، بیشترین دم‌کراسی اقتصادی را به همراه خود می‌آورد.

کلود سیستم بسیار جالبی است و برای هر کسی راه حلی دارد. این سیستم‌ها زمانی فقط برای شرکت‌های بزرگ بود و قیمت آن حدود دو میلیون دلار بود. بنابراین برای اکثر مردم قابل دسترس نبود. اما امروز بسیاری از شرکت‌های کوچک می‌توانند با ماهی پنج دلار از این نرم‌افزار استفاده کنند. این واقعاً تحولی بود در استفاده از این نرم‌افزار و کلی تغییر در بازار ایجاد کرد و همچنان در حال ایجاد تغییر در صنایع بیشتری است. اینفوآستریٹ یک دستکناپ جدید براساس سیستم کلود (ابر) ساخته که شبیه به همین دستکناپ یا لپ‌تاپ‌های معمولی شماست، ولی در میان کلود/اینترنت زندگی می‌کند. چرا که با این سیستم در هر جای دنیا که هستید و به اینترنت دسترسی دارید، می‌توانید با تمامی برنامه‌ها و مدارک خود در کامپیوتر خانه یا دفتر کارتان کار کنید. اینفوآستریٹ همچنین با فروش برنامه‌های مخصوص کلود، به شما شانس انتخاب بیشتری را می‌دهد.

میزان موفقیت ایرانی آمریکایی‌ها در شرکت‌های سیلیکون والی را چگونه می‌بینید؟

به طور ساده، اعجاب‌انگیز است. احساس غرور و افتخار من بیش از حد است. در دوره گروگان‌گیری بسیاری از ایرانی‌ها احساس شرم می‌کردند که خودشان را ایرانی معرفی کنند. اما حالا آن حس شرم جای خود را به احساس غرور داده است. چون تقریباً در هر کمپانی سیلیکون والی یا مخابراتی یک نفر با ریشه ایرانی

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریت نک



سفارشات گریت نک

رایگان ارسال می شود!

FREE DELIVERY
in the Great Neck Area

Tel:

(516) 482 0004

Fax:

(516) 487 8729

665 Middle Neck Rd.
Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com



در سطوح مختلف مدیریتی اش حضور دارد. این کمپانی ها با نظر بسیار مثبتی به ایرانیان نگاه می کنند.

درباره میراث ایرانی تان چه فکر می کنید؟

با اینکه فقط یک سوم عمرم را در ایران زندگی کرده ام، اکثر آن سال ها خیلی در من سازنده بوده است. من معتقدم من آن هستم که هستم، چه خوب و چه بد و براساس آنچه که از ایران و آمریکا گرفته ام. در حالی که خیلی خوشحالم که در ایجاد کار و توسعه تکنولوژی در آمریکا نقش قابل توجهی دارم، ولی از اینکه نمی توانم در ایران کار کنم و در پیشرفت مردم ایران نقشی داشته باشم، احساس گناه می کنم. هدفم این است که اگر روزی بازنشته شدم به ایران بازگردم و در راه پرورش نواوران و کارآفرینان کار کنم.

عشق من به ایران چنان زیاد است که مایه تعجب دوستانم می شود. من به ایران به عنوان مادر اصلی ام و به آمریکا به عنوان مادرخوانده ام نگاه می کنم. همانطور که من مادرخوانده ام را دوست دارم به مادر اصلی ام (ایران) نیز عشق می ورزم. همسری نظیر من و خودم سعی کرده ایم که فرزندانمان به فرهنگ غنی ایران توجه کنند و این نکته برای همه ما بسیار سودمند بوده است. به عنوان پدر و مادر اگر شما مطلب را خوب می دانید، می خواهید که فرزندانمان را هم در آن شریک کنید. ما فرهنگ ایران را بسیار غنی و خارق العاده می دانیم. به این جهت من و همسرم با پسرانمان فارسی حرف می زنیم و عیدهای ایرانی را باهم جشن می گیریم. با اینکه فرزندان ما در آمریکا به دنیا آمده اند، به میراث ایرانی خود بسیار افتخار می کنند و خود را ایرانی Persian می دانند.

علاوه بر اختلاف سنی و فاصله سنی که بین ما و فرزندانمان وجود دارد، نمی خواهیم یک فاصله فرهنگی و سنتی هم بین ما و آنها وجود داشته باشد. بنابراین اگر به فرزندانمان فرهنگ سنت ها و رسوم خودمان را یاد دهیم، به آسانی می توانیم با آنها رابطه داشته باشیم.

چه پیغامی برای نسل های قبل و بعد از خودتان دارید؟

درباره نسل مسن تر از خودم؛ بسیاری از آنها بعد از انقلاب به ایران بازنگشته اند و از این امر بسیار افسرده اند. من می خواهم خودم را به آنها نزدیک کنم و بهشان اطمینان دهم که «می شود کسی را از ایران بیرون آورد، ولی نمی شود ایران را از قلب کسی بیرون آورد».

هر کجای دنیا که هستی «ایرانی باقی بمان»! فرهنگ ایرانی را هر جا که هستی ترویج کن و توسعه بده! نسل های آینده را کمک کن و غیر ایرانی ها را که با ایران و فرهنگ ایرانی آشنایی ندارند با فرهنگ و تاریخ آن کشور آشنا کن! اما، برای نسل جوان، دوست دارم به آنها بگویم، وقتی مردم به دانشگاه می روند، عضوی از انجمن های دانشجویی می شوند؛ وقتی شروع به کار می کنند به انجمن های حرفه ای می پیوندند.

همه این عضویت ها و وابستگی ها جهت کمک به پیشرفت در زندگی شان است. شما نسل جوان ایرانی، یک جامعه غنی دارید که هزاران سال تاریخ دارد. بروان را یاد بگیر و از آن بهره بگیر. روزی از زندگی ام نیست که از یک ضرب المثل ایرانی برای حل مشکل کاری ام استفاده نکنم. شاید این راز بسیاری از ایرانیان است که در کارشان موفق هستند.

فرهنگ و تمدن اجدادی در دسترس شما است. استفاده از آن نه تنها جالب، بلکه ممکن است برای زندگی شما بسیار سودمند باشد. چنین میراثی را به آسانی به باد ندهید.

A Bilingual, Cultural & Educational Publication



Support Your Persian Heritage Advertise Your Business or Services

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$40 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:
Persian Heritage Inc.
110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: Mirassiran@aol.com